

تشبّه به مسیح

توماس آکمپیس

ترجمه سایه میثمی

ویراستار: مصطفی ملکیان



انتشارات هرمس

این کتاب ترجمه‌ای است از:

The Imitation of Christ
Thomas à Kempis
Penguin Books, 1977

فهرست

مقدمه

۳	جایگاه و خصایص تشبیه به مسیح
۱۱	نگاهی به کتاب

دفتر اول: توصیه‌هایی در باب حیات معنوی

۲۲	باب اول: در بیان تشبیه به مسیح
۲۵	باب دوم: در بیان خضوع شخصی
۳۷	باب سوم: در بیان تعلیم حق
۴۱	باب چهارم: در بیان احتیاط در عمل
۴۲	باب پنجم: در بیان قرائت متون مقدس
۴۴	باب ششم: در بیان مهار هواهای نفس
۴۵	باب هفتم: در بیان دوری جستن از امید واهی و غرور
۴۷	باب هشتم: در بیان حفظ حریم معاشرت
۴۸	باب نهم: در بیان طاعت و نزاکت
۵۰	باب دهم: در بیان دوری از بُرگوئی
۵۲	باب یازدهم: در بیان آرامش و سیر و سلوك معنوی
۵۵	باب دوازدهم: در بیان منافع مشقت
۵۷	باب سیزدهم: در بیان مقاومت در برابر ابتلایات
۶۱	باب چهاردهم: در بیان احتراز از داوریهای شتابزده
۶۳	باب پانزدهم: در بیان اعمال مَلَّهم از عشق
۶۵	باب شانزدهم: در بیان مدارا با خطایای دیگران

انتشارات هرمس
تهران، خیابان ولی عصر، بالاتر از میدان ونک، شماره ۲۴۹۳ - تلفن: ۸۸۷۹۵۶۷۴
مجموعه ادب فکر - فلسفه و کلام ۲۰

تشبیه به مسیح
توماس آکپیس
ترجمه: سایه میشی
ویراستار: مصطفی ملکیان
طرح جلد: واحد گرافیک هرمس
چاپ چهارم: ۱۳۹۳
تیراز: ۱۰۰۰ نسخه
چاپ و صحافی: چاپخانه انتشارات سروش
همه حقوق محفوظ است.

Thomas, akempis
تشبیه به مسیح / توماس آکپیس؛ ترجمه سایه میشی - تهران: هرمس، ۱۳۹۲.
۲۳۷۷+ ص. (مجموعه ادب فکر - فلسفه و کلام؛ ۲۰)
فوستتوپیس بر اساس اطلاعات فیبا.
عنوان اصلی:
The imitation of christ, c 1490.
عنوان اصلی:
چاپ چهارم.
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. مدد تیشن، البد. میشی، سایه. - مترجم. ب. عنوان.
۲۲۲ DV ۴۸۲۱
۱۹۱۰۲ ۱۲۸۲

ISBN 978-964-363-223-6

۹۷۸-۹۶۴-۳۶۳-۲۲۳-۶

۶

باب هفدهم: در بیان رهایت	۶۷
باب هجدهم: در بیان تأسی به پدران مقدس	۶۹
باب نوزدهم: در بیان ریاضات یک راهب نیک	۷۲
باب بیستم: در بیان دلستگی به خلوت و خاموشی	۷۵
باب بیست و یکم: در بیان توبه دل	۷۹
باب بیست و دوم: در بیان فلاکت آدمی	۸۲
باب بیست و سوم: تأملی در باب مرگ	۸۶
باب بیست و چهارم: در بیان داوری، و عقوبت گناهکاران	۹۰
باب بیست و پنجم: در بیان اصلاح شورمندانه زندگانی مان	۹۲
دفتر دوم: توصیه‌هایی در باب حیات باطن	
باب اول: در بیان حیات باطن	۱۰۱
باب دوم: در بیان طاعت خاضعانه خداوند	۱۰۵
باب سوم: در بیان انسان نیک و آرام	۱۰۷
باب چهارم: در بیان طهارت نفس و خلوص نیت	۱۰۹
باب پنجم: در بیان معرفت به نفس	۱۱۱
باب ششم: در بیان شادیهای وجودان نیک	۱۱۳
باب هفتم: در بیان عشق به عیسی بیش از هر چیز دیگر	۱۱۵
باب هشتم: در بیان انس با عیسی	۱۱۷
باب نهم: در بیان فقدان هر تسلی	۱۲۰
باب دهم: در بیان شکرانه لطف پروردگار	۱۲۴
باب یازدهم: در بیان اندک عاشقانه صلیب عیسی	۱۲۷
باب دوازدهم: در بیان شاهراه صلیب مقدس	۱۳۰
دفتر سوم: در بیان تسلی باطن	
باب اول: چگونه مسیح در باطن با روح سخن می‌گوید	۱۳۹
باب دوم: چگونه حق در سکوت ما را تعلیم می‌دهد	۱۴۰
باب سوم: در بیان التفات خاضعانه به کلام پروردگار	۱۴۲
دعایی از برای موهبت عبودیت	۱۴۴
باب چهارم: در بیان صدق و خضوع	۱۴۵
باب پنجم: در بیان اثر شکرف عشق الوهی	۱۴۸
نایاش	۱۵۰
باب ششم: در بیان نشانه عاشق راستین	۱۵۲
باب هفتم: در بیان پوشاندن نعمت در حجاب خضوع	۱۵۵
باب هشتم: در بیان خضوع در محضر خدا	۱۵۸
باب نهم: در این باب که غایت حقیقی ما تنها خداست	۱۶۰
باب دهم: در بیان لذت بندگی خدا	۱۶۲
باب یازدهم: در بیان مهار دل	۱۶۵
باب دوازدهم: در بیان صیرآموزی	۱۶۷
باب سیزدهم: در بیان اطاعت به شیوه مسیح	۱۷۰
باب چهاردهم: در بیان احکام مکتومن پروردگار	۱۷۲
باب پانزدهم: در بیان انتظام آرزوهایمان	۱۷۴
دعا از برای تحقق اراده خداوند	۱۷۵
باب شانزدهم: چگونه تسلای راستین را تنها در خدا باید جست	۱۷۶
باب هفدهم: چگونه ما را باید که یکسره به خدا توکل کنیم	۱۷۸
باب هجدهم: چگونه رنجها را باید صبورانه تاب آورد	۱۸۰
باب نوزدهم: در بیان تحمل اهانتها و نشان صبر	۱۸۲
باب بیستم: در بیان ضعف ما و بلایای این زندگانی	۱۸۴
باب بیست و یکم: چگونه باید فوق هر چیز فقط در خداوند قرار باییم	۱۸۷
نایاش	۱۸۷
باب بیست و دوم: در بیان تذکر نعمات پروردگار	۱۹۰
باب بیست و سوم: در بیان چهار چیز که موجب آرامش است	۱۹۲
دعا در دفع افکار پلید	۱۹۴
دعا از برای روشنایی ضمیر	۱۹۴
باب بیست و چهارم: در بیان آفات کنگکاوی	۱۹۶
باب بیست و پنجم: در بیان آرامش پایا و سیر و سلوک راستین	۱۹۸
باب بیست و ششم: در بیان فضیلت روح آزاد	۲۰۰
باب بیست و هفتم: چگونه خودپرستی مانع طلب خداست	۲۰۲
دعا از برای دلی بی غش و حکمتی آسمانی	۲۰۳
باب بیست و هشتم: در مذمت افtra	۲۰۵
باب بیست و نهم: چگونه باید در همه مصائب خدای را تا گفت	۲۰۶

باب سی ام: در بیان استعداد از خداوند و ونوس به لطف او	۲۰۸
باب سی و یکم: در بیان ترک مخلوقات از برای یافتن خالق	۲۱۱
باب سی و دوم: در بیان خویشتن داری و ترک هواهای نفس	۲۱۴
باب سی و سوم: در بیان بی ثباتی دل	۲۱۶
باب سی و چهارم: در بیان شفقت خدا بر آنان که دوستش می دارند	۲۱۸
دعای نور	۲۱۹
باب سی و پنجم: چگونه از وسوسه ها اینم نمی توان بود	۲۲۰
باب سی و ششم: در مذمت احکام یاوه خلائق	۲۲۲
باب سی و هفتم: چگونه تسلیم آزادگی به ارمغان می آورد	۲۲۴
باب سی و هشتم: در بیان انتظام صحیح امور	۲۲۶
باب سی و نهم: چگونه ما را دوری از اضطراب بیش از حد باید	۲۲۸
باب چهل: آدمی را از پیش خود هیچ حُسْنی نیست که بر آن فخر کند	۲۲۹
باب چهل و یکم: در بیان تحقیر افتخارات دنیوی	۲۳۲
باب چهل و دوم: انسان تکیه گاه آرامش مانع تواند بود	۲۳۳
باب چهل و سوم: هشدار علیه علم آموزی بیهوده و دنیوی	۲۳۵
باب چهل و چهارم: در بیان دوری از پراکنده گخاطر	۲۳۷
باب چهل و پنجم: در بیان پرهیز از خوش گمانی به جمله شنوده ها	۲۳۸
باب چهل و ششم: در بیان توکل تمام به خداوند	۲۴۱
باب چهل و هفتم: لزوم تحمل مشقات از برای وصال حیات جاوید	۲۴۴
باب چهل و هشتم: در بیان ابدیت، و قیود این زندگانی	۲۴۶
باب چهل و نهم: در بیان شوق حیات ابدی و اعجاز و عده های پروردگار	۲۵۰
باب پنچاه: در بیان توکل به خدا به وقت مشقات	۲۵۴
باب پنچاه و یکم: در بیان قناعت به کارهای کوچک، آن گاه که از اعمال ...	۲۵۸
باب پنچاه و دوم: هیچ کس شاسته سلی بپروردگار نیست	۲۵۹
باب پنچاه و سوم: دنیا برستان را از لطف خدا نصیبی نیست	۲۶۱
باب پنچاه و چهارم: در بیان تخلف آثار لطف و طبیعت	۲۶۲
باب پنچاه و پنجم: در بیان فساد طبیعت و قدرت لطف	۲۶۸
باب پنچاه و ششم: در بیان تأسی به طریق صلیب مسیح در ایهار	۲۷۱
باب پنچاه و هفتم: در بیان دوری از نومیدی	۲۷۴
باب پنچاه و هشتم: در احکام اکتنا نایذر خداوند تحقیق جایز نیست	۲۷۶
باب پنچاه و نهم: تنها باید به خدا امیدوار و متوكل بود	۲۸۱

دفترچه‌هارم: در بیان آئین عشای ربائی

نای مسیح	۲۸۶
باب اول: در بیان احترام ژرفی که مسیح را سرزد	۲۸۷
باب دوم: در بیان احسان و عشق عظیم خدا در این آئین	۲۹۳
باب سوم: در بیان اهمیت مداومت بر عشای ربائی	۲۹۶
باب چهارم: در بیان نعمات بسیاری که ستانده مخلص عشای ربائی ...	۲۹۹
باب پنجم: در بیان شان این آئین مقدس و منزلت کشیشان	۳۰۲
باب ششم: در بیان آمادگی برای آئین عشا	۳۰۴
باب هفتم: در بیان نعمات معاینة نفس، و غرض اصلاح	۳۰۵
باب هشتم: در بیان قربان شدن مسیح بر صلیب	۳۰۸
باب نهم: در بیان تقدیم خویشتن به خداوند و دعا از برای همه خلق	۳۱۰
باب دهم: از عشای ربائی سبکرانه غافل نباید شد	۳۱۲
باب یازدهم: در بیان نیاز میرم روح مؤمن به تن مسیح و کتب مقدس	۳۱۷
باب دوازدهم: در بیان ضرورت تدارک دقیق از برای پذیرایی مسیح ...	۳۲۱
باب سیزدهم: روح مؤمن باید در نان و شراب مقدس، وصل مسیح	۳۲۴
باب چهاردهم: در بیان تمنای پرشور تن مسیح	۳۲۶
باب پانزدهم: در بیان حصول ایمان به مدد خضوع و خویشتنداری	۳۲۸
باب شانزدهم: در بیان شرح حاجات ایمان بر مسیح و طلب لطف او	۳۳۰
باب هفدهم: در بیان عشق پرشور و شوق بی تاب به پذیرایی مسیح	۳۳۲
باب هجدهم: در بیان تواضع هنگام تقرب به عشای مسیح و تسلیم ...	۳۳۵

مقدمة

جایگاه و خصایص تشبّه به مسیح

ارزیابی نفوذ پردامنه و ژرف این کتاب شگرف کوچک در بیش از پانصد سال از سراسر قلمرو مسیحیت، نامیسر است. پس از خود کتاب مقدس، هیچ اثر دیگری نمی‌تواند با بصیرت عمیق، وضوح اندیشه و قدرت آن بر هدایتگری، برابری کند. مسیحیانی متعلق به زمانها و دیدگاههایی بس گوناگون، همچون توماس مور^۱، زنرال گردن^۲، قدیس ایگناتیوس لویولا^۳، جان وزلی^۴، قدیس فرانسیس خاوری^۵ و دکتر جانسون^۶، تنها محدودی از هزاران اند که دین خود را به این کتاب گرانقدر معتبر شده‌اند.

۱. Sir Thomas More (۱۴۷۸-۱۵۳۵)، دولتمرد و نویسنده انگلیسی، صاحب کتاب شهر آرمانشهر. او از بیعت با هنری هشتم در مقام ریاست کلیسای انگلستان سر باز زد و جان خود را بر سر این مخالفت باخت. —م.

۲. General Gordon (۱۸۳۲-۱۸۸۵)، زنرال انگلیسی، از قهرمانان جنگهای کریمه و بعدها جنگ با چین. او در خارطوم کشته شد. —م.

۳. St. Ignatius Loyola (۱۴۹۱-۱۵۵۶)، از بزرگان کلیسای اسپانیا و بنیانگذار جامعه یسوعیان. ریاضتهای معنوی او از مهمترین منابع یسوعیان و به طور کلی از کتابهای مهم طریقت مسیحی است. —م.

۴. John Wesley (۱۷۰۳-۱۷۹۱)، بنیانگذار کلیسای متديست انگلستان. —م.

۵. St. Francis Xavier (۱۵۰۶-۱۵۵۲)، مبلغ اسپانیایی که از بنیانگذاران جامعه یسوعیان بود. —م.

۶. Dr. Samuel Johnson (۱۷۰۹-۱۷۸۴)، از نویسندهای و منتقدین دوران توکلاسیک در ادبیات انگلستان. —م.

خویش را در معرفت و بندگی خداوند بجوییم. به قول قدیس آگوستین^۱، پدر حامی^۲ فرقه رهبانی آگوستینی^۳ که خود توماس به آن تعلق داشت^۴: «خدایا، ما را بهر خویش آفریدی و قلوبمان تا در تو نیا سایند، آرام نگیرند.» توماس با کلماتی ساده و پرشور آشکار می‌سازد که یگانه طریق وصول به مقصود والای وحدت با خداوند، ایمان به مسیح مصلوب است و پیمودن «راه با شکوه صلیب مقدس»^۵ او. افزون بر این، در حالی که نگارنده، هم عارف است و هم عالم، همواره – چونان قدیسه ترزای آویلابی^۶ – به نحوی اعلى متوجه واقعیت و عمل است، و علاوه بر «چرازی»^۷ حیات معنوی، به «چگونگی» آن نیز می‌بردazد.

مرحوم دکتر اف. آر. کرویز، در اثر معتبر خود راجع به توماس آکمپیس، چنین می‌گوید:

بی تردید، شبّه به مسیح، انعکاس اکمل نوری است که عیسی مسیح با خود از آسمان به زمین آورد، و الاترین فلسفه

۱. Saint Augustine (۴۲۰-۲۵۴)، از آبای کلیسا و متكلمان و فلسفان میسیحی که با نوشته‌های خود، اندیشه آگوستینی را بر بخش بزرگی از تعالیم قرون وسطی حاکم ساخت. توماس آکمپیس نیز بسیار تحت تأثیر اóst.
۲. Patron

3. Canons Regular

۴. اهل این مسلک، در زندگی رهبانی به سر می‌برند و در عین حال وظایف کشیشی خود را در مقابل مردم انجام می‌دهند. این گونه نظام کلیساگی تحت دو عنوان وجود دارد که یکی از این دو خود را به آگوستین منسوب می‌دارد. — ۵.

۶. S. Teresa of Avila (۱۵۸۲-۱۵۱۵)، عارفه و راهبه اهل اسپانیا که به اصلاح فرقه رهبانی کارملی مبادرت ورزید و هنده صومعه بر پا کرد. او به خاطر نوشته‌هایی در باب احوال پُر رمز و راز عرفانی اش، در طریقت مسیحی شهرت بسیار دارد. — ۷.

۷. آثار توماس، نمونه‌ای از عرفان عملی است و توانایی او بر فهم و تبیین مبانی نظری، دغدغه عمل را در وی کمرنگ نمی‌سازد. —

چه بسا عجیب بنماید که کتابی به قلم کسی که تقریباً سراسر عمر طولانی خویش را در صومعه سپری کرده و آثارش را عمدتاً به نیت همگنان صومعنهای خود می‌نگاشته است، واجد چنان قدرت عظیمی بر ارشاد و الهام صدها نآشنای با حیات رهبانی بوده باشد: اما اعشق شدید و سوزان نگارنده به خداوند، خضوع عمیق و معرفت ژرفش به کتب مقدس و نوشته‌های آبای کلیسا^۸، در پیوند با فهم او از طبیعت آدمی و حاجاتش، وی را به مشاوری دانا و امین برای همه آن کسانی بدل کرده است که طالب معرفت به غایت حقیقی حیات انسان و تحقق آن‌اند – «[طالب] ستایش و عشق و بندگی خدا و سرورشان و بدین طریق، نجات ارواح خویش».^۹ از این روی، در حالی که توماس آکمپیس در وهله نخست، به نیت صومعنهایی مانند خود، قلم می‌زند، یعنی زاهدی از برای زاهدان دیگر، عارفی بهر همه آنان که از رهگذر توصیه‌های انجیلی به درویشی و عفاف و اطاعت، سودای وصال عرفانی با خدا را در سر می‌پروراند، اما توصیه‌های او در هدایت و الهام بخشیدن به مردان و زنان همه اعصار و اقوام، موفق بوده است.

رمز نفوذ حیرت‌آور و قدرت هدایتگری این کتاب کوچک، همانا راز حیات همه قدیسان است – قربت ایشان به خدا و بازتاب عشق او در زندگانی و نوشته‌هایشان. درونمایه کتاب توماس، محبت و رحمت و قداست پروردگار است؛ او اتکای تمام و نیاز انسان به خداوند را با وضوحی زنده نشان می‌دهد، و نیز بیهودگی پوج حیاتی را که مهجور از تنها سرچشمه حیات و نور حقیقی، به سر برده می‌شود؛ در ما شوری بر می‌انگیزد تا خیر و سعادت ابدی

۱. این لقب نخستین متكلمان در صدر مسیحیت است که به دفاع از دین کمر بسته بودند. — ۲.

۲. قدیس ایگناتیوس لویولا، ریاضتهای معنوی.

تعالیم عیسی مسیح، همان خدای حقیقی و انسان حقیقی، می‌توان به سوی پروردگار راه بُرد؛ با تمکین طبیعت از لطف الهی؛ با کف نفس؛ و با به جای آوردن مؤمنانه شعائر کلیساي کاتولیک، خاصه آیین عشای ربانی.

خواننده روزگار ما، چه بسا بخشهاي کوچکی از کتاب را، همچون ابواب راجع به زندگی رهبانی^۱، در فروعات بی‌مناسبت با نیازهای خود بباید، اما این باها تذکاری ارزشمند بر این نکته‌اند که روح و مقصود اصلی فرقه‌های رهبانی، همان است که نزد همه مسیحیان مؤمن یافت می‌شود، یعنی پیروی مسیح و طلب کمال. رونق مجدد و پُر دامنه حیات رهبانی در خلال قرن گذشته، و دعوت آن به خدمتگزاری ایشارگرانه به خدا و انسان شاهدی زنده و تذکری اثربخش است بر اینکه مقتضای حیات مسیحی، خویشتنداری و ایشار است که با تعهدی راسخ به شخص مسیح، منجی ما، و تعالیم او همراه باشد.

چالش بُر قدرتِ کمونیسم الحادی در این روزگار، چندان راه به پیش نمی‌برد اگر همه آنان که «به اقرار زبان و به نام مسیحی‌اند»، در رهروی مسیح همان قدر سعی و اخلاص در کار می‌بستند که بسیاری از دشمنانشان در خدمتگزاری دجال^۲. و توomas در پی آن است که از برای همین ایمان به مسیح و کلیساي او، سوری برانگيزد.

در مقام تفسیر مقصود و ماهیت تشبیه به مسیح، نویسنده‌ای می‌گوید:

۱. دفتر اول، باب ۲۰-۱۷.

مسیحی را صادقانه به تصویر می‌کشد. آن‌گاه که منجی الهی ما، بر کوه موعظه می‌کرد، نمونه خصایص پیروان خود را چنین پیش نهاد — خضوع تمام، مسکنت روح، خلوص دل، تواضع، اندوه از برای گناه، بخشنودن مظالم، و آرامش و سرور در میانه رنج و شکنجه. در هیچ جای دیگر نمی‌بینیم که به قدر این مجلد کوچک و بی‌تكلف، این تعالیم را با چنین صراحت و قدرت اقناعی آموخته باشند.^۳

امروز، گرایش عام به این سمت است که قدیسان را چون «خبرگان دین طبیعی» یا «حکمت خالده»^۴ بنمایانند؛ چونان مردان و زنانی که با گستین غل و زنجیر اصول عقاید مسیحی، به مدد قابلیت طبیعی خوبیش، به وصال خداوند نایل آمده‌اند. چه بسا آن کس که بیش از همه قربانی این سوء‌تعییرها شده است، وفادارترین فرزند کلیسا، قدیس فرانسیس آسیزی باشد.^۵ اما در تشبیه به مسیح، چونان که در حیات قدیسان، وفاداری صادقانه و معقول به تعالیم مسیح و کلیساي مقدس کاتولیک او را خواهیم یافت و توomas بر اعتقاد صواب به منزله شرط لازم زندگانی صواب، تأکید می‌ورزد. او نه یک عارف طبیعت‌نگر^۶ است، و نه بسیاری از تلاشهاي عصر جدید را برای چشم‌پوشی از فطرت آدمی، یا تدارک آمیزه‌ای از فلسفه مسیحی و غیر مسیحی، بسان هدایتگری در حیات معنوی، در خور توجه جدی می‌داند. توomas نیز همچون همه مسیحیان ایمان دارد که تنها از رهگذر قدرت و

1. Cruise, F. R. Thomas à Kempis, Kegan Paul, London, 1887.

2. Perennial Philosophy

3. St. Francis Assisi

4. Nature-Mystic

5. البته می‌دانیم که قدیس فرانسیس براستی جلال و جبروت دنیاگی ای را که کلیساي روم از آن خود ساخته بود منفوز می‌داشت و می‌خواست از ظاهر کلیسا به باطن معنوی اش عبور کند. — م.

فلسفه تشبیه به مسیح را می‌توان در دو کلمه خلاصه کرد. فلسفه نور است، و فلسفه حیات^۱: نور حقیقت، و حیات مبتنی بر لطف. هر یک از این دو را آکمپیس به مثابه منبع و سرچشمه آنها جستجو می‌کند. این دو را از یکدیگر جدا نمی‌سازد. تنها در وحدت این دو است که آدمی به کمال مطلوب فلسفی خویش نایل می‌گردد ...

بدین‌سان نویسنده پارسا همراه با کلمنس اسکندرانی^۲ و آکوئیناس^۳ بهر یافتن معیار و کمال مطلوب معرفت بشری، به جانب کلمه متّجسد – لوگوس الهی – پر می‌گشاید که در مقام سرچشم‌های است که جمله حقایق – اعم از معقول و منقول – از آن صادر می‌شوند.^۴ در اینجا او وحدت و سازگاری می‌یابد ... تنها نور حقیقت نیست؛ بلکه حیات لطف نیز هست. این حیات عبارت است از کاربست فضایل مسیحی؛ کاربست فضایل مسیحی، به وصال مسیح منتهی می‌گردد. و وصال مسیح، در عشای ربانی به کمال خود می‌رسد. چنین است فلسفه حیات نزد این نویسنده، و در بسط این [فلسفه] است که نبوغش به نحو خاص درخشش می‌یابد. او اسرارآمیز، سخندا و والاست. تا رفیعترین اقالیم حقیقت اوج می‌گیرد، آنجا که شعر و فلسفه به هم می‌رسند. رهروی طریق مسیح، عطف توجه به کلامش، زندگانی در وحدتی

۱. دفتر سوم، باب بیست و سوم.

۲. Clement of Alexandria، عالم الهیات مسیحی و یونانی تیار که حوالی قرون دوم و سوم میلادی می‌زیسته و از بزرگان حوزه نوافلاطونی در اسکندریه بوده است. — م.

۳. Thomas Aquinas (۱۲۷۴ – ۱۲۲۵)، متكلم و فیلسوف مدرسی اهل ایتالیا که با آثار

بزرگی همچون جامع الهیات، بنیانگذار الهیات توماسی شد. — م.

۴. درستی که مسیحیت از روایت یوحنا و تفاسیر آگوستین به ارت برده است، علم الهی جامع حقایق اشیاست و آن همان کلمه است که در مسیح تجدید یافته. — م.

۹ عمیق با او، دلسردگی اش با عشقی که هیچ ایشاری را بزرگ نمی‌شمارد، لگدمال کردن هر آنچه او را ناخوش آید، و تحمل شادمانه باز گران خویش، محض خاطر او – چنین است حیات روح، آن سان که در این کتاب شگرف آشکار می‌گردد.

توماس آکمپیس نه فقط استاد حیات معنوی، که استاد نویسنده نیز هست؛ از همین روی، تشبیه به مسیح اثر ماندگاری است که پشدت ارزش مطالعه دقیق و مکرر را دارد. با این کتاب نیز، چونان که با کتاب مقدس، هرچه بیشتر مأنوس شویم، گنجینه‌های فریبایتری را در صفحه‌هایش خواهیم یافت و بیشتر پاره‌ای از وجود ما خواهد شد. هر جای کتاب را که می‌خواهید بگشایید؛ در هر صفحه نکته‌ای یافت می‌شود که درس آموز است، الهام می‌بخشد و خوراکی پُرمایه برای اندیشه فراهم می‌آورد.

چندان عجیب نیست که [اثر] مردی با قوای معنوی و ذهنی توماس، در زمرة بهترین مکتوبات، اعم از مسیحی و غیرمسیحی، با چنین وسعت و نفوذی خوانده می‌شده است. هر صفحه آن از انعکاس نور کتاب مقدس درخشنan است که توماس با آن بس انس است؛ اما او همچنین به قصد تسجيل و توضیح تعلیم خویش، از حکمت آبای کلیسا و نیز فیلسوفان بزرگ یونان و روم بهره می‌گیرد.

هر کس با نوشت‌های قدیس برنارد^۱، قدیس آگوستین و قدیس توماس آکوئیناس، آشنا باشد، به آسانی می‌تواند آرای این متكلمان

۱. *The Culture and Spiritual Sense*, Bro. Azarias, Steigel and Co., New York, 1884.

۲. Saint Bernard (۹۲۳–۱۰۰۸)، معروف به حواری کوههای آلب، راهبی فرانسوی بود که در گذرگاههای آلب، نوانخانه‌هایی دایر کرد. — م.

۱۰ بزرگ را در [تبیه] تشخیص دهد، و این در حالی است که توماس از اوید^۱، سنکا^۲ و ارسسطو^۳ نیز بهره می‌گیرد. چونان صاحب سرای انجیل، «او از اندرون گنجینه‌اش، هم تو و هم کنه را بیرون می‌آورد»^۴ تا حقایق عظیم خدا، انسان و زندگی را نشان دهد.

نگاهی به کتاب

دفتر اول: توصیه‌هایی در باب حیات معنوی

در اینجا توماس پیش از هر چیز در پی آن است که روح را از عادت دل‌نگرانی برای صرف عُلْقه‌ها، توفیقها و ناکامی‌های دنیوی و نیز از اتکا بر همنوعانش، ترک دهد و تعلیم مسیحی در باب زندگی و طبیعت انسان و نیاز ذاتی اش به خداوند را پیش روی او قرار دهد. نشان می‌دهد که چگونه با در دست گرفتن عنان هواهای فسانی، و با غلبه بر کبر و خودپشندي، می‌توانیم همچون پولس قدیس، قهرمان وادی معنویت گردیم و در طریق تزکیه گام نهیم که نخستین منزلگاه در سیر و سلوک روح به سوی وصال خداست که به مشیت الهی از برای او مقدر شده است. معرفت صادقانه نفس به خود، روح را به ناچیزی و نیازمندی اش به خداوند، آگاه می‌گرداند. پیروی خاضعانه از مسیح، و قدرت لطف او، تنها چیزی است که می‌تواند زندگانی ما را متحول سازد، زیرا:

اگر به جای تکیه بر قدرت تحول بخشته عیسی مسیح، بر استدلال و توانایی خویش متکی باشی، بندرت و فقط به کندی، حکمت از آن تو خواهد شد. زیرا خواست خداوند آن است که ما سرایا مطیعش باشیم و سوار بر بالهای عشقی سوزان به او، از عقل سرد و خشک تعالی جوییم.^۱

۱. Ovid، شاعر شهر رومی که تولیش حدود سال ۴۲ پیش از میلاد بوده است. اشعاری در باب عشق و نیز اشعاری مبتنی بر اساطیر رومی دارد. معروفترین اثر او مسخ (Metamorphoses) است. —م.

۲. Seneca، دولتمرد و فیلسوف و نمایشنامه‌نویس رومی که حدود سال ۴ قبل از میلاد متولد شد. او همچنین مشاور نرون بود و می‌گویند که بعدها به فرمان او مجبور به خودکشی شد. —م.

۳. Aristotle، فیلسوف بزرگ یونانی که در قرن دوم پیش از میلاد می‌زیسته و شاگرد افلاطون بوده است، هرجند آرای او در بسیاری موارد تقطه مقابل آرای استاد است. او در الهیات، طبیعت‌ها، علم‌النفس، اخلاقی و نیز منطق رسالات ارزشمندی دارد. —م.

۴. متی، ۱۲:۵۲.

ادame این دفتر، توصیه‌هایی عمدتاً خطاب به راهبان است. اما برای همه طالبان کمال نیز می‌تواند واجد ارزش باشد. در خاتمه، مرید را ترغیب می‌کند تا کار نیکوی ترکیه نفس را که هم اکنون آغاز کرده است، به کمال رساند و نیز توجه او را به تأمل درباب توبه حقیقی، غایتنهای انسان، داوری خداوند بر گناهکاران و نیاز آدمی به اصلاح جلب می‌کند.

۱۳ شایستگی و ارتقای معنوی ما در بهرمندی از سرور و تسلّلی عظیم نیست، بل به تحمل بارها و مصائب گران است (باب ۱۲). البته عشق عیسی بر جمله ایشاره‌ها برتری فراوان دارد و راه پر شیب صعود را روشن می‌گرداند.

دفتر سوم: در بیان تسلّلی باطن

در سومین و طولانی‌ترین دفتر، مسیح از مرید می‌خواهد که تنها او را بجوید، و نیز طریق وصال و آرامش حقیقی را به او می‌نمایاند. آگاه از خطرهایی که سربالایی تند کوهسار خدا را احاطه کرده است، و در حال مشاهده همه چیز در نور حقیقی، مرید به سویی رهنمون می‌شود که خداوند را به منزله مقصود راستین و یگانه خویش برگزیند (باب ۳). به او نشان داده می‌شود که چطور می‌تواند به مدد نور لطف بتدریج از تعلقات دنیا، از تن گوشتی و از شیطان رها گردد و با طیب خاطر به سوی مسیح بستابد. در پاسخ، مرید از لذاید و خوشیهای عشق خدا، آوازها سر می‌دهد و به دعا می‌گوید:

پروردگارا عشقت را در من عمیقتر گردان تا در اعماق قلب خویش دریابم که مرا عشق ورزیدن و فنا شدن و غرقه گشتن در عشق تو، چه اندازه شیرین است. بگذار تا عشق تو بر من مستولی شود و با شور و اعجازی ورای وهم و خیال، مرا از خود اعتلا دهد. بگذار تا آواز عشق سر دهم. ای معشوق من، بگذار تو را تا بلندایها در پی آیم. بگذار تا روح من روزگار به ستایش تو سپری کند و از برای عشق به وجود آید ... (باب ۵).

در ادامه، ابوابی می‌آید که برای حیات مسیحی توصیه‌هایی عملی دربر دارد: در بیان غلبه تدریجی بر نفس، فضایل الوهی

دفتر دوم: در باب حیات باطنی

این دفتر، به دومین مبنزلگاه حیات معنوی – طریق اشراق – می‌پردازد که در آن مرید پس از قدری ترقی در غلبه بر نفس، بتدریج از نور الهی معرفت به خدا، منور می‌گردد. اینجا توماس معيارهای مسیحی ارزش را، اعم از معنوی و مادی، مطرح می‌سازد: به ما نشان می‌دهد که امور معنوی و ابدی را چقدر باید برتر از امور مادی و گذرا ارج نهاد، «زیرا آدمیان زود راه تغییر می‌پویند ... اما مسیح تا ابد پایینه است و تا به آخر کار در جوار تو راسخ می‌ماند» (باب ۱). از رهگذر طهارت باطن و خلوص نیت، آدمی ارتقا می‌یابد و ظاهر می‌گردد (باب ۴)؛ و با معرفت نفس، از وسوسه قضاوت بر دیگران رها می‌شود (باب ۵). این دفتر در ادامه به نقل اعجازهای عشق عیسی و شکوه دوستی او می‌پردازد که تنها محبوانش با آن آشناشند (با بهای ۷ و ۸): و نشان می‌دهد که تنها طریق وصلت دلخواه، همان است که خود عیسی آشکار ساخته، یعنی طریق صلیب که بر اهل دنیا چنان بی‌معنا و نزد سالکان مؤمن چنین پُرقدرت است. بسیاری از پیمودن این راه صعب، می‌هراسند (باب ۱۱)، که تنها طریق به سوی خدادست. اما بنگر که چطور همه چیز به صلیب قیام دارد و به مرگ بر سر آن بازبسته است. بجز طریق صلیب و نفس‌گشی هر روزه، راهی به حیات و آرامش حقیقی باطن نیست ...

عشق، اطاعت، صبر، خضوع و توکل که دز حین ارتقای روح به سوی کمال، که به مدد خدا حاصل می‌گردد، باید پرورانده شوند (باپهای ۷-۱۵) به مانشان می‌دهد که نباید پارسایی را به مثابه غایت فی نفسه جستجو کنیم، بلکه باید برتر از همه نیکوییها، تنها در خدا آرامش بیابیم «برتر از هر سلامت و زیبایی، برتر از هر عزت و جلال. برتر از هر قدرت و شرافت، برتر از هر خوشی و سرمستی ... و برتر از هرچه غیر تو باشد، ای خدای من» (باب ۲۱). آن‌گاه مسیح، چهار طریق را آشکار می‌سازد (باب ۲۲) که از آن می‌توان به آزادی و آرامش روح رسید، «همه سر کمال»، و اینجا مرید دعایی زیبا از برای روشنایی ضمیر، پیش می‌نهد. آن‌گاه بر او آشکار می‌شود (باب ۲۵) که منبع حقیقی آرامش و ارتقای [معنوی]، همانا «تسلیم تمام عیار دل به اراده خداست و تن زدن از میل خویشتن در امور بزرگ و کوچک، زمانمند یا سرمدی». فراغ دل را نه با مطالعه که باید بانیایش و ارتباط بی‌واسطه با منبع نور و حیات به کف آورد (باب ۲۶). در ابواب بعدی، به مرید هشدار داده می‌شود که اطاعت مسیح، مستلزم رهایی از رنج و برباشانی یا وسوسه نیست: بلکه شیطان تلاش خود را دوچندان می‌سازد تا قهرمان وادی معنا را مانع شود، همو را که در این زندگی، موقع فراغت نمی‌تواند داشت، اما با اطمینان به پیروزی نهایی که از رهگذر پایمردی و ایمان [فراهرم خواهد آمد]، تسلی می‌یابد.

پروردگار را به انتظار بنشین: مردانه و با شهامت فراوان نبرد کن؛ نومید مشو و سنگر خویش رها مکن، بلکه با ثبات قدم، جسم و جان خود را وقف رضای خدا کن. من تو را پاداشی گرانبها عطا خواهم کرد و در همه مصائبیت با تو خواهم بود (باب ۲۵).

مرید نمی‌تواند به یاری انسانها اتکا کند؛ تنها خدا می‌تواند کارهای او را بدرسی سامان بخشد و نعمت را به نعمت بدل گرданد.

بنابراین او باید دل و خاطر خود را، در همه چیز و برتر از هر چیز، به خدا معطوف سازد، چونان شهید مقدس، آگاتا^۱، که بانگ برآورد: «اندیشه من بر مسیح استوارشده و تکیه دارد» (باب ۴۵). سپس بر مرید معلوم می‌گردد که هیچ فتنه‌ای که از مکر شیطان یا انسان برآید، نمی‌تواند به روحی که بر مسیح تکیه دارد و سرایا در او زنده است (ابواب ۴۶ و ۴۷) و یکسره به سرای آسمانی خود چشم دوخته، لطمہ واقعی زند. همچنین، مرید نباید که بیش از حد دل نگران توفیق یا شکست، سربلندی یا سرافکندگی باشد؛ «این را خواهش مدام خود قرار ده که در حیات و مرگ، موجب سرافرازی خدا باشی» (باب ۵۰). تنها طریق غلبه بر فساد طبیعت آدمی، خویشتنداری است، باشد که قدرت لطف در اندرون مانعی تمام عیار ایفا کند؛ لطف نوری مافوق طبیعی و عطیه خاص پروردگار است، همان نشان برگزیدگان او و میثاق رستگاری، که آدمی را از تعلقات خاکی به جانب عشق به امور آسمانی بر می‌کشد و او را که دوست دنیاست، اهل معنا می‌گرداند. پس هرچه بیشتر طبیعت در مهار آید و مغلوب شود، لطفی که عطا می‌گردد، فروتنر خواهد بود (باب ۵۵). خاتمه دفتر سوم، ترغیب مرید است به طرد نومیدیها (باب ۵۷)؛ پروراندن خضوع (باب ۵۸)؛ پرهیز از مجادله؛ و توکل تمام عیار به خداوند.

زیرا بهشت آنجاست که تو باشی؛ و مرگ و دوزخ آنجا که از تو خبری نیست ... تنها توبی غایت جمله امور نیکو، تمامت حیات، و ژرفتای حکمت؛ بزرگترین تسلای خدمتگزارانت این است که برتر از هر چیز بر تو توکل کنند (باب ۵۹).

دفتر چهارم: در بیان نان و شراب مقدس

این دفتر با «توصیه‌ای صادقانه به عشای ربانی» آغاز می‌شود، اما از صرف ترغیب مؤمنان به ادای مرتب و مخلصانه عشا، بسی فراتر می‌رود. همچنین به زمینه کلامی و تاریخی آین عشا می‌پردازد و این رسم مقدس را چونان خورشیدی نشان می‌دهد که همه عبادات و شعائر دیگر کلیسا، بر گرد آن طوف می‌کنند. اینجا توomas، طبق آموزه و تجربه کلیسا، نشان می‌دهد که این آین و الا، هم شفاعت کارساز قربانی مرگ مسیح بر صلیب است، هم تحقق آخرین فرمان مهرآمیزش در شام آخر، و هم واسطه معهود لطف و فعل بی‌همتای پرستش در مسیحیت. در این آین مقدس، فرد مسیحی می‌داند که خود مسیح به حقیقت و بالفعل حاضر است، در حالی که شکوه و جلال خود را به زیر صورت ساده نان و شراب پنهان می‌کند. اینجا مسیح، قربانی خود را به قصد شفاعت تقديم پدر ازلی می‌کند؛ اینجا کلیسای او دستهای ظاهر را برای قربانی و شفاعت بلند می‌کند؛ اینجا مسیح، خویشن را خوراک اهل ایمان می‌سازد، تن و خون و روح و الوهیتش را محراب، حلقة ضروری ارتباط خدا با انسان، و آسمان با زمین است که در آن فرشتگان و آدمیان برای ستایش مسیح مصلوب و عروج کرده، هم‌مودا می‌شوند.

از این روی، توomas با تأکید بر دعوت ساده‌وی واسطه مسیح از اهل ایمان که مشتاق بهره‌مندی از او بند، آغاز می‌کند. ماهیت پیشگویانه قربانیهای قدیم شریعت را نشان می‌دهد و نیز این را که در قیاس با پادشاهان و پیامبران گرانقدری که در مقابل صندوق عهد^۱، معبد مقدس و قربانیهای قدیم، ایمان و اخلاصی چنان فراوان ابراز می‌داشتند، نسبت به عشای مسیح، ایمانی به مراتب عظیمتر حاجت است:

۱۷ زیرا صندوق عهد و یادگارانش را با تن مقدس تو و قدرتهای وصف ناپذیرش، چه تفاوت عظیمی است؛ میان قربانیهای شریعت قدیم که از قربانی آینده حکایت داشتند و تن تو که عین حقیقت قربانی است و همه آیننهای قدیم را محقق می‌سازد (باب ۱).

سخاوت و احسان و رافت خداوند در این نان و شراب مقدس، شکوهمندانه جلوه‌گر می‌شود (باب ۲)، که باید به طور مرتب و به اخلاص و با حسی عمیق از ناشایستگی خویشن، دریافت شود (باب ۳). در باب چهارم، مرید به ناشایستگی خویش اقرار می‌کند و از برای فیوضات تحول‌بخشندۀ این نان و شراب، دست به دعا بر می‌دارد. باب پنجم، به طور خاص کشیشان را در مقام پاسداران و توزیع‌کنندگان این نان و شراب بسی مقدس، مخاطب قرار می‌دهد و از ایشان می‌خواهد که موهبت و منزلت والای کشیشی را با بالاترین معیارهای ممکن زندگانی و ایمان همراه کنند، زیرا:

کشیش را باید که به جمله فضایل آراسته، و برای دیگران اسوه حیات پارسایانه باشد ... زیرا آن‌گاه که او آین عشای ربانی بر پای می‌دارد، خدا را حرمت می‌گذارد و فرشتگان را مسرور می‌گرداند؛ کلیسا را مهذب می‌کند، زندگان را یاری می‌دهد، رفتگان را قرین آرامش می‌سازد و خویشن را در همه نیکویها سهیم می‌کند.

ابواب ششم و هفتم، راجع به کسب آمادگی برای عشای ربانی است که باید شامل معاینه دقیق نفس، اعتراف و عزم مخلصانه بر اصلاح باشد. در باهای هفتم و هشتم، مسیح از مرید، تسليم تمام عیار به اراده خدا را می‌طلبد؛

من عریان با بازویانی گشوده بر صلیب، خود را از برای گناهان

شما، با طیب خاطر به خدای پدر تقدیم می‌کنم. سراپای شخص من کفاره‌ای بهر تسکین خشم خداست: تو نیز باید هر روز در آیین قربانی مقدس، خویشتن را با همه قوا و عواطف خود، راغبانه چون قربانی‌ای پاک و مقدس به من پیشکش کنی ... من نه هدایای تو، که خودت را طالبم.

مرید این تقاضا را اجابت می‌کند، برای گناهان خویش آمرزش می‌طلبد و بهر حاجات مؤمنان دست به دعا بر می‌دارد: همه نیکی‌هایم را، هرچند اندک و ناتمام باشد، پیش تو می‌نهم تا مگر آن را قوت و قداست بخشنی، مقبول و محبوب خویش سازی و پیوسته به جانب کمال ارتقا دهی.

سپس مسیح، مرید را از این وسوسه بر حذر می‌دارد (باب ۱۰) که عشای ربانی را فقط مختص پاکان بداند، زیرا آن سرچشمه لطف و رحمت از برای گناهکاران توبه کار است. در بابهای یازدهم و دوازدهم، مرید از تمثای سیری ناپذیر خود می‌گوید که بیش از همه عطاها و الطاف خداوند، تنها از برای خود او و نیز از برای مسیح است که خوراک آسمانی اش می‌گردد.

من به دو نیاز خود اقرار دارم — غذا و نور. به این سبب تو مرا در ناتوانی ام، از تن مقدس خود عطا کرده تا روح و جسمم را طراوت بخشد و نیز کلمه‌رات را چراغ راهی قرار داده‌ای. بدون این دو، به صواب نتوانم زیستن؛ زیرا کلمه خدا، روشنای روح من و عشای تو نفحه حیات من است.

مرید از تمثای محبوب خود، مسیح، لبریز می‌گردد (باب ۱۳). او عشق بیکرانی را که از سوی جانهای مؤمن دیگر، در عشای مسیح نسبت به او ابراز می‌شود، خاطرنشان می‌سازد (باب ۱۴)؛ و بر

نابستگی عشق خود در قیاس با عشق ایشان، اندوه می‌خورد. در باب پانزدهم، مسیح آشکار می‌سازد که لطف ایمان را تنها با خضوع و ایثار می‌توان به دست آورد و آن فقط هدیه خداست. آن‌گاه مرید، عشق و اشتیاق به مسیح را تازه می‌گرداند (باب ۱۶)؛ و با به یاد آوردن حیات قریسان، فریاد بر می‌آورد (باب ۱۷)：

اگرچه سزاوار آن نیستم که به احساس ایمانی چون ایمان ایشان نایل آیم، با این حال همه عشقی را که در دل دارم به تو پیشکش می‌کنم ... و هر آنچه را که دلی پارسا می‌تواند تصوّر کند یا مشتاق باشد، من آن را با همه احترام و عشق، تقدیم تو می‌کنم.

این دفتر چنین خاتمه می‌یابد که مسیح، مرید را از «بولفضولی‌های کنجکاوانه و بیهوده» در نحوه حضور او در این نان و شراب، بر حذر می‌دارد، زیرا «آن کارها که مقدور خداست، از گنجایی فهم آدمی فزون است». خداوند، «ایمان و حیات پارسایانه» می‌طلبد.

هر عقل و جستار عقلی باید پیرو ایمان باشد، نه آنکه از آن سبقت جوید یا دست تعدی به سویش فراز کند. زیرا در این آیین بس مقدس و والای عشای ربانی، ایمان و عشق از هر چیز دیگر گوی سبقت می‌ربایند و به طرقی کارگر می‌افتدند که بر آدمی نامعلوم است.

زندگانی توماس آکمپیس

از آنجا که هر کتاب، فرزند ذهن نویسنده‌ای است، مفید خواهد بود اگر درباره این استاد حیات معنوی که ایمان و تجاریش در صفحات تیبه انعکاس یافته است، قدری بدانیم.

گردد، بلکه تحت تأثیر هنری کالکار^۱، بزرگ دیر کارتوزین‌ها^۲ در مونیکوئیزین^۳، به ترک تمامی مناصب پُر منفعت خویش ترغیب شد و آن‌گاه به همراه این دوست، در مونیکوئیزین عزلت گزید تا همه زندگی و دیدگاهش را از نو جهت بخشد و برای آگاهی از وظیفه آتی خود، راهنمایی خداوند را طلب کند. سه سال را در اینجا به عبادت و مطالعه و کُفَّ نفس مدام سر می‌کند، و آن‌گاه با اتفاق نظر همه اعضای دیر، به قصد ابلاغ پیام انجیل به سراسر مملکت، عزیمت می‌کند. جاذبه این خطیب بزرگ مسیحی، چنان بود که هزاران تن به اصلاح زندگانی خویش ترغیب شدند و رسالت گرارد، بسیار رونق گرفت؛ اما این موقوفیت خشم و حسد کشیشان کاهل و نالایق را برانگیخت و ایشان با تهمتایی ناروا، عاقبت اسف او ترخت^۴ را وادر ساختند که گرارد را از مو عظه محروم کند. این حکم ناعادلانه را گرارد با تواضع گردن نهاد و آن‌گاه همه توان پُر شور خویش را در نوشتن و نیز راهنمایی افراد و جماعتی که از او استمداد می‌کردنده، به کار بست. با اقامه دویاره در دیونتر، شخصیت پُر جاذبه‌اش، عده‌ای از کشیشان و مردم عادی را گرد او جمع آورد و بدین‌سان کانون یک جماعت رهبانی غیررسمی، شکل گرفت. این انجمن به سوگنهای مادام‌العمر مقید نبود، اما اعضا ایش در کنار هم تحت یک دستورالعمل و در فقر، عفاف و اطاعت می‌زیستند، در حالی که در همه چیز با یکدیگر شریک بودند و امرار معاش آنها بر عهده خودشان بود. هدف ایشان مبارزه با کاهلی و فساد آن دوران و بازگشت به شورمندی و سادگی عهد حواریون

۲۰ توomas آکمپس که به نام محل تولد خود، کمپن^۵ در نزدیکی دوسلدرف^۶ شهرت یافته، از پدر و مادری، نه چندان مرفه، به نامهای جان و گرتود هم‌رکن^۷، زاده شد که درباره ایشان چندان نمی‌دانیم و شهرتشان تنها به واسطه دو فرزند ذکور، جان (تولد ۱۲۶۵) و توomas (تولد ۱۲۸۰) است که مقدر شده بود تا هر دو، فرزندان ممتاز کلیسا باشند. اولی، بزرگ دیر آگنیتینبورگ^۸ (کوه قدیسه آگنس)، و دومی، نگارنده پُر آوازه تشبیه و بسیاری آثار دیگر. توomas پس از پرورده شدن در دامان ایمان مادر و تحصیل در مدرسه ابتدایی کمپن، خانه را در سیزده سالگی ترک گفت تا به برادر بزرگتر خود در دیونتر^۹ بیروندد. آنجا جان خود را به جماعت راهبان^{۱۰} پاییند ساخته بود، انجمن اخوتی که به دست گرارد گروت^{۱۱} بزرگ بنیان نهاده شده و در سال ۱۲۷۶ از سوی پاپ گرگوری یازدهم، به تصویب رسیده بود. اینجا لازم است گریزی بزنیم تا شرحی مختصر از گرارد به دست دهیم، چرا که مقدر بود انجمن او تأثیر عظیمی بر توomas داشته باشد و داستان زندگی اش بعدها به دست توomas نگاشته شود.

گرارد گروت به سال ۱۲۴۰ از والدینی متمول در شهر دیونتر زاده شد و از همان ابتدا استعدادهای عظیم خود را آشکار ساخت. با ورود به دانشگاه پاریس در سن پانزده سالگی، به کسب مدارج عالیه، و در نتیجه به چند ترقیع عالی نایل شد که به او فرصت می‌داد تا میل طبیعی خویش به نفوذ و ناز و نعمت را ارضا کند. اما قرار نبود که این مرد بزرگ برای مدتی مددی از افتخارات دنیوی ارض

1. Henry Calcar

۲. Carthusians. نام فرقه‌ای از راهبان متصل به دست قدیس برونو در شهر فرانسه تأسیس شد و طرفدار ریاضتهای سخت و ترک دنیاست. — م.

3. Monichisen

۴. Utrecht، ایالتی در غرب هلند. — م.

1. Kempen

2. Düsseldorf

3. Haemerken

4. Agnetenburg (Mount of St. Agnes)

۵. Deventer، شهری صنعتی در شرق هلند امروز. — م.

6. The Congregation of Common Life

7. Gerard Geroote

بود. توماس بعدها می‌نویسد که «ایشان در خداوند، همدل و هماندیشه بودند». «دارایی هرکس، به همه تعلق داشت و با قناعت به خوراک و پوشانکی ساده، هیچ در اندیشه فردا نبودند.» در میان مریدان گارد گروت، فلورنتیوس رادوین^۱ بود که از همان ایام نخستین، نقش مهمی در گسترش جماعت راهبان بر عهده داشت و گاردن به هنگام مرگ، او را به جانشینی خود برگزید.

تحت تأثیر پارسایی جان وَن رویزبروک^۲، بزرگ دیر راهبان آگوستینی در گروندال^۳، گارد تصمیم داشت که جماعت خود را به انقیاد و اقتداء آن فرقه درآورد؛ اما مرگ او در اثر بیماری طاعون در سال ۱۲۸۴، از این کار مانعش شد، و وظیفه برآورده ساختن آرزوهای بنیانگذار، بر عهده فلورنتیوس قرار گرفت. با موافقت اسقف اوترخت، به سال ۱۳۸۶ محلی در ویندزهایم^۴، نزدیک زواله^۵ برای دیر انتخاب شد و در میان همین جماعت بود که توماس می‌باشد پیشتر عمر طولانی خود را سپری کند.

اکنون به سرگذشت توماس باز می‌گردیم. او در دیوونتر هفت سال تحت ارشاد فلورنتیوس قرار داشت و در خلال این مدت، نسبت به این کشیش پارسا و ایمانی که تعلیم می‌داد، احترام بسیاری در دل او پدید آمد. توماس درباره فلورنتیوس و اصحابش می‌گوید:

به یاد ندارم که هرگز مردانی چنین مؤمن و چنین سرشار از عشق به خدا و همنوعان، دیده باشم. آنان در حالی که در این دنیا می‌زیستند، تماماً به دنیا یی دیگر تعلق داشتند.

1. Florentius Radewyn

2. Jan Van Ruysbroeck (۱۲۸۱-۱۲۹۳)، راهب هلندی و از عارفان کاتولیک که به سنت آگوستینی تعلق داشت. —

3. Groenendaal

4. Windesheim

5. Zwolle، شهری در هلند مرکزی. —

۲۳ در سال ۱۲۹۹، با موافقت فلورنتیوس، توماس رهسپار زواله و خواستار ورود به دیر تازه در کوه قدیسه آگنس شد که برادر او جان به ریاستش نایل شده بود؛ در اینجا حیات رهبانی طولانی خود را آغاز کرد و اطاعت از کلام مقتدائی خود را آموخت، «آن کس را که طالب پیروی من است، بگو که از خوبیشن چشم بیوشد، و صلیب خود بردارد و در پی من روان شود». توماس، سوگند رهبانیت خود را در ۱۴۰۶ به جای آورد و در ۱۴۱۳، به سن سی و سه سالگی، به احراز رتبه کشیشی نایل شد. احتمالاً در خلال همین چند سال پیش از احراز این رتبه، یا بالا فاصله پس از آن بود که او چهار دفتر شبہ را تألیف کرد.

طی سالهای عمر طولانی اش به عنوان کشیش دیر قدیس آگوستین، توماس وقت زیادی را در نسخه برداری از کتاب مقدس و کتابهای محراب، به منظور استفاده اهل دیر صرف کرد، و علاوه بر شاهکار خود، کتابهای بسیار دیگری نیز به رشته تحریر درآورد که دانش و ایمان او را تقریباً به یکسان باز می‌نمایاند، اما امروز آنها را کمتر می‌شناسند: دعاها و تأملاتی در باب حیات مسیح، مواعظی برای نوراهبان، ریاضتهای معنوی، ارتقای نفس، حدیث نفس روح، باغ گل سرخ، در بیان ندامت حقیقی دل، در بیان خلوت و خاموشی، در بیان اضباط صومعه، و تعدادی زندگینامه، از جمله زندگینامه گاردن گروت و فلورنتیوس رادوین. گفته می‌شود که او واعظی خوش سخن و اعتراف پذیری دانا بوده است. از آنجا که توماس بنا به طبع و عقيدة خویش، اهل تواضع و انعزال از دنیا بود، هیچ مقامی و نامی طلب نمی‌کرد؛ چنان‌که در ریاضتهای معنوی خود می‌گوید، سکوت رفیقش، کاز همراهش و عبادت یارش بود، و به تلاش در گمنامی کاملاً رضایت داشت.

از زندگانی به ظاهر یکنواخت توماس، نکته چندانی برای باز گفتن نمانده است. در ۱۴۲۵ به جانشینی بزرگ دیر منصب شد و به

۲۵ چگونه آنان را که در اندرون خویش از مصائب و وسوسه‌ها رنج می‌برند، تسلی بخشد. عاقبت، وقتی به کهن‌سالی رسید، به آب آوردگی دست و پا دچار شد، سال ۱۴۷۱ در آغوش خداوند آرمید و در قسمت شرقی صومعه، در جوار پیتر هبّرت^۱ به خاک سپرده شد.

در جریان درگیریهای قرن شانزدهم (۱۵۷۳)، دیر کوه قدیسه آگنس، تخریب و محل آن تقریباً محو و نابود گشت. اما در سال ۱۶۷۲، امیر کُلُّنی، فرمان داد تا مقبره توomas را بیابند که در نهایت، کشف و بی‌هیچ مجادله‌ای تأیید شد. بقایای او را در صندوقچه‌ای نهادند و پس از دویست سال نگاهداری در نمازخانه سنت ژوفز، به کلیسای سنت میشل^۲ در زواله انتقال دادند که تا امروز همان‌جا مانده است.

نویسندهٔ حقیقی تشبیه

این مسئله برای مدتی مديدة، محل نزاع بوده است اما مقدمه کتاب، جای مناسبی برای تلاش در ارائه براهین طویل و غامض مخالفان انتساب کتاب به توomas نیست، وانگهی نفع و فایده چندانی نیز بر آن مترتب نمی‌شود. خوشبختانه، قدر و ارزش این کتاب گران‌بها، نه در گرو نویسنده‌اش، که به محتوای آن بازبسته است، زیرا هیچ کتاب دیگری را در وادی ایمان مسیحی نمی‌یابیم که در نفوذ بی‌وقفه و جهانگستر خود تا ابد، همسنگ تشبیه بوده باشد. بنابراین، به صلاح ماست که پند نویسنده‌اش را در گوش آویزیم:

مگذار قدر و اهمیت نگارنده و عظمت یا قلت دانسته‌ها یاش بر

۲۴ عنوان مرشد نوراہبان انجام وظیفه می‌کرد؛ همچنین مسئول ثبت وقایع دیر بود. کار اصلی او همواره همان بود که همه اهل معنا به آن می‌بردازند — پرورش حیات معنوی و پیروی شخصی از مسیح؛ دستاورد او از این کار مدام‌العمر، که تمامت آن را تنها خدا می‌داند، در نفوذ پردمانه و قدرت هدایتگر تشبیه انکاس یافته است.

در بهار سال ۱۴۷۱، حیات طولانی و پُرثمر توomas، به پایان آمد. به گفته وقایع نگار^۳ کوه قدیسه آگنس، که جانشین او شد:

همان سال، در عید قدیس یعقوب کوچک^۱ (اول ماه مه) پس از نماز آخرِ روز^۲، برادرمان توomas هیمرکن، متولد کمپن، شهری در قلمرو اسقف کُلُّنی^۳، از عالم خاک پر کشید. آن هنگام، او در نود و دو سالگی عمر خویش، شصت و سومین سال تشریف به رهبانیت، و پنجاه و هشتمن سال کشیشی قرار داشت. به جوانی، در دیوتتر، مرید پیشوای فلورنتیوس بود. او توomas را نزد برادر خودش فرستاد که آن زمان ریاست دیر کوه قدیسه آگنس را بر عهده داشت. توomas که آن هنگام بیست‌ساله بود، پس از طی شش سال دوره آزمایشی، خرقه رهبانی را از دست برادر خود دریافت کرد، و از همان آغاز زندگانی رهبانی، فقر و وسوسه‌ها و مشقات بزرگی را تاب می‌آورد. او کتاب مقدس ما و بسیاری از کتابهای دیگر را نسخه‌برداری کرد، که برخی محل استفاده صومعه بود و بعضی نیز به فروش رسید. افزون بر این، او از برای تعلیم جوانان، رسالات کوچک گوناگونی را به سبک و سیاقی ساده و صریح نگاشت که براستی هم از حیث نظری و هم از حیث کارآیی همیشگی، آثار عظیم و پراهمیتی بودند. او ارادتی خاص به مصائب سرورمان داشت و به گونه‌ای تحسین‌آمیز می‌دانست

تو اثر کند، بلکه بگذار تا عشق به حقیقت ممحض، انگیزه مطالعه تو باشد. در بی آن مباش که بدانی «این قول کیست؟» بل به آنچه در قول آمده عنایت کن.^۱

بنابراین، بدون ورود به جزئیات تاریخی یا متنی این مسئله، که پژوهشگران وقت و تدقیق بسیاری صرفش کردند، به اجمالی بیان می‌کنیم که هر از چند گاهی، افراد زیر را به عنوان نویسنده تشبّه، پیشنهاده‌اند: ژان شارلیه گرسون^۲، صدراعظم پاریس؛ گرارد گروت، قدیس برنارد اهل کلرُو^۳، قدیس بوناواتورا^۴، هنری اهل کالکار^۵، لندولف اهل ساکسونی^۶، والتر هیلتون^۷ و کسانی دیگر. تحقیقات جامع، انتساب کتاب به این افراد را، کاملاً نفى می‌کند و تنها استثنای مورد تردید، گرارد گروت است که نگارش بخشایی از کتاب را پدر روحانی، ژوزف ملز^۸، قدیس ژوزف سان فرانسیسکو، ماهرانه به نفع او مستدل ساخته و در ترجمه خود از آن بخشها «خاطرات معنوی گرارد گروت» (۱۹۳۷)، نامش نهاده است. بدزعم مترجم حاضر، دلیلی که او با مهارتی چشمگیر، پیش می‌نهد، ناکافی است، و این کاملاً بدیهی به نظر می‌رسد که هرچند توماس با اندیشه و نوشته‌های گروت (که زندگینامه‌اش را نیز نوشت) کاملاً آشنا بود، و همه آثار توماس بازتابِ ایمان و خلقيات شاخص «حلقه ویندزهایم» است، اما در تشبّه نیز به همان وضوح باقی آثار توماس، همه شواهد حاکی از قلم اوست.

استدلال بر حقائیقت انتساب کتاب به توماس را می‌توان به شرح ذیل خلاصه کرد:

۱. دفتر اول، باب پنج.

۱. شواهد درونی. سبک نوشتار، اندیشه و عبارت پردازی تشبّه، همان است که در آثار دیگر توماس دیده می‌شود، و علاوه بر این، کثرت نقل قولهای غیرمستقیم او از مکتوبات قدیس برنارد، قدیس آگوستین و قدیس توماس آکوئیناس است که برای همه ایشان احترام خاصی قائل بود.

۲. شواهد بیرونی. هیچ دست‌نوشته‌ای از تشبّه یافت نشده است که به دوران پیش از میانسالگی توماس تعلق داشته باشد (و آن زمان پنجاه سال از وفات گروت گذشته بود)، در حالی که دست‌نوشته‌های مشهور بروکسل^۱، که از خود اوست (۱۴۴۱) و سیزده رساله معنوی‌اش را شامل می‌شود، چهار دفتر تشبّه را نیز در بر دارد و با این یادداشت پایان می‌پذیرد:

«سال ۱۴۴۱، در صومعه کوه قدیسه آگنس، نزدیک زواله، به دست برادر توماس آکمپیس خاتمه یافت و تکمیل شد.» قابل تصور نیست که مرد متواضعی چون توماس، اثری را که – با نظر به آوازه بلند گروت – همگان از آن گروت می‌دانستند و به توماس تعلق نداشته است، در میان آثار خود جای داده باشد.

۳. شواهد ناظر به گواهی هم‌عصرانش. اعضايی از خود کلیسای توماس در کوه قدیسه آگنس همگی یکصدا به نگارش تشبّه به دست توماس، اشاره‌ای روشن دارند. از این تعداد بسیار، سه نفر را می‌توان ذکر کرد: جان بوش^۲، جانشین توماس به عنوان وقایع‌نگار ویندزهایم (۱۴۷۹ – ۱۴۰۰)؛ هرمان رید^۳ (۱۴۰۸ – ؟)، که از زندگی توماس به هنگام نگارش کتاب سخن می‌گوید؛ و ویل گانز‌فورد^۴، که ملاقات نویسنده تشبّه را به عنوان غرض اصلی خود از بازدید قلعه قدیسه آگنس، متذکر می‌شود.

احتمالاً رأى اكتشاف آن است که در مورد نگارش کتاب به دست توماس، هیچ شک معقولی وجود ندارد، و این عدم قطعیت در وهله اول باید برخاسته از تواضع و لب خاموشی توماس بوده باشد. زیرا تشیه در ابتدای امر، بدون ذکر مشخص نام نگارنده‌اش، شناخته شد. اما از آنجا که حقیقت امر، هم به هنگام حیات او و هم پس از آن، از سوی اعضای کلیسای خودش، کاملاً تصریح و تأیید شده است، مترجم چنین عقیده دارد که انتساب این اثر به توماس، تقریباً مسلم است.

ترجمه‌های پیشین. اولین ترجمه به انگلیسی (از فرانسه) در سال ۱۵۰۳، ترجمه دفتر چهارم بود که به دست مارگارت، کنتس ریچموند^۱، مادر هنری هفتم، انجام شد و ریچار پینسون^۲، مدیر چاپ پادشاه، آن را به طبع رساند. سپس در همان سال، سه دفتر نخست رانیز ویلیام آتکینسون^۳، دکتر در رشته الهیات، ترجمه کرد. در سال ۱۵۵۶، ریچار وايتفورد^۴ یکی از اعضای جماعت آگوستینی صومعه سایون^۵ در لندن، و نویسنده کتاب شهیر سرود عیسی^۶، همه آن را به طور کامل به انگلیسی برگرداند. برای مدتی مددی، این بهترین و معتبرترین ترجمه باقی ماند.

از همان روزگاران نخستین، تعدادی ترجمه قدم به عرصه ظهور گذاشت، اما بسیاری از آنها یا ناقص‌اند و یا به شیوه‌ای مبهم نگارش شده‌اند. اول آنکه، مترجمان در ترجمه خود به طور قابل ملاحظه‌ای از اصل متن توماس عدول کرده‌اند و هرجا که عقاید شخصی ایشان با آرای نویسنده سازگار نبوده است، بدون هیچ ذکری بخششایی را حذف کرده یا تغییر داده‌اند. دوم آنکه، حتی ترجمه‌های اخیرتر نیز

۲۹ به انگلیسی شبیه دوران جیمز اول^۱، صورت پذیرفته است که آنها را برای خواننده جدید، واجد غموضی می‌کند که اصلاً ضرورت ندارد و عبارات صریح و پُرطین متن اصلی لاتین را، گنگ و مبهم می‌سازد. از این روی، هرچند در نثر دوران جدید بازآفرینی سبک «موزون» لاتین توماس، ممکن نیست، من تلاش کرده‌ام که قدری از سادگی و صراحتش را حفظ کنم. قصد من از اقدام به تدارک نسخه‌ای کاملاً تازه، آن است که ترجمه‌ای دقیق، کامل و قابل فهم خواننده امروزی فراهم آورم، و بدین طریق مردم بیشتری را با این اثر ماندگار آشنا سازم. اگر این مراد حاصل شود، اطمینان دارم که بسیاری از خوانندگان تازه تشیه، این کتاب کوچک را چون گنجینه‌ای پاس خواهند داشت و همساله از نو مطالعه‌اش خواهند کرد.

لئو شرلی - پرایس^۲، ۱۹۵۲

۱. Jacobean، عصر جیمز اول، یعنی سالهای ۱۶۰۳ تا ۱۶۲۵ که متون ادبی اش واجد غموض سبکی خاص آن دوران بود. آن زمان متن متور هنوز در وادی ادبیات به رسمیت شناخته نشده بود. — م.

2. Leo Sherley-Price

1. Margaret, Countess of Richmond

2. Richard Pynson

3. William Atkinson

4. Richard Whytford

5. Syon House

6. Jesus Psalter

دفتر اول

توصیه‌هایی در باب حیات معنوی

باب اول

در بیان تشیّه به مسیح

چنین می‌گوید سرورمان، آن کس که مرا پیرو باشد، در تاریکی گام نخواهد
زد.^۱

با این کلام، مسیح ما را توصیه می‌کند که اگر طالب بصیرت حقیق و
خلاصی از همه کوردلی‌ها هستیم، زندگانی و راه و رسم او را پیشه
کنیم.^۲ پس باشد که زندگانی عیسی مسیح را پیش از هر چیز در نظر
آوریم.

تعلیم عیسی از همه تعالیم قديسان بسی برتر است، و هر آن کس که
از روح او بهره‌مند باشد مائده آسمانی را در گُنه آن مکنون خواهد
یافت.^۳ اما بسیاری کسان به رغم شنیدن مکرر کلام انجیل، پیروی آن را
چندان مشتاق نیستند، چرا که روح مسیح را فاقدند.^۴ کسی که شوق آن
دارد تا کلام مسیح را دریابد و در آن به وجود آید، او را تلاش باید تا
زندگی خویش یکسره با مسیح همساز کند.

از نطق فاضلانه در باب تثليث چه فایده حاصل آید اگر آدمی از
تواضع تهی باشد و بدین سبب ثالوث مقدس را ناخوش دارد؟ انسان با
كلمات فخیم، صالح و مقدس نمی‌گردد؛ اما با زندگانی نیک، عزیز خداوند
می‌شود. مرا احساس ندامت بس خوشتر باشد تا قدرت شرح و تعریف

۱. یوحنای ۱۲:۸. ۲. مرقس ۵:۳. ۳. مکافحة یوحنای ۱۷:۲. ۴. رومیان ۹:۸.

آن. اگر حافظِ تمام کتاب مقدس باشی و عالم به همه تعالیم ارباب فلسفه، بی‌لطف و محبت پرورده‌گار، این‌همه تو را چگونه دستگیر شود؟ یهوده است یهوده، همه چیز یهوده است^۱، مگر عشق به پرورده‌گار و عبودیت تنها او^۲. و حکمت اعلیٰ همین است که دنیا را به تحریر بنگریم و هر روز به ملکوت آسمانها قرب بیشتر جوییم.

یهوده است که نام و نشان تمناً کنیم، یا خود را علوّ مقام بخشمیم. بیهوده است که بندۀ هوای تن^۳ و تشنۀ و طالب آن چیزها باشیم که مکافات قطعی در پی می‌آورند. آن‌گاه که زندگانی نیک در نظر تو قدر و ارزشی نداشته باشد، بیهوده است که عمر طولانی طلب کنی. بیهوده است که تنها در اندیشه همین حیات دنیوی باشی و هیچ پروای جهان اخروی در سر نپرورانی. بیهوده است که دل در گرو اموری بندی که چنین بادپا درمی‌گذرند، اما زو به سوی آن مقام که سُرور سرمدی را در خود مقیم دارد، شتاب تورزی.

این قول را مدام در خاطر داشته باش که نه دیده از دیده وردی سیر می‌گردد و نه گوش از نیوشیدن اشیاع می‌شود.^۴ بکوش تا دل از عشق امور پیدا برگیری و مهر خویش به جانب امور ناپیدا معطوف سازی، زیرا آن کسان که فقط امیال طبیعی خود را تابع‌اند، ضمیر خویش به تباہی می‌برند و لطف خداوند از کف می‌دهند.

باب دوم در بیان خصوص شخصی

همه کس بالطبع طالب دانش است^۱. اما از دانش فی‌نفسه چه سود اگر خشیت خداوند در کار نباشد؟ روستازاده‌ای خاضع که سر در عبودیت خدا دارد، نزد خدا بس پسندیده‌تر از اندیشمند متفرعنی است که مسیر اختزان را می‌داند اما روح خویشن را به غفلت وامی نهد^۲. آن کس که خود را حقیقتاً بشناسد، حقارت خویش درمی‌یابد و از تحسین و تمجید خلائق محظوظ نمی‌گردد. اگر همه دانش موجود در عالم از آن من باشد اما از محبت تهی باشم^۳. در پیشگاه خداوندی که با نظر به کردارم بر من قضاوت خواهد کرد، این [دانش] مرا چگونه دستگیر می‌تواند شد؟ اشتیاق مفرط به دانش را که حاوی بسی دغدغه و فریب است، در مهار آور. عالمان همواره می‌خواهند که عالم بنمایند و آرزو دارند که دانایی‌شان را دیگران تصدیق کنند. اما مسائل بسیاری هست که علم به آنها برای روح فایده چندانی حاصل نمی‌کند یا [یکسره] بی‌فایده است. به‌واقع، انسان نادان کسی است که به غیر از آن چیزها که مایه تسهیل رستگاری‌اش می‌شود، دل مشغول چیزی دارد. خرواری از کلمات، روح را راضی نمی‌تواند کرد اما زندگانی نیک، ذهن را جانی تازه.

^۱. ارسطو، *مابعد الطبيعة*، کتاب آلفا، فصل اول. ^۲. سفر یشوع بن سیراخ، ۲۲:۱۹. ^۳. قرنتیان اول، ۲:۱۲.

^۴. کتاب جامعه، ۲:۱. ^۵. سفر تثنیه، ۶:۱۲. ^۶. غلاطیان، ۱۶:۵. ^۷. کتاب جامعه، ۸:۱.

می بخشد و وجودان پاک^۱، موجد توکل عظیم به خداوند است.

دانش تو هر قدر کاملتر و عالی تر باشد، قضاوت پروردگار درباره تو سختگیرتر خواهد بود، مگر آنکه در زندگی نیز پارسایی بیشتری پیشه سازی. از این سبب به هنر و دانشی که داری، مغفول مباش اما آن دانشی را که نزد تو به امانت سپرده شده، حرمت گذار. اگر گران داری که بسیار می دانی و در حوزه های متعدد صاحب تجربه فراوانی، همچنین به خاطر بسیار که بسیاری امور هست که به آنها نادانی. از این سبب، به خود مغفول مباش^۲، بلکه به جهل خویش اقرار کن. از چه روی دوست می داری که خود را برتر از دیگران به حساب آوری، در حالی که از تو داناتر و خبره تر در شریعت پروردگار بسیارند؟ حال اگر مشتاق که در جهت صلاح کار خود، چیزی را بدانی یا بیاموزی، آن گاه به اینکه گمنام و مغفول بمانی، شادمان باش.

والاترین و ارجمندترین درسها همانا فهم صواب و ارزیابی خاضعانه از خویشتن خویش است. خود را به حساب نیاوردن اما همواره به دیگران حُسن ظن داشتن و آنان را والاقدر دانستن، اوج دانایی و کمال است. هرگاه دیگری را دیدی که آشکارا به بدکاری مشغول است یا تیقی پلید را جامه عمل می پوشاند، به این دلیل خود را از او بهتر قلمداد مکن، زیرا تو خبر نداری که تا چه هنگام در مقام بهره مندی از لطف خداوند باقی خواهی ماند. ما جملگی سُست عناصریم؛ احدی را سُست عنصر تر از خود مدان.

باب سوم

در بیان تعلیم حق

زهی سعادت کسی را که از جانب خود حق تعلیم می باید، نه از رهگذر نشانهها و کلمات فرار^۱، بلکه به گونه ای که فی نفسه هست. حدسیات و مشاهدات خود ما غالباً به بیراهه مان می کشاند و به کشف چندانی نایل نمی آییم. مجادلات مطول درباب مسائل ژرف و غامض، چه قدر و ارزشی می تواند داشته باشد آن گاه که در آخر کار، دانش مان به این گونه امور محکمی برای قضاوت درباره ما نخواهد بود؟ بزرگترین سفاهت آن است که از امور سودمند و ضروری غافل بمانیم و از سر عمد به چیزهایی غریب و زیان آور رو کنیم. بحق که چشم داریم اما نمی بینیم^۲ آخر ما را با اموری همچون اجناس و انواع چه کار است؟ آنان که مخاطب کلمه سرمدی^۳ قرار می گیرند، از بی یقینی وارهانیده می شوند. همه چیز از یک کلمه است^۴ و همه چیز از او خبر می دهد؛ اوست، همان صانع همه اشیا، که با ما سخن می گوید.^۵ بی مدد او هیچ کس را یارای فهم و داوری صواب نیست. اما آن کس که همه اشیا

۱. سفر اعداد، ۱۲:۸. ۲. ارمیا، ۵:۲۱. ۳. یوحنا، ۱۲:۴۰ و رومیان، ۱۱:۸. ۴. مقصود نگارنده تقبیح دلستگی مفترط مدرسیان به مباحث منطقی است که حکمای آن دوران را بسیار به خود مشغول می داشت. — م. ۴. نور کلمه، عیسی مسیح که در حکمت مسیحی منبع اصلی و ضامن علم یقینی است. — م. ۵. یوحنا، ۱:۳. ۶. همان، ۸:۲۵.

۱. تیموتائوس اول، ۳:۹. ۲. رومیان، ۱۱:۲۰.

را یکی می‌داند، همه چیز را به احد ارجاع می‌کند، و همه چیز را در احد می‌بیند، قادر است که دل محکم دارد و همواره در صلح و آشنا با بروزدگار به سر برد.

ای خداوندگار، ای حقیقت حقیقت! در عشق ابدی مرا به وصال خود برسان! اغلب از آنچه می‌خوانم و می‌شنوم، ملام دست می‌دهد. همه آنچه مشتاق و آرزومندش هستم، تنها در توست. از این روی، بگذار تا جملگی معلمان خاموشی گزینند و بگذار تا همه مخلوقات در پیشگاه تو خاموش بمانند؛ ای خداوندگار، تنها تو سخن بگو.

انسان هر قدر با پاکدل خالصانه پیوند نزدیکتری با تو حاصل کند، بی‌تقالاً می‌تواند مسائلی متنوعتر و ژرفتر را در فهم آورد، چه او را روشنایی و فهم از آسمان می‌رسد. کسی که بی‌غش و پاکدل و ثابت قدم باشد، با کار و مشغله فراوان نیز پریشان و غفلت‌زده نمی‌شود زیرا هر آنچه می‌کند در جهت رضای پروردگار است و می‌کوشد تا خویشتن را از خودخواهی و منفعت‌طلبی مصون نگاه دارد.

و چه چیز تو را بیش از هواهای لگام‌گیخته دل خودت، مضر و راهزن است؟ انسان صالح و مؤمن ابتدا کارهایی را که در دست اقدام دارد، در ذهن خویش سامان می‌بخشد و هرگز آنها را رخصت نمی‌دهد تا او را به سوی موقع گناه راهبر شوند، بلکه فروتنانه به اطاعت از احکام عقل سليم و ادارشان می‌سازد. در قیاس با آن کس که برای غلبه بر خویشتن تقالاً می‌کند، کیست که نبردش سه‌میگین‌تر باشد؟^۱ با این حال، اهتمام اعظم ما باید همین غلبه بر نفس باشد و اینکه هر روزه از او قویتر گردیم تا به جانب پارسایی برسویم.

همه کلمات این عالم با قدری نقص همراه است و کل دانش ما نشانی

۱. همان، ۱۴:۶. ۲. ارمیا، ۳:۲۱. ۳. حکمت سلیمان، ۱۰:۱۲، از ملحقات کتاب مقدس که اختصاراً به سال ۵۰ قبل از میلاد نگاشته شده و یهودیانی را مخاطب قرار داده است که تجربه نفوذ تعالیم یونانی‌ماهانه بودند. —۳

از ابهام دارد. برای رسیدن به خدا، خودشناسی فروتنانه طریق مطمئن‌تر از غور در علوم است. البته تحصیل دانش فی‌نفسه مستوجب سرزنش نیست و صرف معرفت به هیچ‌چیز را، هرچه که باشد، تحقیر نشاید، زیرا تعلُّم راستین فی‌نفسه نیکوست و از جانب پروردگار مقرَّ شده است؛ هرچند که وجودان پاک و حیات پارسایانه را همواره باید خوشتراحت. اما از آن روی که بسیاری کسان تحصیل علم فراوان را از زندگانی نیک دوست‌تر می‌دارند، غالباً از راه راست بیرون می‌شوند و ثمری اندک می‌آورند یا بی‌ثمر می‌مانند. ای کاش چنین مردمی با همین جد و جهد که در بحث و جدل به کار می‌بنند، رذایل از ریشه برمی‌کنند و فضایل می‌کاشتند، تا نه این‌همه پلیدی و ننگ در میان آدمیان یافت می‌شد و نه چنین سهل‌انگاری و بی‌بندوباری در صومعه‌ها. روز قیامت، ما را از آنچه کرده‌ایم می‌پرسند، نه از آن چیزها که خوانده‌ایم؛ از اینکه چه اندازه پارسایی پیشه کرده‌ایم، نه از فصاحت و بلاعثی که در سخن داشته‌ایم. مرا بگو که آن‌همه استادان و حکیمان که آنان را به وقت حیات و در اوج شکوفایی دانشمندان نیک می‌شناختی، اکنون کجا‌یند؟ اکنون دیگران بر جای ایشان تکیه زده‌اند و کسی به یادشان نمی‌آورد. به هنگام حیات، بس پُر اهمیت جلوه می‌کردند اما حالا کسی از آنها سخن نمی‌گوید.

بین که جلال و جبروت دنیا چه بادپا درمی‌گذرد!^۲ ای کاش زندگانی این مردان نیز به قدر علمشان پسندیده می‌بود، تا تحقیق و مطالعه ایشان فایده‌ای می‌داشت! اما در این دنیا چه بسیارند کسانی که بندگی پروردگار را چندان وقوع نمی‌نهند. و در دانش آموزی بیهوده خویش تباہ می‌گردند. چون به عوض خضوع، بزرگ‌سری می‌کنند، در نفوذ خویش به تباہی می‌روند.^۳ آن کس بحق بزرگ است که عشقی

بزرگ به پروردگار دارد. آن کس بحق بزرگ است که در ضمیر خویش فروتن باشد و بزرگترین افتخارات دنیوی را به هیچ انگاردن. دانای حقیق آن کسی است که همه امور دنیوی را فضله حیوانات به حساب می آورد، به این امید که مسیح نصیب او گردد.^۱ و عالم حقیق آن کسی است که محض خاطر اراده پروردگار، از اراده خویش چشم بیوشد.

باب چهارم

در بیان احتیاط در عمل

ما نباید هر قول و عقیده‌ای را باور کنیم،^۲ بلکه باید بدقت و طمأنیه، وفاق همه امور را با اراده خداوند بسنجدیم. زیرا افسوس، ضعف سرشت آدمی چنان است که در باره دیگری بدی را اغلب آسانتر از نیکی باور می‌کند و بر زبان می‌راند. اما انسانهای کمال یافته به آسانی هر حکایتی را که بر ایشان گفته آید، باور نمی‌کنند، زیرا می‌دانند که طبیعت انسان مستعد پلیدی^۳ است و سخشن آماده نیرنگ.

شرط عقل است که در فعل خود شتابزده نباشیم و نیز به عقاید خویش سرسختانه نچسبیم. همچنین عاقلانه است که هرچه را می‌شنویم باور نیاوریم و نیز به تعجیل آنچه را می‌شنویم یا باور داریم بر دیگران باز نگوییم. با آن کس که دانا و دلسوز است به مشورت بنشین و خواستار آن باش^۴ که به جای پیروی از عقاید خویش، به دست کسی که از تو بهتر است، هدایت شوی. زندگانی نیک به انسان حکمت خداپسندانه می‌بخشد و او را در بسیاری امور صاحب تجربه می‌سازد.^۵ آدمی هرچه در خضوع و اطاعت پروردگار پیشتر رود، همه افعالش با دانایی و آرامش فزونتری صورت می‌پذیرد.

۱. سفر یشوع بن سیراخ، ۱۶:۱۹. ۲. سفر تکوین، ۱۹:۱۱. ۳. سفر یشوع بن سیراخ، ۸:۲۱. ۴. طوبیت، ۱۹:۴، یکی از ملحقات کتاب مقدرس که ناظر است به داستان طوبیت، یهودی پارسا که به یاری رافائل فرشته مقرب خداوند از نایابنایی نجات یافت. -م. ۱۱

۵. سفر یشوع بن سیراخ، ۹:۳۴.

۱. فیلیپان، ۸:۳.

۴۳ می ورزیم که باید با صداقت مسکوتshan بگذاریم و به قبولشان گردن نهیم. اگر می خواهی نفعی ببری، با خضوع و خلوص و ایمان بخوان و پروای آن در سر مپروزان که عالم جلوه کنی. با طیب خاطر پرسش کن و در سکوت به کلام قدیسان گوش بسپار؛ با صبر و حوصله به حکایات آبای کلیسا^۱ گوش فرا ده زیرا آن حکایات بی حکمت به زبان نیامده است.

باب پنجم

در بیان قرائت متون مقدس

شاپیشه است که در کتابهای مقدس به جستجوی حقیقت باشیم و نه در بی عبارات زیبا. همه متون مقدس را باید با همان حالی خواند که بر نگارندگانش حاکم بوده است.^۱ بدین سبب است که در آنها باید غذای ارواح خویش را بجوییم و نه ظرایف سخن را، و ما را بایسته است که برای خواندن کتابهای بی تکلف و دینی، به قدر کتابهای فحیم و ژرف مشتاق باشیم. مگذار که قدر و اهمیت نگارنده و کثرت یا قلت دانسته‌هایش بر تو اثر کند، بلکه بگذار تا عشق به حقیقت محض انگیزه مطالعه‌هایش باشد. در بی این میاش که بدافی «این قول کیست»؟^۲ بلکه به آنچه گفته شده، عنایت کن.^۳

خلافی در می‌گذرند اما کلمه پروردگار همچنان تا ابد باقی است.^۴ خداوند به شیوه‌های گوناگون با ما سخن می‌گوید^۵ و ملاحظه اشخاص را نمی‌کند.^۶ اما به وقت خواندن متون مقدس، کنجکاوی غالباً مانع پیشرفت ما می‌شود زیرا سعی در مذاقه و مناقشه در باب مسائلی

۱. مراد از این حال همان الهام روح القدس است که به واسطه‌اش نگارندگان کتاب مقدس بر نگارش توفيق یافتد. — م. ۲. سنکا، نامه‌ها، XII. ۳. آگوستین، درباره مزامیر، XXXVI. ۴. مزامیر، ۱۰۷:۲. ۵. کولسیان، ۳:۲۵. ۶. سفر یسوع بن سیراخ، ۸:۹ و ۶:۳۵.

۱. پدران کلیسا کسانی را گویند که در صدر مسیحیت شارح و مدافع اصول عقاید مسیحی بودند و به بیان کلی می‌توان آنها را به دو دسته آبای لاتین و آبای یونانی کلیسا تقسیم کرد. — م.

باب ششم

در بیان مهار هواهای نفس

در بیان دوری جستن از امید واهی و غرور

باب هفتم

هر آن کس که به انسانها یا به هر مخلوق توکل کند، بسیار ابله است. شرمگین مباش از اینکه محض خاطر محبت عیسی مسیح کمر به خدمت دیگران بندی یا از اینکه در این دنیا فقیر جلوه کنی. نه به خود بلکه یکسره به خداوند متوكّل شو. به آنچه مقدور توست عمل کن و آن‌گاه تیّت خیر تو را پروردگار متبّرک خواهد ساخت. نه به علم خویش و نه به ذکاوت دیگر خلائق، بلکه به لطف خداوند اعتقاد کن که اهل خضوع را مدد می‌رساند^۱ و اهل غرور را خوار می‌سازد. نه اگر صاحب مالی، به آنچه در قلک توست فخر بفروش و نه به نفوذ و قدرت دوستانت، بلکه به پروردگار مباهات کن^۲ که همه چیز از جانب اوست و می‌خواهد که برتر از هر چیز دیگر خودش را به تو عطا کند. به حسن و جمال و قوّت تن خویش مغور مباش که به اندک مرضی زایل می‌گردد و به رشتی می‌گراید. به توانایی و فراتست خویش سرمست مشو، مبادا خدای را که همه موهاب طبیعیات عطیه اوست، از خود رنجه سازی.

خویشن را برتر از دیگران میندار، مبادا در دیده خداوند که تنها او از اندرون دل آدمی خبر دارد،^۳ از ایشان پست‌تر بنایی. به اعمال نیک

۱. یعقوب، ۶:۲. ۲. قرنتیان دوم، ۱۷:۱۰. ۳. یوحنا، ۲:۲۵.

هرگاه انسان چیزی را با شوق مفرط طلب می‌کند، بی‌درنگ قرار از کف می‌دهد. آن کس که پُرخنوت و آزمند است، هرگز قرار و آرام ندارد؛ اما انسان فقیر و فروتن از موهاب سرشار آرامش بهره‌مند است. کسی که هنوز نسبت به نفس کاملاً بی‌اعتنا نگشته است، به آسانی وسوسه می‌گردد و حتی در امور کوچک و کم‌اهمیت مقهور می‌شود. و آن کس که ضعیف‌نفس است و همچنان صید حواس و تنبیات جسمانی می‌شود، برای رهایی از شهوّات تن به مشقت فراوان درمی‌افتد. آن‌گاه از این مشقت که در راه خویشنده‌داری دچارش می‌شود، او را اندوه حاصل می‌آید و هرگاه کسی با او مخالفت کند، در دم عنان خشم از کف می‌دهد. حال اگر آنچه را طالب است، به دست آورد، بی‌درنگ و جدانش به ندامت دچار می‌آید، زیرا به تنّای خود، تن در داده است، و این کار او را در راه طلب آرامش، به هیچ روی مدد نمی‌رساند. تنها با تن زدن از خواهش‌های نفس است که می‌توان به آرامش قلبی حقیق دست یافت و نه با تن در دادن به آنها. در دل انسان دنیاپرستی که به تمامی تسلیم امور ظاهری است، آرامش و اطمینان یافت نمی‌شود؛ آن را تنها نزد انسان معنوی شورمند می‌توان جست.

خویش مغور مباش، زیرا داوری خداوند با داوری انسانها یکی نیست و آنچه مردم را سرخوش می‌دارد، اغلب موجب ناخشنودی خداست. اگر از خصایلی نیک برخورداری، به خاطر داشته باش که بیش از آن در دیگران یافت می‌شود و فروتن بیان. از اینکه دیگر مردم را بهتر از خود به حساب آوری، تو را هیچ زیانی نمی‌رسد اما اگر خویشن را برتر از آنان پندراری، دچار خسraf عظیم خواهی شد. آرامش حقیق فقط در دل اهل خضوغ خانه می‌کند: اما دل اهل کبر همواره پُر از غرور و حسد است.

باب هشتم

در بیان حفظ حریم معاشرت

دل خویش بر هر کس و ناکس مگشا^۱ و با حکیم خداترس به مشورت بنشین. با جوانان و بیگانگان کمتر همنشین شو. چاپلوسی ثروتقدان بیشه مکن و از مصاحبت بزرگان دوری بجوي. در عوض با فروتنان و پاکدلان، با مؤمنین و پارسایان معاشر باش و در باب اموری که موجب تهذیب نفس می‌شوند با ایشان به گفت و شنود بنشین. از معاشرت ناروا با زنان بپرهیز اما همه زنان نیک را به خداوند بسپار. تنها به مصاحبت خداوند و فرشتگانش مشتاق باش و مؤanstت با انسانها را طلب مکن. ما را احسان به همه خلق بایسته است اما معاشرت با ایشان پسندیده نیست. گاه اتفاق می‌افتد که کسی را از دور به آوازه‌ای نیکو می‌شناسیم اما در ملاقات چندان بر دل نمی‌نشیند. به همین نحو گاه نخوء معاشرت خویش را مطبوع می‌پندریم، در حالی که به واقع دیگران را با کردار ناپسند خود رنجه می‌سازیم.

۴۹ انفاق افتد که دو رأی به یک اندازه بر صواب باشند؛ و آنگاه که عقل یا موقعیت، اقتضای وفاق با دیگران دارد، امتناع از آن نشان کبر و لجاجت است.

باب نهم

در بیان طاعت و نزاکت

بس نیکوست که انسان در اطاعت از بالادست خود حیات سپری کند و ارباب خویشن نباشد. فرمانبرداری بسی کم خطرتر از فرماندهی است. چه بسیارند کسانی که بیشتر از سر اجبار تن به طاعت می‌دهند تا از سرعشق، و بدین سبب اغلب ناخرسند و شکوه‌گرند. اینان هرگز آزادی روحی نخواهند یافت مگر آنکه از سر عشق به خداوند، با جان و دل خویش تن به طاعت در دهند. به هر کجا که می‌خواهی برو اما هیچ جا به آرامش نخواهی رسید مگر آنکه فروتنانه به امر بالادستِ خود گردن طاعت بسپاری. رجحان جاها بی دیگر و تنوع طلبی، بسیاری را پریشان حال ساخته است.

همه کس شادمانه آنچه را بیشتر دوست می‌دارد جامه عمل می‌پوشاند و آنان را که همچون او می‌اندیشنند، عزیزتر می‌دارد. اما اگر بنا بر این باشد که پروردگار در میان ما منزل کند، محض خاطر آرامش باید گهگاه از عقیده خویش چشم بپوشیم. کدامین انسان آنقدر داناست که به همه چیز عالم باشد؟ از این روی، به صحت آرای خود بیش از حد اعتقاد مکن و آماده باش تا آرای دیگران را نیز در نظر آوری. اگر برای عشق خدا [حق] از عقیده صحیح خویش چشم بپوشی و عقیده دیگری را پیروی کنی، امتیاز بزرگی به کف آورده‌ای. غالباً گفته‌اند که پند شنیدن کم خطرتر از پند دادن است. چه بسا چنین

۵۱ همانا علت اصلی عجز ما در مراقبت زیان است.^۱ البته، گفتگوی پارسایانه درباب امور معنوی، خاصه با آنان که در عبودیت خداوند از صمیم جان و دل همراهی مان می‌کنند، ما را در سفر روحانیان پیشتر می‌راند.

باب دهم

در بیان دوری از پُرگویی

تا آنجا که می‌توانی از مجتمع عمومی برحدزr باش زیرا گفتگو درباب امور دنیوی، حتی اگر بهترین نیتیات را در پس خود داشته باشد، مانع بزرگی [در طریقت ایمان] است، چرا که کبر ما انسانها را زود تباہ و گرفتار می‌سازد. اغلب آرزو می‌کنم که ای کاش خاموش مانده بودم و در میان جمع به سر نمی‌بردم. اما از چه روتست که ما چنین مستعد و زاجی و پُرگویی با یکدیگریم، در حالی که پس از خاموشی دوباره اغلب می‌بینیم که وجود انگاه زخی برداشته است؟ دلیل علاقه وافر ما به سخن گفتن با یکدیگر آن است که گمان داریم بدین شیوه تسلی می‌یابیم و دلی خسته از دلواپسی‌های بسیار را جانی تازه می‌بخشیم. ترجیح می‌دهیم که در سخن و اندیشه، به آن اموری پیردادیم که دوستدار و مشتاقشان هستیم و یا به آن چیزها که از آنها بیزاریم. اما افسوس که این همه را اغلب فایده‌ای حاصل نیاید زیرا این تسلای ظاهری، مانع چندان کوچک بر سر راه تسلای باطنی و الوهی نیست.

باید شب‌زنده‌داری کنیم و دست به دعا برداریم^۲ که اوقات خود به بهودگی سپری نکنیم. هرگاه که صلاح و سزاوار است که سخن گویی، زبان به ارشاد بگشا.^۳ عادات پلید و غفلت از سیر و سلوک معنوی

.۱. یعقوب، ۳:۵.

.۲. متی، ۲۶:۴۱. ۳. افسسیان، ۴:۲۹.

باب یازدهم

در بیان آرامش و سیر و سلوک معنوی

اگر خود را با آنچه دیگران می‌گویند و می‌کنند دلشغول نمی‌داشتم، از آسودگی حظّ بسیار نصیب ما می‌شد، زیرا گفتار و کردار ایشان دخلی به ما ندارد. آن کس که در امور دیگران مداخله می‌کند، در پی فرصتی برای هرزه‌گردی است و در مراقبه نفس، هیچ یا جز اندکی نمی‌کوشد، چگونه می‌تواند در آرامشی مددی بخاند؟ خوشابه حال آنان که یکدله‌اند^۱ زیرا از آرامشی عظیم بهره خواهند داشت.^۲

چگونه است که بعضی قدیسان چنان به کمال رسیده و اهل مراقبه بودند؟ زیرا آنان با همه توان خویش کوشیدند تا با کفّ نفس هوای دنیوی را در خود ضبط و مهار کنند و بدین سان توانستند در اعماق جان خویش به خدا چنگ درزنند و با طیب خاطر، خود را یکسره وقف او کنند. اما ما سخت در کمnd امیال خویش اسیریم و به امور ناپایدار دنیا دلبستگی بسیار داریم. بس بندرت حق بر یک خطای کاملاً فائق می‌آییم و از برای سیر و سلوک روزانه خویش چندان شور و شوق نداریم؛ از این سبب از لحاظ معنوی سرد یا نیم گرم باقی می‌مانیم.

ای کاش نسبت به نفس بی‌اعتنایی را به کمال می‌رساندیم و از کشمکش درونی رها می‌شدیم، تا ما را توان چشیدن طعم دلپذیر امور

روحانی بود و می‌توانستیم تجربه نظاره ملکوت را حاصل کنیم. اما عظیمترین و براستی همه مانعی که سدّ راه ترق می‌شود، آن است که از قید امیال و شهوات خویش رها نیستیم و در رهروی طریق بی‌نقص قدیسان نمی‌کوشیم. در عوض، حتی آن‌گاه که مشکل کوچک پیش رویان قرار می‌گیرد، زود دلسوز می‌شویم و به عافیت بشری پناه می‌آوریم.

اگر به شیوه دلیران برای پایداری در نبرد هست می‌کردیم، در بهرمندی از امداد آسمانی پروردگارمان ناکام نمی‌شدیم. زیرا او همواره آماده است تا آنان را که، با توکل به لطف او، نبرد می‌کنند، یاری دهد؛ او همچنین اسباب نبرد را برای ما فراهم می‌آورد، شاید که پیروز شویم. اگر تنها بر آداب ظاهری دین تکیه کنیم، دینداری ما زود افول خواهد کرد. حال بیا تیشه را بر ریشه نهیم^۱ تا با تطهیر خود از هوای نفس، به آرامش روحی دست یابیم.

اگر در هر سال یک خطای از ریشه برمی‌کنیم، زود به کمال می‌رسیدیم. اما افسوس که اغلب خلاف این رخ می‌دهد و پس از آن که ساحلاً از سوگند رهبانیان می‌گذرد، درمی‌یابیم که به وقت نوکیشی خود، بس نیکوتر و پاکتر بودیم. شور و تقوای ما باید روزافرون باشد؛ اما اکنون اگر کسی حتی ذره‌ای از شور و شوق اولیه‌اش را حفظ کند، این امری پستنده انگاشته می‌شود. ای کاش در ابتدای راه قدری به خود سخت می‌گرفتیم، تا بعداً می‌توانستیم هر کاری را به آسانی و با شعف انجام دهیم.

ترک عادات دیرینه دشوار و از این هم دشوارتر، استیلا بر خواسته‌ایان است. اما اگر در امور ناچیز و بی‌زمت، غلبه نتوانی کرد، در امور مهمتر چگونه توفیق رفیقت خواهد شد؟ در آغاز راه، در مقابل

امیال پلید خود بایست و عادات پلید را از خود دور کن، مبادا که آرام آرام تو را در مصائبی بزرگتر درافکنند. وای اگر فقط می‌دانستی که جهد نیکویت، چه آرامش عظیمی نصیب تو و چه حظّ بزرگی نصیب برادرانت می‌گرداند، در سیر و سلوک معنوی خویش، دل به مراقبت افزونتری می‌سپردي.

باب دوازدهم

در بیان منافع مشقت

برای ما سودمند است که گهگاه با مشکلات و مصائب مواجه شویم، زیرا اغلب مصیبت آدمی را بر آن می‌دارد تا اندرون دل خویش را بکاود. مشقت به یاد انسان می‌آورد که اینجا در غربت و تبعید است و به هیچ چیز این دنیا اعتقاد نمی‌تواند کرد. همچنین سودمند است که گهگاه به مخالفت دیگران دچار آیم و دیگران، حق آنگاه که کردار و تیق نیکو داریم، بر ما بدگمان شوند و به غلط حکم کنند. این چیزها به خضوع مدد می‌رسانند و ما را از کبر و تفر عن مصون می‌دارند. زیرا آنگاه که خلائق خوارمان می‌دارند و به ما نظر خوشی ندارند، آسانتر به خداوند که شاهد درونی ماست، پناه می‌آوریم.

از این روی، توکل انسان به خداوند باید چنان کامل باشد که از تسلی یافتن از آدمیان بی نیاز شود. هرگاه یک انسان نیک به مشقت می‌افتد، وسوسه می‌شود یا افکار پلید آزردهاش می‌دارند، با وضوحی بیش از پیش، نیاز خود را به خداوندی که بی [مدد] او هیچ عمل نیکی میسرش نیست، درمی‌یابد. سپس در حالی که اندوهگین است و بر بخت خویش ماتم گرفته و زاری می‌کند، در میان مصائب خود دست به دعا بر می‌آورد. او از زندگی ملول گشته و مرگ را طلب می‌کند تا رهایش

سازد و او پس از مرگ به مسیح بپیوندد.^۱ آن هنگام است که به یقین درمی‌یابد که در این زندگی اش نه امتنی کامل یافت می‌شود و نه آرامشی بی‌خلل.

باب سیزدهم

در بیان مقاومت در برابر ابتلائات

تا بدان هنگام که در این دنیا به سر می‌بریم، از ابتلا و وسوسه در امان نیستیم؛ چنان‌که ایوب می‌گوید، حیات انسان بر زمین همانا بردی مدام است.^۲ از این روی ما را بایسته است که مراقب وسوسه‌ها باشیم و عبادت و شب‌زنده‌داری کنیم،^۳ تا شیطان طریق برای اغوای ما نیابد؛ چه او را هرگز آرام و قرار نیست و این سو و آن سو در گردش است تا کسی را برای بلعیدن بسیابد.^۴ هیچ‌کس آن قدر کمال‌باقته و پرهیزگار نیست که هرگز وسوسه نشود و ما هرگز از شرّ ابتلا در امان نیستیم.

هرچند ابتلائات این‌چنین فتنه‌انگیز و جان‌سوزنده، اغلب ما را سودمند می‌افتد، زیرا از رهگذر آنهاست که خضوع می‌بایم، تطهیر می‌شویم و پند می‌گیریم. جملگی قدیسان بسی ابتلائات و وسوسه‌ها را تاب آوردنده^۵ و از آنها نفع برداشده؛ اما آنان که نتوانستند در برابر ابتلائات پایداری کنند، فاسد شدند و رو به انحطاط نهادند. هیچ مسلکی چنان مقدس و هیچ خلوتگهی چنان آرام نیست که در آن از مصیبت و ابتلا خبری نباشد. هیچ‌کس تا بدان هنگام که زنده است، از

۱. ایوب، ۱:۷. ۲. پطرس اول، ۷:۴. ۳. پطرس دوم، ۸:۵. ۴. اعمال رسولان، ۸:۱۴. ۵. سفر یشوع بن سیراخ، ۱۱:۹.

۱. فیلیپیان، ۲:۲۳.

هنگام دشمن بزرگ^۱ را چه بسا آسانتر بتوان شکست داد اگر به او رخصت ورود از دروازه‌های ضمیر داده نشود: در همان آستان در، به محض آنکه بر در می‌کوید باید طردش کرد. از این روست که او بود شاعر می‌گوید: «در همان آغاز پایداری کنید؛ چه بسا برای علاج بسیار دیر شود».^۲ زیرا ابتدا فکری پلید بر ضمیر می‌گذرد: سپس تقشی روشن: آن‌گاه لذت و اشتیاق به پلیدی و عاقبت رضایت به آن. بدین‌سان اگر در آغاز دشمن را پس نرانیم، آرام‌آرام سلطه‌اش را بر ما قام می‌کند. انسان کاهل هرچه بیشتر پایداری خویش به تعویق اندازد، خودش بی‌رمقتر و دشمنش برای غلبه بر او قویتر می‌گردد.

بعضی مردم شدیدترین ابتلائات را در همان ابتدای هدایت‌شدنشان تجربه می‌کنند؛ و بعضی وقتی به پایان راه نزدیک می‌شوند؛ بعضی نیز همه عمر بشدت در مشقت‌اند؛ اما کسانی نیز هستند که ابتلا در ایشان بس ناجیز است. این موافق حکمت و عدالت حکم خداوند است که وضع و لیاقت هر کس را سبک و سنگین می‌کند و همه چیز را به رستگاری برگزیدگانش سامان می‌بخشد.

از این روی، به وقت وسوسه‌شدن نباید مأیوس شویم، بلکه مخلصانه از خداوند استدعا کنیم که هرگاه حاجتان افتاد، یاری‌اش را از ما دریغ ندارد. زیرا آنسان که پولس قدیس می‌گوید به هنگام ابتلا، خداوند طریقی برای غلبه بر آن فرایش می‌نهد تا به تحملش قادر باشیم.^۳ پس باید تا در هر ابتلا و گرفتاری، خود را به زیر دست پروردگار فروتن سازیم^۴؛ زیرا او فروتنان در روح را نجات می‌دهد و ارتقا می‌بخشد.^۵ همه این مصائب، محک آزمون سیر و سلوک ماست؛ از رهگذرش، امتیازی بزرگ می‌توان کسب کرد و تقوی امداده می‌تواند شد. آن

قید وسوسه رهایی کامل حاصل نمی‌کند؛ زیرا از آن سبب که میل به پلیدی از هنگام تولد با ماست،^۱ سرچشمۀ وسوسه در سرشت خود ما نهفته است. هرگاه یک وسوسه یا ابتلا به پایان می‌رسد، دیگری به جای آن می‌نشیند؛ و ما همواره باید با چیزی در نبرد باشیم زیرا انسان موهبت سعادت نخستین را از کف داده است. بسیاری با تلاش برای گریز از وسوسه‌ها، فقط آنها را با شدت افزونتری در برابر خویش می‌یابند، زیرا کسی نمی‌تواند تنها با گریز به پیروزی نایل شود؛ تنها با شکیباتی و فروتنی حقیق است که می‌توانیم در قوت بر همه دشمنان خویش برتری یابیم.

آن کس که فقط از اسباب بیرونی پلیدی دوری می‌کند، اما نمی‌تواند آن را در اندرون خویش از ریشه برکند، سود چندانی نمی‌برد. به واقع، وسوسه‌ها هرچه زودتر به سویش باز خواهند گشت و او خود را در وضعی اسفبارتر از سابق خواهد یافت. آرام‌آرام و با استقامتی صبورانه و به مدد خداوند، بهتر بر آنها چیره خواهی شد تا با زور و سماحت خویش. در مواجهه با وسوسه با دیگران مدام به مشورت بنشین و با کسانی که وسوسه می‌شوند هرگز به تندی رفتار مکن بلکه آنان را به شیوه‌ای ترغیب کن که [در چنان وضعی] برای خود می‌پسندیدی.

آغاز هر وسسه پلید همانا ضمیر نامطمئن و فقدان توکل به خداست. به همان‌سان که کشتنی بی‌سکان بر امواج این سو و آن سو می‌شود، انسان بی‌قید نیز که طریق فراخور حال خویش را ترک می‌گوید، به طرق بی‌شمار وسوسه می‌گردد. پولاد از آتش آبدیده می‌شود^۶ و انسان صالح از وسوسه. ما اغلب نمی‌دانیم که چه چیزهایی را می‌توانیم تاب آوریم، اما وسوسه پرده از سرشت حقیق ما بر می‌دارد. خاصه در آغاز بورش وسوسه است که باید مراقب باشیم، زیرا آن

۱. در متون مسیحی مراد از دشمن، شیطان است. — م. ۲: ۱۰. ۱۳: ۱۰. ۱۱: ۴. جودیث، ۸: ۱۷ و پطرس اول، ۶: ۱۱. ۵: ۵. لوقا، ۲۶: ۱۵۲.

۲. قرنتیان اول، ۱۷: ۸. ۱۰: ۱۳. ۱۱: ۴. جودیث، ۸: ۱۷ و پطرس اول، ۶: ۱۱. ۵: ۵. لوقا، ۲۶: ۱۵۲.

۳. یعقوب، ۱: ۱۴. ۲: ۱۱. سفر یشوع بن سیراخ، ۲۶: ۳۱.

هنگام که به هیچ مصیبی گرفتار نیامده‌ایم، توزع و شور ما را چندان قدر و قیمتی نیست؛ اما به وقت مشقت اگر شکیابی پیشه کنیم، در پرهیزگاری ترقّ عظیم می‌توانیم یافت. هستند کسانی که از ابتلایات نفسگیر جان سالم به در می‌برند اما در ابتلایات کوچکتر هر روزه، مغلوب می‌شوند، تا اینکه فروتن باشند و یاد بگیرند که به خود تکیه نکنند و سستی خویش را باز شناسند.

باب چهاردهم

در بیان احتراز از داوریهای شتابزده

بر خویشن داوری کن اما از داوری بر دیگران برحذر باش. در قضایت بر دیگران، ما نیروی خویش را بیهوده هدر می‌دهیم؛ اغلب به غلط می‌افتیم و بسادگی گناه می‌کنیم. اما اگر بر خویشن قضایت کنیم، همواره بر سعی ما فایده‌ای مترتب است. قضایت ما غالباً از احساسات شخصی‌مان متأثر است و هرگاه اغراض شخصی اهام‌بخش ما باشد، بسادگی بسیار از داوری صواب ناکام می‌مانیم. اگر یگانه متعلق دائم اشتیاق ما، خود پروردگار باشد، آن‌گاه که عقایدمان نقض می‌شوند نباید به این آسانی پریشان حال شویم.

اغلب اتفاق می‌افتد که سائقه‌ای درونی یا وضعی در برون، ما را در پی خود روان می‌سازد، اما بسیاری مردم، بی‌آنکه خود بدانند، پیوسته سازگار با منفعت خویش عمل می‌کنند. چنین کسانی ظاهرآ تا بدان هنگام که وقایع بر وفق مرادشان باشد، از آسودگی خاطر کامل برخوردارند اما به مجرد اینکه اوضاع برخلاف مرادشان شود، آشفته‌خاطر و دلشکسته می‌شوند. همچنین، اختلاف عقاید و آرای نیز اغلب اوقات در میان دوستان و همسایگان، و حتی میان دینداران و پارسایان، نزاع می‌افکند.

ترک عادات دیرینه دشوار است، و هیچ‌کس بسادگی از عقاید خویش دست برگزی دارد؛ اما اگر به جای تکیه بر فضیلت اطاعت از

عیسی مسیح،^۱ بر استدلال و توانایی خویش متکی باشی، فقط بندرت و گُندی، حکمت از آن تو خواهد شد. زیرا خواست خداوند آن است که ما یکسره مطیعش شویم و سوار بر بالهای عشق سوزان به او، از عقل تنها تعالی جوییم.

باب پانزدهم

در بیان اعمال مُلَّهم از عشق

هیچ انگیزه‌ای، حتی انگیزه محبت به کسی، غنی‌تواند عمل پلید را مقبول سازد. اما برای دستگیری از کسی که [به یاری ما] نیازمند است، رواست که گاه عملی خیر را فروگذاریم، یا به جای آن به عمل نیکتر مبادرت ورزیم. زیرا با چنین کاری، عمل خیر از دست غنی‌رود بلکه به بهتر از خود تبدیل می‌گردد. بدون عشق، فعل ظاهری را هیچ ارزشی نیست؛ اما هر آنچه از سر عشق صورت پذیرد، هر قدر ناچیز باشد، یکسره پُرثُر است. زیرا خداوند به عظمت عشق که انسان را به عمل بر می‌انگیزاند، نظر می‌کند، نه به بزرگی دستاورده‌او.

هر که را عشق بیش، عمل بیشتر است. هر آن کس که کاری را نیکو به انجام رساند، کار فراوان کرده است. و آن کس کار به نیکوبی انجام دهد که خدمت به جامعه را بر منافع خویش مقدم دارد. اغلب عملی که به ظاهر عاشقانه می‌نماید، در واقع از انگیزه‌های دنیوی سرچشمه گرفته است؛ زیرا میل طبیعی، خودرأیی، امید پاداش و طلب منفعت خود، بندرت در ما بکل غایب است.

آن کس که انگیزه‌اش عشق حقیق و بی‌نقص باشد، هرگز منفعت طلب نیست و تنها مشتاق آن است که در جملگی امور رضایت پروردگار را تأمین کند. او به هیچ‌کس رشك غنی برد زیرا طالب لذت خویش نیست و به قصد ارضای خود نیز کاری انجام غنی دهد، بلکه

۶۴ برت از همه چیزهای خوب، می‌خواهد که شایسته آمرزش خداوندی شود. او جملگی خیرات را نه به انسانها بلکه به پروردگار منسوب می‌داند که همه چیز از او صادر می‌شود چنان‌که از سرچشمه خود، و در اوست که جملگی قدیسان از کمال و آرامش بهره‌مندند. وای، ای کاش بارقه‌ای از عشق حقیق در دل کسی بزند، تا به یقین بداند که همه امور دنیوی پُر از پوچی است.

باب شانزدهم

در بیان مدارا با خطایای دیگران

آنچه را در خود یا در دیگران، قادر به اصلاحش نتوان شد، باید صبورانه تحمل کرد تا وقتی که خداوند خلاف آن را مقدر سازد. توجه داشته باش که این چه بسا برای آزمودن صبرمان، که بدون آن شایستگی‌هایان را ارزش چندانی نیست، بهتر باشد. هرگاه چنین موانعی پیش رویت قرار گرفت، نزد خداوند دست به دعا بردار که تو را از پیش خود مددی رساند و فیضی عطا کند تا به حال خوش آنها را تاب آوری.^۱

اگر آن کس که چندبار هشدار داده شده، همچنان سرسختی می‌کند، با او جدل مکن و همه کار را به خدا واگذار، باشد که اراده‌اش محقق شود و نامش متبرک در جملگی بندگانش؛ زیرا او خوب می‌داند که چگونه از دل پلیدی، نیکی برون آورد.^۲ بکوش تا صبوری پیشه کن؛ با خطایها و معایب دیگران مدارا کن، زیرا در تو نیز بسیاری خطایها هست که دیگران باید آن را تاب آورند. اگر نمی‌توانی خویشن را به آن قالب که آرزو داری، درآوری، این چه توقع است که دیگران را کاملاً مورد پسند خود می‌خواهی؟ ما از دیگران توقع کمال داریم اما به اصلاح معایب خویش قیام نمی‌کنیم.

۱. متی، ۶:۱۳. ۲. سفر تکوین، ۲۰:۱.

باب هفدهم
در بیان رهبانیت

اگر می‌خواهی در صلح و سازش با دیگران به سر بری، باید یاد بگیری که خویشن را به طرق بسیار تحت انضباط آوری. آسان نیست که در یک جماعت رهبانی زندگی کنی و آنچا بخطابانی^۱ و تا هنگام مرگ بر اینان خویش پایدار باشی.^۲ سعادتمند کسی که تا به آخر شادمانه و نیک، این چنین زیسته باشد. اگر می‌خواهی ثابت‌قدم باشی و وقار و ممتازت افزون گردد، همواره به خاطر بسیار که در زمین، مسافر و غریبی.^۳ اگر آرزو داری که در زمرة جماعت راهبان درآیی، به اینکه سفیه‌ت بدانند، محض خاطر مسیح رضایت ده.^۴

جامه رهبانی و آیین سرتراشی را فی‌نفسه اهمیت چندانی نیست. آنچه شخص را به یک راهب حقیقی بدل می‌سازد، دگرگونی شیوه زیستن و به ضبط و مهار درآوردن قاع عیار امیال نفسانی است. آن کس که در این دنیا چیزی جز تنها خود پروردگار و رستگاری روح خویش را طلب می‌کند، بجز مشقت و رنج چیزی نصیبیش نخواهد شد.^۵ آن کس هم که نمی‌کوشد تا کمترین باشد^۶ و خدمتگزار همه،^۷ مدت مدیدی در آرامش نخواهد ماند.

۱. فلیپیان، ۲:۳۶. ۲. مکائنه یوحنای، ۱۰:۲. ۳. پطرس اول، ۱۱:۲. ۴. فرتیان اول، ۱۰:۴. ۵. سفر یشوع بن سیراخ، ۱۷:۱ و ۱۸:۱. ۶. لوقا، ۲۶:۲۲. ۷. پطرس اول، ۱۳:۲.

۶۶ می‌خواهیم که دیگران بسختی توییخ شوند و حال آنکه به اصلاح‌شدن خویش بی‌رغبتیم. دوست داریم که آزادی دیگران را محدود کنیم اما نمی‌خواهیم که هیچ چیز از خودمان دریغ شود. دیگران را مقید به قوانین می‌خواهیم، اما خود از هر قیدی سرباز می‌زنیم. پس این به قدر کفایت آشکار است که ما غالباً خود و همسایگانان را به یک چشم نمی‌بینیم. اما اگر همگان به کمال رسیده بودند، آن‌گاه بایستی چه چیز را محض خاطر مسیح در دیگران تاب می‌آوردم؟

اینک، خدا امور را بدین نحو مقرر فرموده است تا بیاموزیم که در سنگینی بار دیگران شریک شویم.^۱ زیرا هیچ‌کس فارغ از خطایا و هیچ‌کس فارغ از بار خویش نیست.^۲ احدی مکتفی به نفس خود نیست؛^۳ هیچ‌کس نمی‌تواند تنها به حکمت خویش تکیه کند.^۴ از این سبب ما را باید که یکدیگر را حامی باشیم؛^۵ تسلی دهیم،^۶ مدد رسانیم، یاد دهیم و اندرز گوییم. دوران مشقت، بهتر از هر چیز ارزش حقیق انسان را آشکار می‌سازد؛ او را بی‌رمق نمی‌کند بلکه سرشت حقیق اش را نشانش می‌دهد.

۱. غلاتیان، ۲:۶. ۲. همان، ۵:۶. ۳. قرتیان دوم، ۵:۳. ۴. امثال، ۷:۳. ۵. فریادیان، ۱۳:۳. ۶. تosalونیکیان اول، ۲:۵.

تو بهر خدمتگزاری به اینجا [یعنی به دیر] آمدۀ‌ای، نه برای آنکه حکم برانی. به خاطر بسیار که برای تلاش و تحمل فراخوانده شده‌ای، نه بهر آنکه اوقات خود به بطالت و پُرگویی سپری کنی، چرا که در این دنیا انسانها بسان طلا در کوره آزموده می‌شوند.^۱ کسی را یارای ماندن در اینجا [یعنی در دیر] نیست، مگر آنکه آماده باشد تا بهر عشق خداوند، خویشتن را از اعماق جان فروتن سازد.

باب هجدهم

در بیان تأسی به پدران مقدس

سرمشق روشن پدران مقدس را پیش چشم داشته باش که دین و کمال حقیق در ایشان فروزان بود؛ در قیاس با آنان، آنچه ما می‌کنیم کم یا هیچ است. دریغا! زندگی ما را با زندگانی ایشان چگونه قیاس توان کرد! قدیسان و دوستان مسیح، سرور ما را در گرسنگی و تشنگی، در سرما و بر亨گی، در مشقت و ملالت، در شب‌زنده‌داری و روزه‌داری، در عبادت و مراقبه و در میان شکنجه و توهینهای بی‌حدّ و حصر، خدمت می‌کردند.^۱

چه بی‌شمار و مدام بود آن ابتلاءات که حواریون، شهیدان، اعتراض‌پذیران، راهبه‌گان و همه رهروان دیگر طریق مسیح، تاب آوردن. همه آنان در این جهان از جانهای خود بیزاری می‌جستند به این امید که تا حیات جاود آن را نگاه دارند.^۲ حیات پدران مقدس در این صحرا،^۳ چه صعب و ایثارگرانه بود! چه وسوسه‌های طویل و جانگذازی را تاب آوردندا چه بسیار هدف حمله شیطان واقع می‌شدند! چه مدام و پرشور به درگاه خداوند دعا می‌کردند! روزه‌هایشان چه

۱. عبرانیان، ۱۱:۲۸ و قرنتیان اول، ۴:۱۱. ۲. یوحنا، ۱۲:۲۵. ۳. مراد صحرای مصر است که از اواسط قرن سوم میلادی راهبان و راهبه‌گان مسیحی در آن صومعه‌ها ساختند و به پدران صحرا موسوم شدند. — م.

۱. حکمت، ۳:۶

۷۱ و فضیلت را چه شورمندانه طلب می‌کردن! چه سختگیرانه به رعایت نظام قواعد و مقررات فرقه هست می‌گماردند! در آن ایام، احترام و اطاعت رهنمودهای مقتدايان را چه اندازه رونق بود! سرمش ایشان همچنان شهادت می‌دهد که بحق مردانی پرهیزگار و والا بودند که دلیرانه می‌جنگیدند و دنیا را لگدمال می‌کردند. اما در این روزگار، آن کس را که نقض قوانین نکند و صبورانه تن به اطاعت در دهد، بسیار ممتاز می‌دانند!

دریغا از بی مبالاق و بی اعتنایی این روزگار! کاهلی و کشمقوق، حیاتمان را به ملالت می‌آلاید و شور آغازینان زود برپاد می‌شود! حال که موهبت مشاهده این همه اسوه‌های حیات پارسا یانه، از آن تو شده است، بادا که اشتیاق به برخورداری از لطف فرونتر، در تو نهفته خاند.

۷۰ سختگیرانه بود! با چه گرمی و شور عظیمی قدم در طریق سلوک معنوی می‌نهادند! چه دلیرانه برای غلبه بر رذایل خویش، مساحت می‌کردن! در راه خداوند، تیت خویش چه خالص و صاف کرده بودند! همه روز را کار و کوشش و سراسر شب را بوقه عبادت می‌کردن؛ حتی به وقت کار، هرگز در ضمیر خویش از عبادت بازنی ایستادند. آنها را از همه اوقاتشان سودی حاصل بود و هر یک ساعت برای خدمت پروردگار، کوتاه می‌گردند. غالباً غرق در حلاوت عظیم مراقبه و حضور، حتی نیازهای جسمانی خویش را از یاد می‌برند. از هر ثروت و مقام و افتخار، و از همه دوستان و خویشاوندان خویش چشم پوشیدند. در این دنیا خواهان تملک هیچ چیز نبودند. بین درت ضروریات زندگی را می‌ستانند و تنها با بی‌رغبتی حاجات تن را برآورده می‌ساختند. بدین‌سان به رغم اینکه از متعای دنیوی دستشان تهمی بود، از لطف و از همه فضایل ثروتی هنگفت داشتند. به ظاهر مفلوک ولی در باطن سرزنه از لطف و تسلای آسمانی بودند. غریب این دنیا اما رفیق و عزیز و انسیس خدا بودند.^۱ در چشم خویش ناجیز اما در چشم پروردگار، گرانقدر و محبوب بودند. راسخ و ثابت قدم در خضوع حقیق، حیات خود یکسره در اطاعت سپری می‌کردن و در طریق احسان و صبر گام می‌زنند.^۲ بدین‌سان هر روز حظ ایشان از روح القدس افزونتر گشت و از جانب خداوند فیضی بزرگ نصیشان شد. ایشان اسوه جمله جماعت راهبان قرار گرفتند و با ترغیب آنهاست که می‌توانیم در قدس ترقی یابیم، نه اینکه مردان بی‌سوق ما را در سرازیری کاهلی دراندازند.

شور و حرارت همه راهبان به وقت شالوده افکنند فرقه رهبانی‌شان، چه اندازه شدید بود! عبادتشان را چه اخلاص عظیمی بود

جلگی کارهای خویش یکسره به او توکل می‌کنند. نه آنچه انسان خواهد، بلکه هرچه خدا خواهد همان شود،^۱ و سرنوشت انسان در اختیار خودش نیست.^۲

هرگاه از آن ریاضتها که بر ذمہ داریم، برخی را به قصد احسان یا دستگیری برادری فروگذاریم، می‌توانیم بعداً قضایش را به جای آوریم. اما اگر از سر تراحت و کاهلی و بی‌توجهی در آنها قصور کنیم، این بحق مستوجب سرزنش است و روحان را صدمه خواهد زد. هر قدر هم که تلاش کنیم، باز در بسیاری امور بس بسادگی شکست می‌خوریم. با این حال، باید خاصه در برابر خطاهایی که بیش از همه مانع سیر و سلوک ماست، همواره عزمی جزم داشته باشیم. باید حیات درونی و بیرونی خویش را بدقت وارسی کنیم و سامان بخشیم، زیرا برای ترقی ما، هر دو اهمیت دارند.

هرچند ما همیشه به حفظ خلوت با خود قادر نیستیم، با این حال باید هر از چندگاهی، دست کم روزی یکبار، صبح یا شب، با خود خلوت کنیم. بامدادان نیت خود بپروران و شامگاه رفتار خویش را وارسی کن، [یعنی] آنچه در طول روز کرده‌ای، گفته‌ای و اندیشیده‌ای، زیرا با هر یک از اینها چه بسا هم خدا و هم هنوت را اغلب رنجانده باشی. خود را مردانه علیه شرارت شیطان مسلح کن.^۳ بر اشتهای خود مهار زن تا در مهار همه متناهای تن آسانتر توفیق یابی. هرگز کاملاً بی مشغله سر نکن، بلکه در حال خواندن یا نوشتن، عبادت یا مراقبه باش و یا در جهت مصلحت عموم به کاری مشغول شو. اما ریاضتها بدنی را با قدری حزم و احتیاط بر عهده گیر، زیرا در انجام آنها همگان به یکسان مجبور نیستند. آن ریاضاتی که واجب نیستند، نباید در ملأ عام انجام پذیرند؛ زیرا آنچه فقط به شخص تعلق دارد، در خلوت بهتر انجام می‌شود.

۱. امثال، ۱۴:۹. ۲. ارمیا، ۱۰:۲۳. ۳. افسیان، ۱۱:۶.

باب نوزدهم

در بیان ریاضات یک راهب نیک

زندگانی یک راهب نیک باید که از جملگی فضایل منور گردد، تا در اندرون خویش چنان باشد که بیرون در چشم خلائق. در واقع، شایسته است که نیکی‌های درون از آنچه بیرون جلوه می‌کند، بسی فزوونتر باشد، زیرا پروردگار خود همه دلها را می‌کاود. او را باید برتر از همه چیز حرمت گذاریم و بسان فرشتگان، در حضورش حیاتی پیشه کنیم. هر روز باید عزم خود نوکنیم و خود را به شور و نشاط برانگیزیم، چنان‌که گویی نخستین روز گرویدن روز ماست، و بگوییم

خدایا، خداوندا، مرا در نیت خیر و خدمت مقدس به تو، مدد رسان؛ تفضلی فرما تا این روز را چنان‌که باید و شاید بیاغازم، چرا که تاکنون هیچ توفیق نداشته‌ام.

به قدر همتان در طریق معنویت پیش می‌رویم، و اگر آرزومند پیشرفت بسیار هستیم، ما را همی حقیق باشیم. زیرا اگر کسی که عزمی جزم دارد، غالباً با شکست مواجه می‌شود، آن را که بندرت عزمش استوار است، چگونه چیزی فراچنگ آید؟ ما به طرق گوناگون در تحقق اغراضمان ناکام می‌مانیم و اندک قصوری که در انجام ریاضتها یعن اتفاق، اغلب برای روح ما زیانی در بردارد. عزم نیکمردان، بیشتر بر لطف خداوند متکی است تا بر حکمت خودشان، و آنها در

مراقب باش که مبادا با ترجیح عبادات خاص خود بر آداب شرعی
عام، از این آداب غافل شوی. بلکه هرگاه به کمال و درستی هر آنچه را
که بر تو واجب است، به جای آوری، آنگاه اگر تو را فرصتی باقی مانده
بود، آن را در عبادات خویش صرف کن. ریاضات به یکسان مقدور
همگان نیستند، یکی مناسب حال این شخص است و آن دیگری
فراخور حال شخصی دیگر. ایام گوناگون نیز عبادات فراخور خود را
دارند؛ برخی عبادات، مناسب اعیادند و بعضی دیگر مناسب روزهای
معمولی. بعضی را در حال ابتلا به وسوسه‌ها سودمند می‌یابیم و برخی
را به وقت سکوت و آرامش. عنایت به بعضی چیزها را به هنگام اندوه،
خوش داریم و بعضی دیگر را به وقت سرشاری از سرور الهی.

در اعیاد بزرگ باید ریاضتهای نیکو را جانی تازه دمیده شود و در
تلاؤت ادعیه قدیسان، با شور و حرارتی بیش از همیشه استغاثه کرد. از
یک عید تا عید دیگر، باید عزم خود را جزم کنیم تا چنان زندگی کنیم
که گویی زمان ترک این دنیا فرارسیده و باید روانه جشن آسمانی شد.
بدینسان در خلال ایام مقدس باید خود را با مبالغات آماده سازیم،
حیاتی پارسا یانه‌تر از همیشه سپری کنیم و نسبت به رعایت آداب
شرعی سختگیرتر باشیم، چنان که گویی عنقریب پاداش تلاش‌های
خویش را از جانب خود خداوند می‌ستانیم.

حال اگر این پاداش به تأخیر افتد، بگذار چنین در نظر آوریم که
هنوز آماده یا سزاوار آن شکوه چشمگیری که در موعد مقرر، در ما
ظاهر خواهد شد.^۱ نیستیم؛ و بگذار بکوشیم تا خود را برای وقت
عزیمت از این دنیا، آماده‌تر سازیم. به قول لوکای انجل نویس خوشا به
حال آن بنده‌ای که وقتی خداد رسد، او را مهیا بیابد. شما را بحق می‌گوییم
که خداوند همه دارایی خود را به او خواهد سپرد.^۲

باب بیستم

در بیان دلستگی به خلوت و خاموشی

وقتی مناسب برای خلوت با خود بیاب و مدام مهر عاشقانه پروردگار
را در نظر آور. از سر کنجکاوی یا برای گذران وقت، سر در کتاب
مکن، بلکه آن چیزهایی را بخوان که دل تو را به پارسایی میل دهد. اگر
از سخن زاید و دیدارهای بیهوده و گوش سپردن به شایعات و
بدگوییها، بیرونیزی، برای تأمل در امور قدسی فرصت مناسب به قدر
کفايت در اختیار خواهی داشت. قدیسان بزرگ هرگاه مقدورشان بود
از همنشینی با مردم پرهیز می‌کردند^۱ و خوشتراحت داشتند که خدا را در
خلوت خدمت کنند.

روزی حکیمی گفت: «هر وقت که در جمع بوده‌ام، ناقصر به خانه
بازگشته‌ام.»^۲ ما نیز هرگاه مدقی طولانی را به گفت و شنود سپری
می‌کنیم، غالباً همین تجربه را داریم. یکسره خاموش ماندن، آسانتر است
از اینکه بیش از آنچه باید سخن نگوییم. خاموشی گزیدن در خانه،
سهله‌تر است از اینکه در ملأاع آن‌گونه که شایسته است مراقب خود
باشیم. از این روی، هر آن کس که عزم خویش را بر حیات باطنی و
معنوی جزم کرده است، باید همگام با عیسی، از جمع کناره گیرد.^۳
هیچ‌کس را یارای آن نیست که بدون در خطر افکنند روح خویش، در

۱. عبرانیان، ۱۱:۲۸. ۲. مارقس، ۶:۳۱. ۳. Seneca, *Epist. VII. ۲*.

۱. رومیان، ۱۸:۲. ۲. لوقا، ۴۴:۴۲.

در دنیا حجره چیزهایی بر تو مکثوف خواهد شد که در بیرون اغلب
آنها را از کف می‌دهی. آن سراکه مدام در آن ساکن شوند، به سُروری
بدل گردد، اما اگر بی مرابت افتاد، از آن ملالت روح زاید. اگر در بدو
حیات رهبانی خویش، در آن خانه کرده باشی و خوب نگاهش داشته
باشی، بعدها رفقی شفیق و تسلایی مطبوع خواهد شد.

در سکوت و آرامش است که جان عابد اعتلامی پذیرد و اسرار
نهان کتب مقدس را فرا می‌گیرد.^۱ در آن مقام است که شبانگاه با
سیلاخ اشک پاک و ظاهر می‌تواند شد.^۲ زیرا از بلو و هنگامه دنیا
هرچه دورتر شود، به خالق خویش قرب بیشتر حاصل می‌کند. زیرا
خداآوند و فرشتگان مقدسش به تزدیک کسی آیند که از دوستان و
آشنایان خویش کناره بگیرد.

او را بهتر آن باشد که در گمنامی به سر برد و رستگاری روح
خویش بجوید تا آنکه حقیقت به قصد اعجاز، از آن غافل شود. از این
روی برای یک راهب ستوده است که تنها بندرت از خانه بیرون شود،
از نگاه خلائق بپرهیزد و به دیدار ایشان مشتاق نباشد.

از چه روی در تئاتر دیدار آن چیزی هستی که تملکش بر تو حرام
است؟ خود جهان و جملگی شهوت آن درمی‌گذرد.^۳ شهوت حواس،
تو را به هرزه گردی بیرون از خانه فرامی‌خوانند، اما آن‌گاه که وقتی شان
به سر آید، تو بجز ضمیری گرانبار و دل پریشان، چه بازخواهی آورد؟
گشت و گذار سرخوشنانه را غالباً بازگشتن اندوه‌بار است و شب
شادمانی را بامداد حُزن و اسف. زیرا همه لذات تن، نخست سرمست
می‌کنند اما سرانجام کار، می‌گرند و به تباہی می‌کشانند.^۴
همه جا آسمان همین رنگ است.^۵ به آسمان بنگر، به زمین و جملگی

۷۶ منظر و مرآی مردم زندگی به سر برد، مگر آن کس که بخواهد گمنام
باند. هیچ کس نمی‌تواند سخن با امنیت خاطر گوید مگر آن کس که با
رضایت خاموشی گزیند. هیچ کس نمی‌تواند با امنیت خاطر فرماندهی
کند مگر آن کس که فرمانبرداری را نیک فراگرفته باشد. کسی را
یارای آن نیست که با خیال امن شادی کند مگر اینکه وجودی پاک را
شاهد خویش داشته باشد.

اطمینان خاطر اولیای خدا بر خشیت پروردگار ابتنا داشت، و نیز
تلائو فضایل و نعمات عظیم در ایشان، چیزی از مبالغات و خضوعشان
نمی‌کاست. اما اطمینان خاطر شریران از نخوت و گستاخی شان
سرچشم می‌گیرد و به خود فربیبی می‌اخمامد. هرگز خود را وعده امنیت
در این دنیا مده، حتی اگر راهبی نیک یا زاهدی متعبد در نظر آیی.

آنان که در میان مردم بیشترین ارج و قرب را دارند، بیشتر در
معرض خطر عظیم‌اند، زیرا غالباً بیش از حد در خود اطمینان می‌بنند.
از این سبب، بسیاری را سودمندتر باشد که به تمامی از وسوسه‌ها
خلاصی نیابند و مدام بر ایشان حمله رود تا مبادا در غرور خویش بیش
از حد امنیت خاطر یابند و به وجود آیند، یا اینکه فی الفور به دامان
تسلاهای دنیوی پناه آورند. اگر انسان هرگز لذات ناماندگار را طلب
نمی‌کرد و دل به امور دنیوی مشغول نمی‌داشت، وجدانش چه اندازه پاک
می‌ماند! کاش انسان می‌توانست همه دلواپسی‌های بیهوده را به دور
اندازد و تنها به امور الوهی و عبرت‌انگیز بیندیشد، در آن صورت چه
صلح و آرامش عظیمی نصیبیش می‌شد!

هیچ کس شایسته آرامش ملکوقی نیست، مگر آنان که با جدیت به
ندامت مقدس اشتغال ورزیده باشند. اگر توبه خالصانه را مشتاقی، به
سرای خویش داخل شو و در به روی هیاهوی دنیا فرویند، چنان که
مکتوب است، در حجره خود با دل خویش به گفتگو بشین و آرام گیر.^۱

۱. سفر یشوع بن سیراخ، ۲:۳۹. ۲:۳۹. ۳:۶. ۴:۱۱. ۵:۱۷. ۶:۱. مزمایر، ۱:۲۹.

۱:۱۰. ۲:۲۲. ۳:۲۲. ۴:۲۲. ۵:۱۰. کتاب جامعه.

۱:۲۰. ۲:۲۶. اشعیا، ۴:۲۰. مزمایر، ۱:۲۶.

عناصر، زیرا همه چیز از آنها فراهم آمده است. آیا جایی زیر گنبد آسمان، چیزی می‌یابی که مدقق طویل دوام آورد؟ چه بسا طالب خشنودی تمام عیار باشی؛ اما این هرگز نصیبت نخواهد شد. اگر همه آن چیزها که اکنون هستی دارند، در برایر دیدگان تو گسترانیده می‌شدند، این بجز رؤیایی بی‌فایده، چه می‌بود؟^۱ آن بالا را بنگر که مقام رفیع پرورده‌گار است،^۲ و برای گناه و غفلت خویش آمرزش بطلب. امور بی‌مغز را به تهی مغاران واگذار و به آن چیزها که خداوند تو را بدان امر می‌کند، متوجه باش. در را به روی خویش فروبسته دار^۳ و به ملاقات عیسای محبوب بشتاب. در حجره خود با او درنگ کن، زیرا چنین آرامش عظیمی را در هیچ مقام دیگری نمی‌توانی یافتد. اگر هرگز از سرا برون نشده و به سخنان بیهوده گوش نسپرده بودی، آرامشی از این بهتر و کاملتر نصیبت می‌شد. اما اگر شنیدن اخبار عالم را دوست می‌داری، آن‌گاه دلت همواره از اضطراب در رنج خواهد بود.

باب بیست و یکم در بیان توبه دل

اگر می‌خواهی پارسایی‌ات افزون شود، باید زندگی را به خداترسی سیری کنی.^۱ در پی آزادی بیش از حد مباش، بلکه همه حواس خود را تحت اضباط آور و به کارهای سفیهانه مشغول مشو. در عوض خود را به توبه دل تسليم کن تا پارسایی حقیق را فراچنگ آوری. توبه امور نیکوی بسیاری را بر ما کشف می‌کند که با خوشگذرانی سریعاً بدانها نابینا می‌شویم. عجیب است که کسی هرگز بتواند از این حیات فعلی به کمال خرسند باشد، اگر در مهجوریت خویش و خطرهای بسیاری که احاطه‌اش کرده، نظاره و تأمل کند.

سبکسری و غفلت از خطاهایمان، ما را نسبت به رنجهای واقعی روح، بی‌اعتنایی سازد و ما غالباً وقتی که باید بحق زاری کنیم، خنده‌ای بی‌معنا سر می‌دهیم. آزادی واقعی و سرور حقیق یافت نمی‌شود مگر در ترس از پرورده‌گار با وجودانی آسوده. خوشبخت آن کسی که می‌تواند هر تشتّت خیال مزاحمی را از سر راه بردارد و توبه را چونان یگانه قصد خویش آویزه خاطر کند. نیکبخت آن کسی که از هر آنچه وجودانش را می‌آلاید یا گرانبار می‌سازد، چشم می‌پوشد. مردانه نبرد کن، زیرا عادق بر عادت دیگر غالب می‌آید. اگر به رضایت، دیگران را

به حال خود واگذاری، ایشان [نیز] با خشنودی تو را به حال خود رها خواهند کرد تا آزادانه قصد خویش محقق سازی.
دل با امور دیگران مشغول مدار و پرروای تدبیرهای بالادستان خود را در دل مپروزان. همه وقت مراقب خود باش و پیش از اصلاح دوستانت، به اصلاح کار خویش قیام کن. اگر تو را از تأیید خلائق نصیبی نیست، اندوهگین مباش، بلکه غم آن خور که حیات تو چندان که شایسته بندۀ خدا و راهب عابد است، به نیکی و مبالغات سپری نمی شود. غالباً بہتر و امن‌تر آن باشد که در این دنیا از آسایش فراوان، خاصه آسایش تن، چندان بهره‌مند نباشیم، با این‌همه، اگر از تسلّای پروردگار بندرت بهره می‌بریم یا این تسلّی هرگز نصيب ما نمی‌شود، تقصیر بر گردن خود ماست: زیرا نه طالب توبه قلبی‌ایم و نه به تمامی از همه تسلّاهای بیهوده و بیرون از خود، چشم می‌بوشیم.

خود را برای تسلّای پروردگار ناشایسته بدان و سزاوار رنج بسیار. هرگاه انسانی به تمامی تائب شود، دنیا در نظرش تلخ و جانسوز جلوه می‌کند. مرد نیک همواره دلیل برای اندوه و اشک می‌یابد؛ زیرا خواه به خود بنگرد، خواه به همسایگانش، می‌داند که در این دنیا هیچ‌کس بی‌مشقت نمی‌زید. و هرجه دقیقت خود را می‌آزماید، دلیل افزونتری برای حزن می‌یابد. گناهان و رذایل ما دلیل رنج و توبه قلبی‌ای است که بحق باید حاصل شود؛ زیرا چنان پُر قدرت بر ما سلطه دارند که بندرت قادر به تأمل در امور آسمانی هستیم.

اگر بیشتر پرروای مرگی مقدس را در سر داشتی تا پرروای حیات طولانی، قطعاً به زیستنی نیکوتر مشتاق بودی. و اگر می‌توانستی در خاطر خویش در مصائب دوزخ و برزخ^۱ غور کنی، رنج و سختی [دنیا] را به آسمانی تاب می‌آوردی و از هیچ نوع مشقّتی گریزت نبود. اما حال

۸۱
که چنین اندیشه‌هایی بر دل اثر نمی‌کند، سرد و بی‌اعتنتا مانده و بر سرخوشیهای گذشته آویخته‌ایم.

اغلب از قدمان حیات معنوی است که تن مفلوکمان چنان آسان مجال طغيان می‌يابد. پس خاضعانه از پروردگارمان بخواه که تو را حالي توبه عطا کند و هم‌صدا با پیامبر خدا بگو، ای خداوندگار، مرا با تانی که از اشک است، غذا ده و سرشک فراوان که نوش کنم.^۱

باب بیست و دوم

در بیان فلاکت آدمی

هر کجا که بروی و به هر جا که روکنی، سعادت را نخواهی جست مگر آنکه به خداوند پناه آوری. از چه سبب هرگاه امور بر وفق مراد نباشد و امیدت جریان نیابد، چنان پریشان می‌شوی؟ آیا کسی هست که از همه چیزها، چنان که می‌خواهد بهره‌مند باشد؟ نه تو، نه من و نه هیچ‌کس دیگر بر کره زمین. در این دنیا هیچ‌کس نیست که به مشقت و تشویش دچار نیاید، پادشاه یا پاپ توفیر نمی‌کند. حال نیکترین بخت از آن کیست؟ به یقین، کسی را سیزد که بتواند محض خاطر عشق به پروردگار رخ کشد.

بسیاری مردم سست‌عنصر و سفیه^۱ می‌گویند، «بین که فلان چه زندگانی خوبی دارد! او را بسی تروت و عظمت و قدرت و شهرت است.» حالیا، نگاهت را آن بالا به جانب ثروتهای ملکوت معطوف کن تا دریابی که همه ثروتهای دنیا به پشیزی نمی‌ارزد. جملگی شان ناپایدار و حتی طاقت‌فرسایند، زیرا هرگز نمی‌توان بدون وحشت و اضطراب از آنها برخوردار شد. سعادت انسان در وفور متعاع دنیا نیست،^۲ زیرا بهره‌ای مختصر او را بستنده است. انسان هرچه بیشتر طالب معنویت باشد، حیات دنیا بر او تلختر می‌گردد، زیرا معايب و مفاسد سرشت

۸۳ انسانی را روش‌تر می‌بیند و بازمی‌شناسد. چرا که خوردن و نوشیدن، خسبیدن و برخاستن، فراغت و زحمت، و تعییت از همه اقتضانات عالم طبع، مصیبت و محنتی عظیم بر انسان پرهیزگار است که بیشتر رهایی از بند و خلاصی از همه گناهان را می‌طلبد.^۳

در این دنیا، حاجات تن مانعی بزرگ بر سر راه حیات باطن است. از این روی، پیامبر خدا خالصانه دعا می‌کند که از آنها رهایی یابد و می‌گوید، خدایا مرآ از حاجات [تن] ام خلاصی ده!^۴ بدا به حال آنان که از تصدیق فلاکت خویش سرباز می‌زنند، و دوچندان اسف بر حال آنان که این حیات تیره و تباہ را دوست می‌دارند!^۵ زیرا برخی چنان سخت بر آن آویخته‌اند که هرچند با مشقت و تکدی نیز به دشواری حاجات اولیه خود را برآورده می‌سازند، همچنان اگر میسر بود، حیات ابدی دنیا را خواستار می‌شدند و این در حالی است که به ملکوت پروردگار اعتنایی نمی‌کنند.

چه مجنون و سست‌ایمان اند این کسان که در اعماق امور دنیوی چنان فروشده‌اند که جز به مادیات نمی‌اندیشند.^۶ این بیچارگان ناشاد، عاقبت به رخ خواهند دانست که آنچه دوست می‌داشته‌اند، چه مایه زشت و بی‌ارزش بوده است. اما قدیسان خداوند و همه یاران فداکار مسیح، به لذات تن و بیرونی این دنیا وقعي نهادند زیرا همه امید و قصدشان به سوی امور نیکوبی معطوف بود که ابدی‌اند.^۷ با همه اشتیاق خود تا اوج امور جاوید و ناپیدا پر گشودند چنان که دوستی امور پیدا نتوانست ایشان را به زیر کشد. ای برادر، از ترقی در حیات معنوی نومید مشوه؛^۸ تو را هنوز زمان و مجال باقیست.

از چه سبب تصمیم نیکوبیت را به تأخیر می‌افکنی؟ هم‌اینک برخیز و

۱. رومیان، ۲ و ۷:۲۴ و قرنتیان، ۵:۲. ۲. مزامیر، ۲۵:۱۶. ۳. رومیان، ۸:۲۱.
۴. همان، ۵:۵. ۵. پطرس اول، ۱:۴. ۶. عبرانیان، ۳۵. ۱۰:۳۵.

۱. لوقا، ۱۹:۱. ۲. امثال، ۱۲:۱۹.

بیاغاز، و بگو، اینک هنگام قیام و کار؛ اینک هنگام مجاھده؛ اینک هنگام تهذیب نفس.^۱ آن گاه که اوضاع رو به خامت می‌گذارد و تو در مشقت می‌افتی، همان وقت وقت کسب شایستگی است. پیش از آنکه به وادی امن درآیی، باید از میان آب و آتش بگذری.^۲ هرگز بر رذایل خویش غالب نخواهی شد مگر آنکه خود را بسختی تحت اضطراب آوری. زیرا تا آن هنگام که جامه این تن لغزش پذیر بر قامت ماست، نه از گناه عاری توانیم شد و نه بی‌خستگی و رنج به سر توانیم بُرد. می‌توانستیم شادمانه از همه مشقات خلاصی یابیم اما چون با گناه [اوّلیه] معصومیت خود به زوال دادیم، سعادت حقیق را نیز باخته‌ایم. حال باید که صبور باشیم^۳ و لطف خداوند را به انتظار بنشینیم تا وقتی که این شرارت درگذرد و حیات، مرگ را در کام خود فروبرد.^۴

چه بسیار است سستی انسان که مدام روی به جانب پلیدی دارد!^۵ امروز به گناهان خویش اعتراف می‌کنی، و فردا از نو به همان گناهانی تن درمی‌دهی که معرفشان شده‌ای! اینک قصد آن می‌کنی که خود را از آنها برکنار داری اما به ساعتی چنان می‌کنی که گویی هرگز چنان قصدی در سر نداشته‌ای! پس با به یاد آوردن ضعف و بی‌ثباتی‌مان، شایسته است که خود را خاضع گردانیم و هرگز به خود خوشبین نباشیم. زیرا آنچه را به لطف خدا و تلاش خویش، با دشواری فراچنگ آورده بودیم، با بی‌مبالاق می‌توانیم آسان از کف بدھیم.

سرانجام کار ما چه خواهد بود اگر شور و غیرقان چنین زود به سردی گراید؟ چه بخت نامسعودی از آن ماست اگر چونان کسانی که به بندرگاه امن و آرام رسیده‌اند، پارو وانهیم^۶ وقتی که به واقع

۸۵ در حیات ما هیچ نشانی از پارسایی آشکار نیست. به صلاح ماست که یک بار دیگر بسان نوراهبان نیک، درباب شیوه‌های حیات طبیه، تعلیم گیریم. آن هنگام به ہبود آتی و ترقی معنوی افزون‌ترمان، امیدی خواهد بود.

۱. قرنتیان دوم، ۱۰:۶. ۲. مزامیر، ۱۲:۶۶. ۳. عبرانیان، ۳۶:۱۰. ۴. قرنتیان دوم، ۴:۵. ۵. سفر تکوین، ۵:۶. ۶. تosalونیکیان، ۳:۵.

مهیا می‌سازد. اگر تا به حال مرگ کسی را دیده‌ای، به خاطر بسپار که
۸۷ تو را نیز از این سفر گریزی نیست.^۱

هر بامداد به یادت آید که شاید تا شب زنده نباشی؛ و شب که رسید،
زَهْرَه مکن که به خود وعده روز دیگر دهی. همه وقت آماده باش^۲ و
چنان زندگی کن که مرگ هرگز تو را نامهیا نیابد. بسیاری را مرگ به
ناگهان و نامنتظره درمی‌رسد؛ زیرا در آن ساعتی که بدان آگاه نیستیم،
پسر انسان فراخواهد رسید.^۳ آن‌گاه که زنگ واپسین ساعت تو به صدا
درآید، بر حیات گذشته خویش دیگرگون نظر خواهی کرد و از آن‌همه
بی‌بالاق و غفلت، در اندوهی ژرف خواهی شد.

نیکبخت و حکیم آن کس که می‌کوشد تا طی حیاتش آن‌گونه باشد
که آرزو دارد به هنگام مرگ او را بیابند. زیرا این چیز‌هast که ما را
رجای واتق به مرگی سعادتمندانه عطا می‌کند: تحقیر کامل دنیا؛ اشتیاق
پُرشور به بالیدن در پارسایی؛ عشق به انضباط؛ توبه‌ورزی؛ طاعت
بی‌درنگ؛ ایثار و تحمل هر ابتلای محض خاطر عشق به مسیح. به هنگام
بهمندی از تندرستی، می‌توانی بسیاری کار نیک انجام دهی؛ اما وقتی
مرض از راه رسد، کار چندانی نمی‌توان کرد. تعداد کمی با بیماری، بهتر
می‌شوند، و آنان که فراوان به زیارت می‌روند، بندرت از این طریق به
تحصیل پارسایی نایل می‌آیند.

بر دوستان و همسایگان تکیه مکن و رستگاری روح خود را به
آینده موكول مدار، زیرا مردم زودتر از آنچه گمان داری، فراموشت
می‌کنند. بهتر آن باشد که در عوض اتکا به یاری دیگران، به موقع
توشهای فراهم آوری و در همین زندگی کسب لیاقت کنی. حال اگر تو
دلنگران روح خویش نباشی، در آینده، چه کسی پروای تو خواهد
داشت؟ زمان حال، بس گرانبهاست؛ وقت مقبول هم‌اینک، و امروز روز

باب بیست و سوم

تأملی در باب مرگ

پایان حیات تو بس زود فراخواهد رسید: از این روی در حال روح
خویش نظر کن. امروز انسانی هست؛ فردا از دست می‌شود.^۱ و هرگاه
از دیده رود، از دل رود. وای از کدورت و شقاوت دل آن کس که تنها
به حال می‌اندیشد و زاد فردا را مهیا نمی‌کند! هر فعل و اندیشه خود را
باید چنان سامان بخشی که گویی هم امروز مرگت درمی‌رسد. اگر
و جدای پاک می‌داشتم، تو را از مرگ بیمی به دل نبود^۲ با این حال،
دوری از گناه بهتر از گریز از مرگ است. اگر امروز مهیای مرگ نیستی،
آیا فردا که رسد، آمادگی تو فزون باشد؟^۳ [آمدن] فردا را یقینی نیست؛
و تو چگونه می‌توانی به فردا مطمئن باشی؟

عمر طویل را چه حاصل اگر چندان به اصلاح خویش قیام نکنیم؟
دریغا که عمر طولانی بیشتر بر گناهان ما می‌افزاید تا بر پرهیزگاریان!
ای کاش فقط یک روز را واقعاً به نیکی سپری می‌کردیم! بسا کسان
ساهایی را که در پی گرویدنشان آمده است، می‌شمرند و باز می‌شمرند
اما حیات ایشان نشانی از ترق ندارد. اگر مرگ هولناک است، چه بسا
حیات طولانی را خطری افزونتر باشد. خوشابه حال کسی که ساعت
مرگ خویش را همواره در خاطر دارد و هر روز خود را برای مُردن

.۱. عبرانیان، ۹:۲۷. ۲. لوقا، ۲۱:۳۶. ۳. متی، ۴:۲۱. ۴:۴۴.

.۱. کتاب اول مکابیان، ۲:۶۳. ۲. حکمت، ۱۶:۱۱. ۳. متی، ۴:۲۲.

حال پس از مرگ خود، تا تو را مجالی هست، ثروتهای حیات جاودید را
گرد آور.^۱ تنها به رستگاری خویش بیندیش و فقط به آن چیزها دل
مشغول دار که از آن خداست. با ارادت به قدیسان خداوند و اقتدا به
ایشان، هم‌اکنون دوستانی بباب، تا آن هنگام که این عمر به سر آید،
آنان تو را در منزل جاودانت خوشامد گویند.^۲

بر زمین غریب و مسافری بمان^۳ که هیچ پروای امور این دنیا را در
سر ندارد. دل خویش را آزاد و برآورده به سوی پروردگار نگاه دار، زیرا
اینجا شهر جاودانه تو نیست.^۴ هر روز دعاها و آرزوهایت را متوجه
بهشت کن تا به وقت مرگ، روح تو شایسته آن باشد که شادمانه به
حضور پروردگار تشرّف یابد.

۸۸ رستگاری است.^۱ حال که تحصیل حیات جاودید اخروی مقدور توست،
اندوهبار است که وقت خویش رانیکوتر به کار نمی‌بندی. زمانی خواهد
رسید که تو برای اصلاح [خود] در تمنای یک روز یا یک ساعت
می‌سوزی؛ و چه کسی می‌داند که آیا آن [فرصت] به تو عطا خواهد
شد یا نه؟^۲

ای عزیز، اگر در تقوی و توجه به مرگ، زندگی به سر می‌بردی، از چه
خطرهای و دهشتها می‌توانستی رهید. اکنون خود را به چنین حیاتی وقف
کن تا در ساعت مرگ، شاد و بپروا باشی. اکنون یاد بگیر که از دنیا
بیمری تا با مسیح حیات از سرگیری.^۲ اکنون یاد بگیر که از همه امور
دنیوی بیزاری جویی تا آزادانه به سوی مسیح بستابی. اکنون با توبه،
تن خود را ریاضت ده، تا رجای واثق به رستگاری نصیب تو شود.
ای مرد نادان، چگونه خود را وعده عمر طولانی می‌دهی،
در حالی که از یک روز نیز اطمینان نداری؟^۳ چه بسیار کسانی که
خویشن را این چنین می‌فریفتند و به ناگهان از این عالم ریوده شدند!
غلب شنیدهای که چطور مردی با شمشیر هلاک شد؛ دیگری غرق شد؛
چطور کس دیگری از بلندایی به زیر افتد و گردنش شکست؛ دیگری
چطور بر سر میز غذا جان داد؛ و چگونه کسی در وقت بازی، به پایان
عمر خود رسید. یکی در آتش، یکی با شمشیر، یکی با مرض و دیگری
به دست دزدان نابود می‌گردد. مرگ عاقبت همه انسانهاست^۴ و عمر
آدم چون سایه‌ای به ناگهان درمی‌گذرد.^۵

آنگاه که بیمری، چه کسی تو را به یاد خواهد آورد؟ چه کسی از
برایت دعا خواهد کرد؟ ای عزیز، هم‌اینک دست به کار شو؛ هر آنچه
می‌توان بکن؛ زیرا تو نه به ساعت مرگ خویش آگاهی و نه به وضع و

۱. لوقا، ۱۲:۳۳ و غلاطیان، ۸:۶. ۲. لوقا، ۱۶:۹. ۳. پطرس اول، ۱۱:۲. ۴. عبرانیان،

.۱۲:۱۴

۱. فرتیان دوم، ۲:۶. ۲. رومیان، ۸:۶. ۳. لوقا، ۲۰:۱۲. ۴. کتاب جامعه، ۲:۷. ۵. لوقا، ۱۲:۲۰.

۵. مزمیر، ۷:۳۹.

برانگیخته می‌شود تا به غضب؛ بر خویشن به قاطعیت حکم می‌راند و
می‌کوشد تا در همه امور، تن را به اطاعت از روح وادارد. بهتر آن باشد
که هم‌اکنون به کفاره گناهان خویش تن در دهیم و به رذایل خود غالباً
آییم، نه اینکه آنها را نگه داریم تا در آخرت از آنها پاک شویم. حالیاً،
ما با عشقی مفرط به تن، خویشن را می‌فریبیم.

هیمه شعله‌های دوزخ، چه خواهد بود مگر گناهات؟ اکنون هرچه
بیشتر به خود فراغت دهی و خواهش‌های تن را گردن سپاری، عقوبت
اخروی تو سهمگین‌تر خواهد بود و شعله‌های آتش را هیمه افزونتری
فراهم می‌کنی. در چیزهایی که آدمی در آنها عصیان می‌ورزد، سخت‌تر
عقوبت خواهد شد.^۱ آن روز، کاهلان را با سیخهای داغ به حرکت
وامی دارند و شکم پرستان را به گرسنگی و تشنجی شدید عذاب می‌دهند.
آن روز، عاقیت طلبان و عیاشان در قیر سوزان و گوگرد بدبو فرو
می‌شوند، وحسودان، درد خویش را بسان سگان وحشی زوجه می‌کشند.
هیچ رذیلتی نیست که عقوبت درخور خود را درنیابد. اهل تکبر به
بدترین حقارتها دچار خواهند شد و حریصان طعم فلاکت و فقر را
خواهند چشید. یک ساعت جزای آن روز، به مراتب ناگوارتر از صد
سال مجازات روی زمین است. آنجا ملعونین را نه فراغتی خواهد بود و
نه تسللی. اما اینجا ما گهگاه از مشقت خویش فراغتی می‌یابیم و از
تسللی دوستان خود بهرمند می‌شویم. از این روی، اکنون زندگانی
صالحانه پیشه کن و اندوه گناهات را به دل داشته باش، تا به روز
داوری، در میان جمع رستگاران، این باشی. زیرا آن هنگام، صالحین
بی‌محابا در برابر آنان که بر ایشان جور و جفا روا می‌داشتند، قد علم
خواهند کرد.^۲ آن روز، کسی که اکنون فروتنانه به داوری انسانها گردن
می‌نهد، خود به داوری بر دیگران قیام خواهد کرد. آن روز، فقیران و

باب بیست و چهارم

در بیان داوری، و عقوبت گناهکاران

همواره فرجام کار خویش را در یاد داشته باش که چگونه در پیشگاه
آن قاضی عادل^۱ خواهی ایستاد، هموکه چیزی از نظرش پنهان
نمی‌ماند، از تطمیع و توجیه اثر نمی‌پذیرد و به عدالت حکم می‌کند.^۲ ای
گناهکار مغلوب و ابله که خشم یک انسان لرزه بر اندامت می‌آورد،
خدای را چگونه جواب خواهی گفت،^۳ که به همه پلیدی تو آگاه است؟
چرا خویشن را برای روز داوری مهیا نمی‌سازی؟ آن روز هیچ وکیل
نمی‌تواند به دفاع از تو یا توجیه گناهات قیام کند، بلکه هر کس باید
بسختی پاسخگوی اعمال خویش باشد. تا بدان هنگام که در قید حیات،
تلاشت سودی دارد و اشکهایت مقبول می‌افتد زیرا رنج هم روح را
طاهر می‌گرداند و هم [تو را] با خداوند آشی می‌دهد.

انسان بُردار، به تزکیه‌ای عظیم و شفابخش تن می‌سپارد؛ او
در حالی که از آزار و آسیبهایی رنج می‌برد، بیشتر از برای خبائث
دیگران [که آزار و آسیب رسانده‌اند] غم می‌خورد تا بهر ظلمهایی که
بر خودش رفته است. با رضایت از برای دشمنان خود دست به دعا
برمی‌دارد و از صمیم دل آزارهایشان را می‌بخشاید؛ او برای طلب
بخشایش از دیگران تردیدی به دل راه نمی‌دهد؛ به شفقت آسانتر

۱. حکمت، ۱۱:۱۷. ۲. همان، ۵:۱.

۱. عبرانیان، ۳۱:۱۰. ۲. اشیعیا، ۴:۱۱. ۳. ایوب، ۱۴:۳۱.

و حشت فرامی‌گیرد.

آن هنگام عیان خواهد شد که آن کس که یاد گرفته تا محض خاطر مسیح، او را در این دنیا احق بدانند و حقیرش دارند، به حقیقت دانا بوده است.^۱ آن روز از برای هر مصیق که صبورانه تحمل کرده است، خرسند خواهد بود، و بر لبان شریران مهر خواهند زد.^۲ آن روز هر مؤمنی شاد است و هر کافری در اندوه. آن روز هر کس که بر تن خویش مسلط بوده است،^۳ از آن کس که همه خوشیها را با گشاده‌دستی به آن بخشیده، مسرورتر خواهد بود. آن هنگام، تن پوش ژنده تهیستان، به شکوه و شوکت خواهد درخشید و جامدهای فاخر را دیگر رنگ و جلابی نخواهد بود.

آن روز کومه محقر تهیستان، از قصرهای زرین برتر است. آن هنگام شکیبایی خلل ناپذیر، بیش از همه قدرتهای دنیوی سودمند می‌افتد. آن روز، طاعت خاضعانه را بیش از همه زیرکهای دنیوی می‌ستایند. آن روز، وجدانی پاک و نیکو بیش از فلسفه فاضلانه سرور می‌آفربند. آن روز، تحریر ثروتها بسی برتر از همه گنجهای عالم است. آن روز، عبادت خالصانه را لذتی به مراتب بزرگتر از غذایی لذیذ خواهد بود. آن روز تو از خاموشی گریدن، بیش از پُرگویی به وجود می‌آیی. آن روز، افعال ایمانی را ارج و قیمتی بیش از کلام فاخر است. آن روز، حیاتی منضبط و توبیدای نصوح را ارزشی بیش از همه شادیهای دنیا عیان خواهد شد.

هم‌اکنون قدری برداری بیاموز تا شاید خود را از مصابی جانسوزتر برهانی. آنچه را در جهان اخروی می‌توانی تاب آوری، هم اینجا امتحان کن. اگر اکنون طاقت تو چنین اندک باشد، رنجهای دوزخ

۹۳
را چگونه تاب می‌آوری؟ یقین داشته باش که انسان غی‌تواند از هر دو نوع سعادت برخوردار شود؛ او غی‌تواند از همه لذایذ این دنیا تنعم جوید و در عین حال همراه با مسیح در بهشت سلطنت کند. وانگهی، اگر تا همین امروز در تنعم از همه افتخارات و لذایذ زندگی به سر برده باشی، از این همه تو را چه سودی حاصل آید اگر در همین لحظه جان از تو برون شود؟ از این سبب، همه چیز بیهوده است مگر عشق به خدا و عبودیت تنها او. زیرا آن کس که خدای را از صمیم جان عاشق است، نه از مرگ و مجازات و داوری بیمی به دل دارد، و نه از دوزخ؛ زیرا عشق تمام‌عيار، طریق مطمئن به وصال پروردگار است.^۱ اما آن کس که مدام از شرارت مسرور می‌گردد، چه جای شگفتی اگر از مرگ و داوری و حشت کند؟ با این همه خوب است که اگر عشق خداوند، تو را از گناه بازغایی دارد، لااقل و حشت دوزخ عنانت زند. زیرا کسی که ترس از خداوند را نادیده می‌انگارد، زمان درازی از زندگانی خوب بهره نخواهد داشت و زود در دامهای شیطان گرفتار می‌آید.

تسلی و قوت یافته بود، به اراده پروردگار تن سپرد و شکت اضطراب آورش از میان برخاست. دیگر دوست نمی‌داشت که از آنچه قرار بود بر او رخ دهد، خبر گیرد، بلکه هرگاه سر در کار نیکوبی می‌نهاد،^۱ با خلوص هرچه بیشتر می‌کوشید تا اراده کامل و پسندیده خداوند را بداند.^۲

پیامبر خدا می‌گوید، به خدا توکل داشته باش و نیکوبی کن، در زمین منزل گزین تا از مواهیش برخوردار شوی.^۳ چیزی هست که بسیاری را از ترقی معنوی و شور و نشاط در اصلاح خود باز می‌دارد، و آن بیم مصائب است و بهایی که باید برای پیروزی بپردازند. اما اطمینان داشته باش که کسانی در فضیلت بر هم‌مسلمانان خود برتری می‌جوینند که بسیار مردانه با هر آنچه بر ایشان صعب‌ترین و ناگوارترین است، پنجه درافکنند تا بر آن غالب آیند. زیرا انسان هرچه بهتر روح‌آ بر خود فائق آید و خود را تطهیر کند، بیشتر سود می‌برد و سزاوار لطف سرشار می‌گردد.

آن چیزها که باید مغلوب و نابود کرد، نزد همگان یکسان نیستند. اما هر کس ساعی و دارای شور و نشاط است – حتی اگر ناگزیر از مهار خواهش‌های قویتری باشد – یقیناً بیش از آن کس که ذاتاً خویش‌ندار است اما شور کمتری برای پارسایی دارد، در سیر و سلوک خویش ترقی می‌کند. دو چیز است که بخصوص به اصلاح زندگی مدد فراوان می‌رساند – کناره‌گیری مؤثر از هر رذیقه که طبع ما به آن میل دارد، و طلب شورمندانه هر لطفی که بدان نیاز خاصی داریم. خاصه بکوش تا از آن چیزها که بیش از هر چیز دیگر در دیگر مردم نمی‌پسندی، دوری گزینی و بر آنها فایق آیی. بکوش تا در همه امور ترقی کنی و به آن اسوه‌هایی که می‌بینی یا

باب بیست و پنجم

در بیان اصلاح شورمندانه زندگانی مان

در عبودیت پروردگار، مراقب^۱ و سختکوش باش و مدام اندیشه کن که چرا به دیر آمده و از چه روی ترک دنیا کرده‌ای. آیا بدان سبب نبود که برای خدا زندگی کنی و اهل معنا شوی؟ پس بکوش تا پیشتر روی و آن‌گاه پاداش تلاش‌های را زود خواهی یافت؛ آن هنگام، نه وحشت و نه رنج، هیچ‌یک یارای آزار تو را نخواهد داشت. اکنون مدقی کوتاه را در تقلّب بگذران تا به آرامش عظیم روح و سُرور جاودان نایل آیی. اگر در همه کارها صادق و امین بمانی، یقین داشته باش که خدا نیز در پاداش دادن به تو صادق و امین و سخاونت خواهد بود.^۲ رجای واتق داشته باش که تاج پیروزی را از آن خود خواهی ساخت؛ اما بیش از حد به خود اعتقاد مکن، مبادا که سُست و خودپسند شوی.

روزگاری مردی بود بس دلنگران، که میان بیم و امید نوسان داشت. یک روز غرق در اندوه، به وقت عبادت در کلیسا خود را جلوی محراب بر خاک انداخت و در حال تأمل درباب این امور با خود چنین می‌گفت: «وای کاش می‌دانستم که باید همواره استقامت و رزم!^۳ سپس در قلب خود پاسخی از جانب پروردگار شنید: «اگر این را می‌دانستی، چه می‌کردی؟ اکنون همان کن تا همه چیز درست شود.» در حالی که

۱. تیعموتاؤس دوم، ۱۷:۲. ۲. رومیان، ۱۲:۲. ۳. مزمیر، ۳۷:۳.

۱. تیعموتاؤس دوم، ۵:۴. ۲. سفر یشوع بن سیراخ، ۳۰:۵۱.

می شنوی، رخصت ده تا تو را به تأسی خودشان الهام بخشنند. اما اگر چیزی نکوهیده دیدی، مراقب باش که دامن خود به آن نیالایی. و اگر روزی چنان کرده‌ای، بی‌درنگ به اصلاح کردار خود قیام کن. به همان سان که تو دیگران را مشاهده می‌کنی، آنان نیز تو را می‌بینند.^۱ چه فرجبخش و دلپسند است مشاهده برادران پرشور و نشاط و مخلص، که سلوک نیک و مقررات نیکو را مراعات می‌کنند.^۲ و چه اندوهبار و رنج‌آور است رویت آنان که بی‌قیدند و طبق مقتضیات رسالت خویش عمل نمی‌کنند. چه زیانیار است اگر آنان از غرض حقیق رسالت خویش غافل شوند و به آن اموری که واقعاً به آنان ربطی ندارد، درآوینند.

هدف اعلام شده خود را، در یاد نگاهدار و شمایل مسیح مصلوب را پیوسته پیش دیده داشته باش. هرگاه در حیات عیسی مسیح به تأمل نظر می‌کنی، باید غم خوری که چرا با سعی بیشتر در تشبه به او نکوشیده‌ای، در حالی که مدت مدیدی را به رهروی طریق خداوند گذرانده‌ای. راهی که به صداقت و اخلاص در حیات و مصائب^۳ سرورمان، که قدسی‌ترین حیات و مصائب است، تأمل می‌کند، آن را سرشار از همه آن چیزهایی می‌یابد که برای او پُرفایده و ضروری‌اند، و دیگر نیاز ندارد که به جستجوی سرمشق غیر از عیسی برآید. وای اگر عیسای مصلوب به دلای ما راه می‌یافتد، چه سریع و به کمال تعلیم می‌یافتیم!

راهب پرشور و نشاط، همه فرمانها را به آسانی می‌پذیرد و اطاعت می‌کند. اما راهب بی‌مبالغ و کاهم را مصائب یکی پس از دیگری در می‌رسد و در هر سو به رنجی گرفتار می‌آید، زیرا او فاقد تسلای حقیق درون است و از جستجوی آن در بیرون منع شده است. بدین سان راهی که نظام مقررات دیر خویش را نادیده می‌انگارد، خود را به

دست نابودی دهشتناک می‌سپارد. و آن کس که مشتاق زندگانی سهلتر ۹۷ و بی‌قاعده است، همواره در تزلزل به سر می‌برد زیرا پیوسته این یا آن چیز دل‌دهاش می‌سازد.

بنگر که بسیاری که به جدیت تحت انضباط صومعه می‌زیند چه رفتاری دارند. بندرت بیرون می‌روند، در عزلت به سر می‌برند، فقیرانه‌ترین غذاها را می‌خورند، سخت کار می‌کنند، کم سخن می‌گویند، شب‌زنده‌دارهای دراز دارند، صبح زود از خواب بر می‌خیزند، وقت زیادی را مشغول عبادت‌اند، بسیار مطالعه می‌کنند و همواره با انصباط، خویشتن را تحت مراقبت دارند. کارتوزینها، سیسترسینها^۴ و راهبان و راهبه‌گان فرقه‌های گوناگون را بنگر که چطور هر شب از خواب بر می‌خیزند تا در تسبیح پروردگارمان سرود سر دهنند. اگر کاهم باشی، [وقتی] چنان جمع بزرگی از راهبان زیان به تسبیح خدا می‌گشایند، باید شرمسار شوی.

ای کاش یگانه مشغولیت ما آن بود که پیوسته با دل و آواز خود، سرور و خداوندگارمان را تسبیح گوییم! اگر به خوراک و شرب فراغت نیاز نمی‌داشتی، می‌توانستی بی‌وقفه خداوند را تناگویی و خویشتن را یکسره وقف امور معنوی کنی. بدین سان در قیاس با وضع فعلی که در آن از رفع حاجات تن ناگزیری، به مراتب سعادتمندتر می‌بودی. ای کاش این حاجات وجود نمی‌داشت تا می‌توانستیم از ضیافت‌های معنوی روح که، دریغا، اکنون بندرت از آن حظی می‌بریم، بهره‌مند گردیم.

آن گاه که دیگر انسان از هیچ مخلوق تسلای خود را تمنا نمی‌کند، برای نخستین مرتبه می‌تواند به تمامی از خداوند محظوظ گردد، و نسبت

۱. فرقه‌ای از راهبان متعصب که در سال ۱۰۸۴ به وسیله قدیس برونو در فرانسه تأسیس شد و طوفان ریاضتهای سخت و نفی دنیاست. — م. ۲. ۲. افسیان، ۷:۲. ۲. افسیان، ۵:۲. ۳. cistercians.

۲. فرقه‌ای مرتاض که در سال ۱۰۹۸ توسط قدیس روبرت رئیس دیر مولم تأسیس شد. — م.

۴. متی، ۲:۲. افسیان، ۷:۲. ۲. افسیان، ۵:۲. Passion.

به هر آنچه برای او پیش آید، در کمال رضایت باشد. در این حال، نه از وفور دارایی به وجود می‌آید و نه از تهیdestی در غم می‌شود، بلکه خود را به کمال و با اطمینان وقف خدا می‌کند که برای او همه چیز است و در همه چیز^۱ در او هیچ چیز محو نمی‌گردد و نمی‌میرد، زیرا زندگان را غایت همه اوست و پیوسته مطیع اراده او بیند.

همواره عاقبت خویش را به یاد داشته باش^۲ و نیز این را که زمان از دست رفته هرگز باز نمی‌گردد. بدون مبالغات و سختکوشی، هرگز صاحب تقوی خواهی شد. اگر بی‌بالاتی در تو نضع گیرد، همه کارهایت به کژراه خواهد رفت. اما اگر خویشن را وقف عبادت کنی، آرامشی عظیم خواهی یافت و به مدد لطف پروردگار و عشقت به پرهیزگاری، بار مشقت تو سبکتر خواهد شد. انسان مشتاق و بی‌ریا، برای همه چیز آماده است. جهاد با رذایل و هواهای نفسانی، از هر تقلای جسمانی دشوارتر است؛ و هر کس نتواند بر خطاهای کوچکتر خویش فایق آید، اندک‌اندک در خطاهای بزرگتر گرفتار خواهد آمد.^۳ اگر روز را به نیکی سپری کرده باشی، شبایت همواره آرام خواهد بود. خود را مراقب باش، نهیب زن، عتاب کن؛ و فارغ از آنچه دیگران می‌کنند، تو هرگز از روح خویش غافل مشو. هرچه بر نفس خویش سخت‌تر گیری، ارتقای معنویات افزونتر خواهد بود.

دفتر دوم

توصیه‌هایی در باب حیات باطن

باب اول

در بیان حیات باطن

سُرورمان می‌گوید که ملکوت پروردگار در اندرون توست.^۱ با دل و جان به جانب پروردگار روی کن،^۲ دست از این دنیا پُراندوه بشوی، باشد که روح تو به آرامش واصل شود.^۳ ترک امور دنیوی را فراگیر و خود را به امور معنوی مشغول دار، تا ملکوت پروردگار را در اندرون خویش بیابی. زیرا این ملکوت همانا آرامش و سُروری در روح القدس است؛^۴ و پلیدان را چنین موهبی ارزانی نمی‌گردد. اگر در دل خویش مقامی شایسته مسیح فراهم آوری، او به سوی تو خواهد آمد و غمگسارت خواهد شد. شوکت و زیبایی راستین، همه در اندرون است،^۵ و او را اقامت آنجا مسرور می‌سازد. اغلب به دیدار انسان معنوی می‌رود، با او گفتگویی شیرین دارد، از لطف فرحبخش خویش، آرامشی عظیم و رفاقتی فراتر از هر امید و آرزو، بهره‌مندش می‌سازد. اینک ای روح مؤمن، بیا و دل را برای [وصال] همسر الوهی^۶ خویش مهیا کن تا که او متّ گذارد و بیاید و با تو هم‌خانه شود. زیرا او می‌گوید، اگر کسی مرا عاشق باشد، به عهد خود با من وفا می‌کند؛ و ما

۱. لوقا، ۱۷:۲۱. ۲. یوئیل، ۲:۱۲. ۳. متی، ۱۱:۲۹. ۴. رومیان، ۱۲:۱۷. ۵. مزمیر،

.Divine Spouse ۶. ۴۵:۱۴

۱۰۳ مصائبش باشی، در میان همه مصائب، قدری عظیم خواهی یافت. و اگر خلایق در توبه حقارت بنگرند، غمی به دلت نمی‌رسد و کلام خوارکنندگان خویش را چندان در حساب نخواهی آورد.

خود مسیح نیز از سوی خلایق خوار شد و آن‌گاه که بیش از همیشه محتاج [باری] بود، دوستان و آشنایانش او را به بدزبانی دشمنانش واگذاشتند. مسیح به رنج و حقارت راغب بود؛ حال آیا تو را زَهره گلایه است؟ مسیح را دشمنان و مفتریانی بود؛ حال آیا تو را این موقع است که جملگی مردم دوست و خیرخواحت باشند؟ صبر تو را چگونه بزرگ دارند اگر به تحمل مشقت راغب نباشی؟ اگر آرزو داری که در

جوار مسیح سلطنت کنی، همراه با مسیح و برای مسیح، رنج ببر.^۱

اگر تنها یک بار به تمامی در دل عیسی راه یافته و طعم عشق سوزان او را چشیده بودی، بُرد و باخت خویش را به هیچ می‌انگاشتی. زیرا عشق عیسی چنان می‌کند که آدمی خویشتن را حقیر انگارد. عاشق صادق و صمیم عیسی و حق از قید هواهای سرکش رهاست، با طیب‌خاطر می‌تواند به خدا پناه آورد، از نَفس تعالیٰ جوید و شادمانه در خداوند بیاساید.

آن کس که قدر و قیمت همه چیز را، نه چنان که گفته می‌آید و شایع است، بلکه به حقیقت می‌داند، واقعاً حکیم است،^۲ زیرا علم او از جانب خداست، نه از سوی انسان. آن کس که در پرتو نور درونی راه می‌پوید و از امور بیرونی، بجهت اثر نمی‌پذیرد، برای عبادات خویش به زمان و مکان خاصی محتاج نیست؛ زیرا کسی که حیات باطنی دارد، به آسانی حواس و افکار خود را جمع می‌کند، زیرا او هرگز در امور بیرونی کاملاً غرقه نمی‌شود. بدین‌سان، مشغله‌های بیرونی و کارهای ضروری، خاطرش را پراکنده نمی‌سازد و او با هرچه پیش آید همساز می‌شود. آن

۱۰۴ خواهیم آمد و با او هم‌خانه خواهیم شد.^۳ پس مسیح را خوشامد گوی و راه بر دیگران بربند. آن‌گاه که مسیح از آن توتست، به غایث توانگری و او تو را راضی می‌گرداند. وفادارانه همه چیز تدارک می‌بیند و نشارت می‌کند، تا تو را تکیه بر آدمی حاجت نیفتند. چرا که آدمیان زود راه تغییر می‌پویند و تو را وامی نهند؛ اما مسیح تا ابد پاینده است^۴ و تا به آخر کار در جوار تو راسخ می‌ماند.

هرقدر هم کسی برای تو مفید و محبوب باشد، هرگز انسان بی ثبات و فانی را متعلق همه اعتقاد و اتکای خویش قرار مده. و نیز نباید غم بسیار خوری اگر گه گاه با تو به تغال و تعارض برخیزد. آنان که امروز حامی تو هستند، چه بسا فردا معارضت باشند؛ زیرا آدمیان بسان هوا دگرگون می‌شوند. یکسره به خداوند توکل کن؛^۵ عشق و نیایش خود را تنها به او نثار کن. او تو را حامی خواهد بود و همه چیز را به نیکوترين وجه سامان خواهد داد. شهر جاودان تو اینجا نیست^۶ و هر کجا که باشی، مسافر و غربی.^۷ تا در اندرون خویش به وصال مسیح نایل نشوی، هرگز روی آرامش نخواهی دید.

در این دنیا که مقز آرامش تو نیست، چه می‌جویی؟ منزلگاه حقیق تو در بهشت است.^۸ از این روی به خاطر بسیار که همه چیز این دنیا ناپایاست. همه چیز در گذر است و تو نیز با ایشان. هشدار که بر آنها نیاویزی، مبادا که گرفتارشان آیی و با آنها نابود شوی. بگذار تا جملگی افکارت به خداوند متعال معطوف باشد و عبادات خاضعانه خویش را بی‌وقنه بذل مسیح کن. اگر تو را توان تأمل در امور متعال و آسمانی نیست، در مصائب مسیح پناه جو، و با رغبت در زخمهای مقدّش خانه کن. زیرا اگر مخلصانه طالب زخمهای عیسی و آثار گرانبهای

۱. یوحنا، ۱۴:۲۲. ۲. همان، ۱۲:۳۴. ۳. امثال، ۳:۵ و پطرس اول، ۱:۵. ۴. عبرانیان، ۱۲:۱۴. ۵. همان، ۱۱:۱۲. ۶. فیلیپیان، ۲۰:۲۰.

۱۰۴ کس که حیات باطنی اش بسامان و آراسته باشد، از سلوک عجیب و ناہنجار دیگران، در رنج نمی‌افتد؛ زیرا آدمی فقط تا وقتی با چنین اموری از راه می‌ماند و پراکنده‌خاطر می‌شود که دل مشغولی به آنها را بر خود روا دارد.

اگر حیات باطنی تو نظمی شایسته می‌یافتد و دلت بی‌غش بود، همه چیز در جهت خیر و صلاحت قرار می‌گرفت.^۱ علی القاعده، تو غالباً ناخرسند و پریشان خاطری زیرا از اعتنای به نفس کاملاً دست نشسته و از همه امور دنیوی دامن بر نچیده‌ای. هیچ چیز به قدرِ دلبستگی خودخواهانه به مخلوقات [خدا]، دل انسان را ملوث و گرفتار نمی‌سازد. اگر از هر تسلّی بیرونی چشم بپوشی، به تأمل در امور آسمانی قادر خواهی شد و اغلب از سرور عظیم دل بهره‌مند می‌گردد.

پروای بسیار نداشته باش که چه کسی با تو یا علیه توست، بلکه عمل و نظرت در این جهت باشد که خداوند در هر آنچه می‌کنی، با تو باشد.^۲ وجودات را پاک نگاهدار تا خداوند با قدرت از تو حمایت کند؛ زیرا هر آن کس که در کنف حمایت پروردگار باشد، از خبات انسان به او زیانی نمی‌رسد. اگر بیاموزی که در سکوت رنج بَری، می‌توانی به دریافتِ یاری از جانب خدا، مطمئن باشی.^۳ او می‌داند که چگونه و چه وقت رهایت سازد؛ پس خویشن را یکسره به مراقبت او بسپار. همانا خداوند قدرت دارد که تو را مدد رساند و از هر آشتفتگی وارهاند. غالباً مفید حال ماست که دیگران خطاهایمان را بدانند و بر ملا کنند، زیرا بدین‌سان ما متواضع می‌مانیم.

هرگاه کسی با متواضع به خطاهای خود اقرار کند، زود موجب رضایت دوستانش می‌گردد و با آنان که خاطرshan را رنجانده است، دمساز می‌شود. خداوند حامی و منجی انسان فروتن است؛ او را دوست می‌دارد و تسلی می‌بخشد.^۴ به اهل متواضع نظر عنایت می‌افکند، ایشان را توفیق بزرگ عطا می‌کند، و از حضیض ذلت به اوج عزّت

۱. رومیان، ۸:۲۱. ۲. قرنتیان دوم، ۶:۷. ۳. پطرس اول، ۵:۵ و یعقوب، ۶:۴.

۴. رومیان، ۸:۲۸.

برمی‌کشد. اسرار خویشن بر او هویدا می‌کند^۱ و او را عاشقانه فرامی‌خواند و به سوی خود می‌کشاند. انسان خاضع حق در دل مصیبت، سراسر آسوده می‌ماند، زیرا به خدا توکل دارد، نه به دنیا. میندار که در معنویت راه ارتقا پیموده‌ای، مگر آنکه خود را کوچکترین انسانها در حساب آوری.

باب سوم

در بیان انسان نیک و آرام

اول خود آرام باش تا بتوانی دیگران را آرامش به ارمغان آوری. انسان آرام، بیش از انسان بسیار فاضل، نافع است. انسان بی قرار، حتی نیکی را به بدی بدل می‌سازد و به آسانی پلیدی را گوش می‌سپارد. اما انسان نیک و آرام، همه چیز را به نیکی مبدل می‌کند. آن کس که حقیقتاً در آرامش به سر می‌برد، به احدي بدگان نیست؛ اما کسی که ناراضی و بی قرار باشد، از سؤظن^۲ بی حد و حصر، در عذاب می‌افتد. او نه خود در آرامش است و نه دیگران را رخصت آرامش می‌دهد. اغلب آنچه را نباید، بر زبان می‌آورد و آنچه را بایستی انجام می‌داده، فرومی‌گذارد. او مراقب است که دیگران به تکالیف خود عمل کنند، اما از تکالیف خویش غفلت می‌ورزد. پس، بیش از همه در انجام امور خویش ساعی باش؛ آن‌گاه بر ترواست که دلواپس همسایهات نیز باشی.

تو به آسانی اعمال خود را توجیه و تعلیل می‌کنی، اما توضیح دیگران در نظرت مقبول نمی‌افتد. منصفانه‌تر آن است که خویشن را محکوم بدانی و دوستانت را معذور. اگر می‌خواهی دیگران با تو مُدارا کنند، تو نیز باید با ایشان صبور باشی.^۳ بین که هنوز از احسان و تواضع حقیق که به غیر خویشن، بر هیچ‌کس دیگر خشم و نفرت نمی‌آورد،

.۱. غلاطیان، ۲:۶؛ قریتیان اول، ۷:۱۲ و افسیان، ۲:۴.

.۲. متی، ۱۱:۲۵.

باب چهارم

در بیان طهارت نفس و خلوص نیت

دو بال هست که انسان را از امور خاکی پرواز می‌دهد — خلوص و طهارت. خلوص باید اهمابخش نیت او باشد و طهارت اهمابخش عواطفش. خلوص در پی خدا پرّان می‌شود؛ طهارت، می‌بایدش واژ او محظوظ می‌گردد. اگر در باطن خویش از هواهای سرکش رها باشی، هیچ کار نیکوبی بر سر راه تو مانع نخواهد شد و اگر در باطن از هواهای سرکش رها باشی و به غیر از خواست پروردگار و صلاح همسایهات، هیچ طلب نکنی، از این آزادی درونی بانصیب خواهی بود. اگر دلت بر صلاح باشد، آن‌گاه هر مخلوق نزد تو آینه حیات و کتاب تعلیم مقدس خواهد بود. زیرا هیچ چیز آن قدر کوچک و پست آفریده نشده است که نتواند بازتاب احسان پروردگار باشد.

اگر در باطن نیک و پاک بودی، همه چیز را بروشند و بی‌دشواری می‌دیدی و فهم می‌کردی. دل پاک، به اندرون بہشت و دوزخ رسوخ می‌کند. هر انسانی به همانسان که در درون خویش هست بر امور ظاهری نیز حکم می‌راند. اگر در این عالم شادی‌ای یافت شود، به یقین از آن کسانی است که دلی پاک دارند. و هرجا که مصیبت و اندوهی باشد،^۱ بزودی هرچه تمامتر نزد وجودان ناپاک حاصل می‌شود. چنان که

۱۰۸ چه اندازه دوری! صحبت نیکان و نرمدان را چندان اهمیق نیست، زیرا این را همگان بالطبع خوش دارند. همه کس زندگانی آرام را خوش دارد و آنان را که چون او می‌اندیشند، دوست‌تر می‌دارد. اما قدرت بر زندگانی آسوده در میان مردمی سرسخت و لجوح و نامنضبط و آنان که با ما در تعارض‌اند، موهبته بس بزرگ و توفیق بس دلیرانه و ستودنی است.

هستند کسانی که هم با خود و هم با دیگران در صلح می‌مانند.^۱ و نیز کسانی که نه با خود در صلح‌اند و نه دیگران را مجال آسایش می‌دهند. چنین مردمی آفت خلق‌اند و بر خویشتن حتی آفتش بزرگتر. و هستند کسانی که با خود در صلح‌اند و می‌کوشند تا دیگران را به آرامش رهمنون شوند. البته در این زندگی، همه آرامش‌ما باید بر بردباری فروتنانه متکی باشد، نه بر عدم ناملایمات. آن کس که از سر شکیبایی باخبر باشد، از والاترین آرامش بهره دارد. چنین کسی، قاهر بر نفس، ارباب عالم، دوست مسیح و وارت بهشت است.

آهن با فروشدن در آتش، زنگار می‌بازد و روشن و فروزان می‌شود، انسان نیز اگر به تمامی در خدا آویزد، کاهلی از او رخت بر می‌بندد و به آفریدهای نوبدل می‌گردد.

هرگاه روح انسان رو سوی کدورت و کاهلی گذارد، حتی به خُردترین زحمتی رنجور می‌شود، و با بی‌صبری هر تسلای دنیوی را خوشامد می‌گوید. اما اگر سر در راه غلبه بر نفس نهد و دلیرانه طریق خدا را پیوید، آن‌گاه آن مشقّاتی را که پیشتر چنان گران می‌یافتد، اکنون ناچیز می‌انگارد.

باب پنجم

در بیان معرفت به نفس

نباید بیش از حد به خود اعتقاد کنیم، زیرا ما اغلب از لطف و فهم بی‌بهره‌ایم. کورسوسی نوری در ما هست اما همین را نیز با بی‌مبالاقی، آسان از کف می‌دهیم. و انگهی غالباً در نمی‌یابیم که چه اندازه نایبیناییم. اغلب کار بد می‌کنیم و بدتر آنکه بر کار خویش بهانه می‌آوریم. گه‌گاه با هوای نفسانی به حرکت می‌آییم و آن را به غلط غیرت می‌انگاریم. خطاهای ناچیز دیگران را سرزنش می‌کنیم اما از خطاهای بزرگتر خود چشم می‌پوشیم.^۱ بسی زود از رنجهایی که از دیگران به ما می‌رسد آزره‌دهندر می‌گردیم و آنها را به دل می‌گیریم، اما شدت رنجی را که از ما به آنها می‌رسد، در نظر نمی‌آوریم. آن کس که معايب خود را به تمامی و با صداقت در حساب آورد، دلیلی نمی‌یابد که با بی‌رحمی بر دیگران داوری کند.

انسان معنوی، مراقبت نفس خویش را بر هر چیز دیگر اولی می‌داند؛^۲ و آن کس که به جد و جهد سر در کار خویش دارد، به آسانی در قبال دیگران خاموشی می‌گزیند. تو هرگز اهل باطن و دیانت نخواهی شد مگر آنکه از عیبجویی دیگران دست بدباری و مراقبت احوال خود باشی. اگر سخت مشغول خداوند و نفس خویش باشی،

۱۱۲ بیرون از این چیزی بر تو اثر نخواهد کرد.^۱ آن‌گاه که به خود مشغول نیستی، در کجا به سر می‌بری؟ و آن‌گاه که خویشتن را به امور بی‌شمار مشغول داشته‌ای، اگر از نفس خود غفلت کرده باشی، تو را چه فایده رسیده است؟^۲ اگر به واقع مشتاق آرامش حقیق و وصال خداوندی، سر در کار خویش کن و باقی را فروگذار.

خود را از همه گرفتاریهای دنیا وارهان تا پیشرفت فراوان کنی؛ اما اگر هریک از امور دنیوی را قدر و قیمتی بزرگ نهی، آن به مانعی عظیم بدل خواهد شد. بگذار تا به غیر خدا و هر آنچه از او رسد، هیچ چیز در چشم تو بزرگ و خوشایند و پسندیده نباشد. همه آن چیزها را که از مخلوقات بر می‌خیزد، تسلای بیهوده بدان. روحی که عاشق خداست، هر آنچه غیر او را بی‌ارزش می‌داند. تنها خداوند جاوید و بیکران است و همه چیز را از خود سرشار می‌کند.^۳ تنها او تسلای راستین جان و سُرور دل است.

خشنوی انسان نیک حاکی از وجود نیکوی است.^۱ وجودت را آسوده نگاهدار تا همواره مسرور باشی. وجود نآسوده طاقتی فراخ دارد و در میانه همه مصائب مسرور می‌ماند، اما وجود ناپاک همواره در وحشت و دفره است.^۲ آن‌گاه که دلت تو را عتاب نمی‌کند، آسوده‌ای و فقط آن‌گاه که عملت به صلاح بوده باشد، خرسندی. بدکاران نه هرگز روی سعادت حقیق را می‌بینند و نه از آرامش درونی بهره‌مندند. زیرا پروردگار می‌گوید: بدکاران را هیچ آرامشی نیست^۳ و اگرچه آنان می‌گویند که ما آسوده‌ایم؛ هیچ بدی به ما نرسد و احمدی رَهْرَه آن ندارد که ما را یازارد، اما به ناگهان خشم خداوند، سر برخواهد کشید و همه کارهایشان بر باد و نقشه‌هایشان، بر آب خواهد شد.

آن را که عاشق حقیق خداست، خشنودی به وقت رنج، دشوار نمی‌آید. زیرا چنین رضایتی همانا خشنودی از صلیب سرورمان است.^۴ آن رضایتی که انسانها عطا می‌کنند و می‌ستانند، عمری کوتاه دارد و ملازم رنج است. مردان نیک، رضایت خود را در ضمیر خویشتن می‌یابند نه در زبان خلائق. زیرا سُرور قدیسان از جانب خدا و در

۱. قرنتیان دوم، ۱:۱۲. ۲. یوحنا اول، ۳:۲۱. ۳. اشیاع، ۲۲:۴۸. ۴. رومیان، ۳:۵ و غلاطیان، ۱۴:۵.

۱. قرنتیان اول، ۲:۴. ۲. مرقس، ۸:۲۶. ۳. ارمیا، ۲۴:۲۲.

خداست و ایشان همانا به حقیقت است که مسرور می‌گردد.^۱ آن کس که مشتاق خشنودی راستین و پاینده است، خشنودی دنیوی را به هیچ می‌انگارد، و آن کس که در مقنای خرسندي دنیوی است، یا کسی که در دل از آن بیزاری نمی‌جوید، آشکار است که چندان دل در گرو خشنودی ملکوتی ندارد. آسایش عظیم دل کسی راست که دلوایس مدح و ذم نباشد.

انسانی که وجودان پاک دارد، به آسانی در رضایت خاطر می‌آساید و آرام است. نه ستایش بر پرهیزگاری ات می‌افزاید و نه نکوهش از آن می‌کاهد. تو همان که هستی، می‌مانی و در چشم خدا بزرگتر از آنچه هستی محسوب نتوانی شد. اگر مراقب احوال درون خویش باشی، آنچه را دیگران از تو می‌گویند، به دل نخواهی گرفت؛ زیرا در آن حال که انسان به صورت ظاهر تو نظر دارد، خداوند اندرون دلت را می‌نگرد. انسان اعمالت را نظاره می‌کند، اما خدا نیات تو را. نشانه روح خاضع آن است که همواره نیکی می‌کند و خود را بزرگ نمی‌پندرد. بی‌رغبتی به تسلی رسانیده از جانب مخلوقات، نشانه پاکی عظیم و ایمان درون است. اگر کسی به غیر از شهادت خویشتن، هیچ [گواهی] طلب نکند، حاکی از این است که یکسره بر خدا توکل دارد. زیرا چنان که پولس قدیس می‌گوید، نه آن کس که خویشتن را می‌ستاید، بل آن کس که سوده خداست، مقبول واقع می‌شود.^۲ در باطن برای خدا زیستن، و در قید دلبستگی‌های دنیوی نبودن، این همانا حال شایسته مردان خداست.

باب هفتم

در بیان عشق به عیسی بیش از هر چیز دیگر

سعادتند آن کسی که عشق به عیسی را می‌شناشد و محض خاطر او از خویشتن بیزاری می‌جوید. تو را باید که بهر عشق او، دست از هر عشق دیگر بشویی، زیرا عیسی دوست می‌دارد که او را به تنها ی و برتر از همه چیز عاشق باشند. عشق به مخلوقات، فریبینه و ناپایاست؛ عشق عیسی وفا می‌کند و بقا دارد. آن کس که در مخلوق آویزد، با سقوط او بر خاک می‌افتد؛ اما کسی که بر عیسی تکیه دارد، تا ابد پا بر جا خواهد ماند. پس او را عاشق باش و دوستی اش را از کف مده؛ زیرا آن هنگام که همه کس تو را وامی نهند، او رهایت نخواهد کرد و در آخر کار، به نابودی ات رضا نخواهد داد؛ مطلوب تو باشد یا نباشد، در پایان کاز تو را چاره جز جدایی از دیگران نیست.

هم در حیات و هم در مرگ، سخت در عیسی بیاویز و خود را به خوش عهدی او بسپار زیرا آن هنگام که همه کس عاجز از یاری توست، تنها او می‌تواند دستگیرت شود. محبوب تو بر چنان طبعی است که عشقت را با دیگری شریک نمی‌تواند شد؛ دوست می‌دارد که دل تو تنها از آن او باشد و آنجا بسان پادشاهی بر اریکه خویش سلطنت کند. اگر بتوانی دل خویش از همه آفریده‌ها تهی گردانی، عیسی با مسرت هم خانه‌ات خواهد شد.^۱ هر اعتقادی که به عوض عیسی، بر خلائق گئی،

باب هشتم
در بیان اُنس با عیسی

آن‌گاه که عیسی با ماست، همه چیز بر وفق مراد است و هیچ چیز دشوار در نظر نمی‌آید. اما در غیبت او، همه چیز صعب است. آن‌گاه که عیسی با دل [ما] هم‌سخن نمی‌شود، همه تسلّهای دیگر بیهوده است. اما اگر عیسی حتی یک کلمه بر زبان آورد، آرامشی عظیم بر ما می‌رسد. آیا آن هنگام که مارتا، مریم مجده‌لیه را ندا داد که سرورمان آمده و تو را می‌خواند،^۱ او در دم از عزاکده‌اش بیرون نشد؟ زمینه آن ساعت فرخنده که عیسی ما را از اشکها به سوی شادمانی روح، فراخواند! در فراق عیسی، دلت چه تفتیده و سخت است! چه سفیه و پوچی اگر غیر عیسی در تمنای چیزی باشی! هر آینه، این تو را لطمهدی بزرگتر از فقدان همه دنیاست!

اگر عیسی نباشد، دنیا تو را چه ارزانی می‌تواند داشت؟ در هجر عیسی به سرکردن، همانا جانسوزترین دوزخه‌است؛ اما بودن با او، چشیدن طعم شیرین بهشت است. اگر عیسی با تو باشد، هیچ دشمنی نمی‌تواند آزارت رساند. هر کس به وصال عیسی نایل آید، گنجی شایگان یافته است و خیری که از همه خیرها برتر است. آن کس که او را از کف دهد، هر آینه خسروانی عظیم بر او می‌رود که از همه دنیا

۱۱۶ یکسره بر باد می‌رود. بر آن نی که به بادی در جنبش می‌افتد، اعتقاد و تکیه ممکن^۲ زیرا تن سراسر چون گیاه است و شکوهش بسان گل گیاه، بر خاک می‌شود.^۲

اگر فقط به صورت ظاهر مردم نظر داشته باشی، زود گمراه خواهی شد؛ زیرا اگر طالب آن باشی که از دیگران تو را تسلّیم یا سودی رسد، اغلب در خسران می‌افقی. اگر در همه چیز، عیسی را طلب کنی، به یقین او را خواهی یافت. و اگر خوبی‌شن را طلب کنی، قطعاً به آن خواهی رسید اما به بهای نابودی‌ات. زیرا کسی که طالب عیسی نیست، بیش از همه دنیا و جملگی دشمنانش، خود را آسیب می‌رساند.

رسد، وی در همه امور قوت دارد؛ اما آنگاه که این فیض از او رخت
بریندد، در فلاکت و سستی وامی ماند و خود را رهاشده در میانه
مکافات و عذاب می‌باید. هرگاه بر تو چنین زَوَّد، نالمید و دلسرد مشو،
بلکه با شکیبایی خواست خداوند را رضا ده و برای خشنودی مسیح،
آنچه را بر تو می‌رود، تاب آور؛ زیرا هر زمستان را بهاری در پی آید.
هر شبی روز شود و طوفان به هوایی دلپذیر انجامد.^۱

۱۱۸ افرونتر است. بینوادرین مردمان، آن کسی است که در هجر عیسی
می‌زید، و توانگرترین ایشان کسی که مورد عنایت اوست.
دانستن شیوه هم‌سخنی با عیسی، هنری بس بزرگ است و دانستن
شیوه نگاه داشتنش همانا حکمت است. اگر فروتن باشی و اهل آرامش،
عیسی با تو درنگ خواهد کرد. اما اگر رو به سوی امور دنیوی بگردانی،
عیسی را زود از پیش خود دور خواهی ساخت و از لطف او محروم
خواهی شد. و اگر از خود دورش سازی و او را دربازی، نزد چه کس
پناه توافق جست و دوستی که را طلب توافق کرد؟ در فراق یاری ندیم،
زنگی به شادی سپری نتوافق کرد و اگر عیسی بهترین دوست تو
نشاشد، به تنهایی و اندوه گران دچار خواهی شد؛ بدین سان ابلهی است
که به غیر او تکیه کنیم یا شادمان شویم. تو را عداوت همه دنیا بهتر از
آنکه عیسی را رنجه سازی. پس عیسی را پیش و بیش از همه دوستان
محبوب دوست بدار.

همه خلق را محض خاطر عیسی دوست بدار، اما عیسی را بهر
خودش. تنها عیسی مسیح سزاوار عشق خاص است، زیرا تنها او
بهترین و وفادارترین یاران است. در او و محض خاطر او، دوست و
دشمن را به یکسان دوست بدار و در پیشگاهش برای همه ایشان دست
به دعا بردار، باشد که همه بتوانند او را بشناسند و عاشق شوند. دست
از این آرزو بدار که متعلق ستایش یا مهربانی خاص باشی، زیرا این تنها
به خدا تعلق می‌گیرد که احدی شبیه او نیست. مخواه که قلب هیچ کس
یکسره از آن تو باشد و نیز خویشتن را به تمامی تسلیم عشق احدی
مکن؛ بلکه بگذار تا در تو و جملگی انسانهای نیکو، عیسی پاینده باشد.
پاک و آزاده باش و از همه آفریده‌ها فارغ شو. اگر شوق آزادی در
سر داری، دلی پاک و بی‌غش به خدا پیشکش کن تا ببینی که سرورمان
چه اندازه لطف دارد. اگر فیض او تو را مشوق و هادی نشود، هرگز به
این آزادی نایل نخواهی شد؛ اما تا دل از غیر او بُرکتی و دست از
یادشان بداری، به وصال تنها او توانی رسید. هرگاه کسی را فیض خدا

صبورانه رضا داد که کشیش اعظم خداوند، سیکستوس^۱ را که بسیار دوستش می‌داشت، از او جدا کنند. بدین‌سان، به مدد عشق خالق، بر عشق به آدمی غالب آمد و اراده خداوند را بر همه تسلّاهای آدمیان برتری داد. تو را نیز بایسته است که برای عشق خداوند، حتی از یارانیس و محبوب خویش چشم بپوشی. و هرگاه دوستی تو را ترک گفت، غم مخوری، که در آخر کار همه ما را از یکدیگر جدایی باید.

مرد را باید که پیش از آموختن استیلای تمام بر خویشتن و عطف عنان همه عشقش به سوی خداوند، مجاهدهای طویل و سخت را در باطن از سر بگذراند. کسی که به خود تکیه دارد، اغلب به اتکا بر تسلّاهای آدمیان نیز رو می‌کند. اما عاشق راستین مسیح و سالک شائق طریق پارسایی، به این چیزها توسل نمی‌جوید و نیز به جستجوی لذایذ حسّی برغمی آید، بل دوست‌تر می‌دارد که محض خاطر مسیح، ابتلاءات بزرگ و مشقت طاقت‌فرسا را تاب آورد.

آن‌گاه که خدا تسلّای روحانی عطاوت می‌کند، آن را با دلی شاکر بستان؛ اما به خاطر بسیار که عطیه رایگان خداوند است، نه اُنکه از شایستگی خودت برآمده باشد. مغوره باش و نه سرمست سرور و نه واجد جسارت ابلهانه؛ بلکه، با این عطیه خضوعت هرچه افزون‌تر گردد و در همه کارهایت حزم و احتیاط بیشتر کن، زیرا این ساعت بگذرد و وسوسه در پی آید. هرگاه عافیت از تو بازستانتد، زود نالامید مشو و خاضعانه و صبورانه چشم به راه اراده خدا باش؛ زیرا خدا می‌تواند تو را تسلّای حق سرشارتر از پیش باز دهد. این نزد آنان که به شیوه‌های خدا آشنا‌اند، امری تازه و غریب نیست، زیرا قدیسان بزرگ و پیغمبران قدیم، اغلب به این تحولات دچار آمدند.

باب نهم

در بیان فقدان هر تسلی

وقتی از تسلّای خداوند بهره‌مند باشیم، چشم‌پوشی از تسلّای آدمیان دشوار نیست. اما کاری بس بزرگ است که بتوانیم از هر تسلّایی، انسانی یا الوهی، چشم‌پوشیم و محض خاطر خدا راغبانه دلی فسرده و ویران را تاب آوریم، درحالی که نه در هیچ چیز طالب منفعت خود باشیم و نه شایستگی و لیاقت خود را در نظر آوریم. آیا آن سُرور و عشق که به هنگام دریافت فیض پرورده‌گار، تو را از خود سرشار می‌سازد، گواه پارسایی است؟ به یقین همه کس در تنّای آن است؛ زیرا انسان سوار بر مرکب لطف خدا، آسان و هموار سیر می‌تواند کرد. آیا مایه شگفتی است که وقتی قادر مطلق او را راه می‌برد و برترین هدایتگران، راهش می‌غاید، به خستگی دچار نیاید؟^۲

ما همواره از تسلی شادمان می‌شویم و تنها به دشواری می‌توان حبّ ذات را از انسان بیرون کرد. شهید مقدس لارنس^۳، در ماجرایی که برای او با کشیشیش پیش آمد بر دنیا فایق شد زیرا همه آنچه را که در عالم سُرورآفرین می‌نمود، به تحریر نظر کرد. محض خاطر عشق مسیح،

۱. سیکستوس دوم که از ۲۵۷ تا ۲۵۸ (سال وفاتش) پاپ بود، به شهادت رسید و مورد احترام فراوان است.

۲. سفر تئنه، ۱:۲۰. ۳. Laurence، شماس و شهید رومی (متوفی ۲۵۸ م.) که یکی از محترمترین شهدای کلیسای کاتولیک است.

داود در آن حال که از فیض بره داشت، روزی بانگ برآورد، به وقت کامیابی گفتم که هرگز ناکام خواهم شد،^۱ اما از تعبیره باطنی اش به هنگامی که فیض از او منقطع گشت، سخن می‌گوید و در ادامه چنین می‌آورد، تو روی از من بگرداندی و من در مشقت افتادم. با این‌همه در گرفتاری خویش، نومید نمی‌شود و با لحاح افونتر نزد خدا دست به دعا بر می‌دارد و می‌گوید، نزد تو ای پروردگار ضجه می‌زنم و در پیشگاه خدایم لابه می‌کنم. عاقبت دعا یش مستجاب شد و این‌چنین گواهی می‌دهد که صدایش را شنیدند، پروردگار صدای مرا شنید و بر من رحم آورد؛ پروردگار یاور من شده است. اما چگونه؟ گفت، که تو ماتم مرا به شادی بدل کرده‌ای و مرا در سرور پوشانده‌ای. اگر این حال قدیسان بزرگ باشد، بر ما بینوایان و ضعیفان روا نیست که اگر چندی شورمندی و چندی دلسرد، دچار نومیدی شویم. روح القدس، چنان‌که مصلحت می‌داند، می‌آید و می‌رود؛ از همین روزت که ایوب پرهیزگار می‌گوید، [خدایا] تو بامداد به دیدار انسان می‌آیی و آنگه به ناگهان تأدیش می‌کنی.^۲

پس به غیر از رحمت بیکران تنها خداوند و امید به لطف آسمانی اش، بر چه چیز می‌توانم امید بندم و توکل کنم؟^۳ زیرا نه بهره‌مندی من از مصاحبت مردان صالح یا برادران مؤمن، یا دوستان وفادار و نه کتابهای مقدس، رسالات زیبا و یا آواز و سرودهای دلکش، آن‌گاه که فیض [پروردگار] به فراموشی ام سپرده و مرا به بینوایی ام وانهاده باشد، هیچ‌یک دستگیر و تسلی بخشن من نمی‌تواند شد. در چنین اوقاتی، هیچ علاجی بهتر از شکیبایی و تسليم به اراده پروردگار نیست.

هرگز کسی را ندیده‌ام که، هرقدر هم دیندار و مخلص، گه‌گاه انقطاع فیض را نیاز موده و یا کاهش ایمان را حس نکرده باشد. تاکنون هیچ قدیسی نبوده است که با وجود برخورداری از جذبه و اشراق شدید،

دیر یا زود به ابتلا دچار نیامده باشد. زیرا آن کس که محض خاطر ۱۲۳ خداوند، به مصائبی دچار نیامده باشد، شایسته مراقبه عالی نیست. هر آینه، ابتلای سابق، غالباً نشانه عاقیت لاحق است. زیرا کسانی را وعده آسایش آسمانی داده‌اند که به مصائب و ابتلائات گرفتار آمده باشند. خداوند می‌گوید، آن کس را که پیروز شود، رخصت خواهم داد تا از درخت حیات تناول کند.^۱

موهبت تسلای الوهی به انسان عطا می‌شود تا در تحمل ناملایات، قویتر گردد؛ و آن‌گاه ابتلا در پی آید تا او به پارسایی خویش غرّه نشود. شیطان هرگز به خواب فرونگی رود و تن گوشی نیز هنوز از میان برخاسته؛ پس هرگز از تدارک خویش برای نبرد با دشمنان که پیوسته در کارزار و از هر سو در کمین تو هستند، بازنایست.

۱. مکافنه یوحنا، ۷:۲. درختی در بهشت که میوه‌اش عمر جاوید عطا می‌کند و همراه با درخت معرفت نیک و بد، بر آدم ممنوع شده بود. — ۳.

۱. مزمیر، ۶:۳۰. ۲. ایوب، ۷:۱۸. ۳. مزمیر، ۱۰:۵۱.

باب دهم

در بیان شکرانه لطف پروردگار

حال که برای کار و تلاش زاده شده‌ای، از چه روی در پی فراغت؟ خویشن را نه به عافیت که به شکنیابی بسیار و نه به لذت که به کشیدن صلیب بر دوش. چه کسی از اهل عالم شادمانه سلوت و سرور معنوی را نمی‌ستاند اگر به حفظ آن مطمئن می‌بود؟ زیرا آسایش معنوی از همه خوشی‌های دنیوی و لذایذ جسمانی برتر است. جملگی لذایذ دنیا، یا بیهوده‌اند و یا ناپستنیده؛ تنها خوشی‌های معنوی است که خواشیدند و شرافتمدانه‌اند، زیرا از پارسایی برمی‌خیزند و از سوی خدا بر پاکدلان القا می‌شوند. اما هیچ‌کس به دلخواه خود از این تسلالهای آسمانی بهرمند نمی‌گردد، زیرا غیبت و سوشه‌ها بندرت طولانی می‌شود. آزادی روحی کاذب و اعتقادی حذو حصر بر خویشن، موانعی عظیم بر سر راه مکاشفات آسمانی است. خدا در اعطای موهبت آسایش به ما سخاوت می‌ورزد؛ اما انسان با تن زدن از تلافی همه اینها با شکرگزاری، بسیار بد می‌کند. به همین سبب است که موهبت‌های لطف او به آسمانی در ما جاری نمی‌شود، زیرا نسبت به مُعطی [موهبت‌ها] ناسپاسیم و آنها را به منبع و سرچشمه‌شان بر نمی‌گردانیم. خدا همواره فیض خود را شامل حال شاکرین می‌کند، اما آنچه را نصیب اهل تواضع می‌گردداند، از متکبرین دریغ می‌دارد.

من آن تسلالی را که از توبه محروم سازد، طالب نیستم و نیز

آرزوی آن مراقبه‌ای که به غرورم کشاند، در سر ندارم. زیرا هر آنچه عالی باشد، [لزوماً] مقدس نیست؛ و نه هر چه دلپذیر باشد، نیکوست؛ نه هر اشتیاق بی‌غش و نه هر آنچه محبوب ماست، پستنیده خدا. شادمانه پذیرای آن فیض ام که مرا بیش از پیش فروتن سازد و هم حرمتگزارتر و مهیاتر برای ترک نفس. زیرا آن کس که با موهبت لطف تعلیم یافته و به انقطاع آن تأدیب شده باشد، زهره آن ندارد که هیچ خیری را به خود نسبت دهد، بلکه اذعان می‌کند که بینوا و عاری از پارسایی است. آنچه را از آن خداست، به خدا واگذار^۱ و آنچه را از آن توست، به خود نسبت ده؛ یعنی آنکه خدا را به خاطر لطفش سپاس گوی، و اقرار کن که تقصیر و کیفر گناه، تنها از آن توست.

همواره خود را در پستترین موضع مقام ده،^۲ تا که تو را به بالاترین مقام پاداش دهند؛ زیرا که بالاترین جایگاه به پستترین جایگاه بازبسته است. قَیسانی در چشم خدا بالاترین مقام را دارند که در چشم خویشن پستترین جایگاه را داشته باشند؛ و هر قدر که شکوه و جلالشان بیشتر باشد، روح ایشان خاضعت است. در حالی که از حقیقت و عظمت آسمانی سرشارند، شوق به تکبّر ندارند. در حالی که بر خدا تکیه و در او ریشه دارند، نمی‌توانند به خود غرّه شوند. همه نیکی‌ها را به خدا منسوب می‌دارند؛ بجز آن شکوهی که فقط از جانب خدا رسد، از یکدیگر هیچ شکوهی نمی‌جوینند.^۳ بیش از همه مشتاق آن‌اند و پیوسته می‌کوشند که در خود و در همه قدیسان، خداوند را بستایند.

کوچکترین نعمت را شاکر باش تا لایق دریافت نعمت بزرگتر شوی. کوچکترین موهبت‌ها را کمتر از بزرگترین نعمات، ارج مگذار و الطاف ساده را بسان عنایات خاص گرامی دار. اگر شأن و منزلت

^۱. متی، ۲۲:۲۱. ^۲. لوقا، ۱۰:۱۴. ^۳. یوحنا، ۵:۴۴.

معطی [موهبت‌ها] را در یاد بسپاری، هیچ عطیه‌ای کوچک و ناچیز
خواهد بُود زیرا آنچه از جانب پروردگار اعلیٰ عطا می‌گردد، هرگز
بی ارزش نمی‌تواند بود. حتی آن کیفر و رنج را که به مكافات دهد،
شادمانه پذیر، زیرا هر آنچه او بخواهد که بر ما رَوَد، هسواره بُهم
رسنگاری ماست. به آن کس که مشتاق حفظ فیض خداست، بگو که
فیض رسیده را شاکر باشد و به وقت انقطاع آن، صبوری کند. او را بگو
که برای بازگشت آن فیض دست به دعا بردارد و اهل حزم و خضوع
باشد تا دیگر بار آن را درنیازد.

باب یازدهم

در بیان اندک عاشقانِ صلیب عیسی

در میان پیروان عیسی، چه بسیارند کسانی که پادشاهی اش را در آسمان
دوست می‌دارند، و چه اندک کسانی که صلیب او را تاب آورند.^۱ از
پیروان او بسیاری طالب عافیت‌اند، و معدودی کسان طالب رنج.
بسیاری را می‌یابد که در ضیافت او شرکت کنند، اما معدودی را که در
روزه‌داری اش شریک شوند. همه مشتاق آن اند که با او شادی کنند، اما
معدودی کسان که محض خاطرشن راغب رنج باشند. بسیاری او را تا
تقسیم نان در بی می‌روند اما اندک اند کسانی که او را تا درکشیدن جام
مصیبتش همراهی کنند.^۲ بسیاری زبان به ستایش معجزاتش
می‌گشایند، اما معدودی به هنگام خواری او بر سر صلیب، به او تأسی
می‌کنند. بسیاری عیسی را تا بدان هنگام که برایشان مشقّت نرسیده،
دوست می‌دارند. بسیاری تا بدان هنگام که از او تسلاّمی می‌ستانند،
تمجید و تکریش می‌کنند. اما اگر عیسی آنان را از خود محروم سازد، به
گلایه و آزردگی تمام عیار درمی‌افتد.

۱. لوقا، ۱۴:۲۷. ۲. تقسیم نان و نوشیدن شراب در آین عشای ربانی صورت می‌پذیرد
که با استناد به قول مسیح در شام آخر، نان و شراب همانا گوشت و خون اوست که در
این مراسم تبدل جوهری می‌یابد. نگارنده اولی را کنایه از لذت و پاداش دوستی مسیح و
دومی را کنایه از رنج و مصائب او آورده است زیرا شراب خون و خون، مصیبت را تداعی
می‌کند. — ۳.

آنان که عیسی را محض خاطر خودش عاشق‌اند، نه بهر عافیت خویش، در میانه هر ابتلا و تشویش دل نیز او را کمتر از هنگام بزرگترین سُورها، تنا نمی‌گویند. و اگر او هرگز نمی‌خواست که ایشان را آسودگی عطا کند، باز همچنان پیوسته تنا و سپاسش می‌گفتند.

عشق خالصانه به عیسی که از هر شائبه مصلحت‌اندیشی و خودپسندی، دور باشد، چه اندازه پُر قدرت است! آیا آنان که همواره در طلب عافیت خویش‌اند، جملگی پول‌پرستانی نیستند؟ آیا از این توجهی که پیوسته به سود و منفعت خویش مبذول می‌دارند، عیان نمی‌گردد که ایشان نه عاشق مسیح که به خویشن عاشق‌اند؟ کجاست آن کسی که با طیب‌خاطر خدای را بی‌طبع پاداش خدمت کند؟

بندرت کسی چنان معنوی است که حُبّ ذات را به تمامی از خود به در گُدد. کیست که بتواند کسی را نشان دهد که به حقیقت روحی فقیر داشته باشد و از مخلوقات دوری تمام گزیند؟ ارزش بی‌همتای او از همه چیزهای روی زمین فرونتر است. اگر کسی همه دارایی خویش را بذل کرده باشد، کار ناچیزی کرده است. و اگر توبه‌ای سخت را از سر گذرانده باشد، این هم چندان قیمتی ندارد. و اگر همه معارف را تحصیل کرده باشد، هنوز از مقصود خویش دور است. و اگر صاحب تقوایی عظیم و اخلاقی بس پرشور باشد، هنوز از بسی چیزها بی‌هره است، خاصه آن یک چیز که برای او ضرور است. و آن چیست؟ آن است که خود و همه چیزهای دیگر را ترک گوید، خویشن را یکسره منکر شود و هیچ اثری از حُبّ ذات در او غاند. و آن گاه که همه آنچه را بر او تکلیف شده، به انجام رسانید، چنین احساس کند که هیچ نکرده است. بگذار تا آنچه را که چه بسا دیگران بزرگ می‌دانند، او بزرگ نپندرد، و صادقانه معرف شود که بنده‌ای بی‌فایده است. زیرا در کلام

۱۲۹ خود حق چنین آمده است: آن گاه که به انجام همه آنچه بدان امر شده‌اید، نایل آمدید، بگویید «ما خدمتگزارانی بی‌فایده‌ایم.»^۱ آن گاه چنین کسی را می‌توان بحق واجد روحی فقیر و برهنه دانست، که هصدان با پیغمبر خدا می‌گویید: من تنها و تهیده‌ستم.^۲ با این حال، هیچ‌کس غنی‌تر و قدرتمندتر و آزادتر از کسی نیست که بتواند از خود و همه چیز دیگر چشم بپوشد و خویشن را در پایین‌ترین مقام جای دهد.

عیسی را پیروی کن^۱ و به سوی حیات ابدی رهسپار شو.^۲ مسیح پیش ۱۳۱ از تو صلیب بر دوش، راهی شده است.^۳ به خاطر تو بر صلیب جان سپرد تا تو نیز بتوانی صلیب خویش بر دوش کشی و بخواهی که همراه او بر صلیب جان بسپاری. زیرا با او که بیرونی، زندگی ات نیز با او خواهد بود.^۴ و شریک رنجهاش اگر باشی، از جلالش نیز بهره خواهی داشت. بین که چطور همه چیز به صلیب قوام دارد و به مرگ بر سر آن بازبسته است. بجز طریق صلیب و انکار نفس هر روزی، طریق به سوی حیات و آرامش باطن حقیق یافت نمی شود. هر کجا که خواهی برو و هرچه که خواهی بجوی؛ نه در بالا طریق عالی تر از طریق صلیب مقدس خواهی یافت و نه در پایین طریق امتر از آن. اگر همه چیز را برو وفق عقاید و آرزوهای خویش بیارایی و سامان دهی، باز هم، بخواهی یا نخواهی، رنجی خواهد بود که باید آن را تاب آوری؛ بدینسان همواره صلیب را می یابی. زیرا یا به درد تن دچار می آیی و یا از عذاب ضمیر و جان رنج می بری.

گه گاه خدا از تو دوری می کند؛ گاه از همسایهات تو را رنجی می رسد، و گرانتر از اینها آن است که غالباً خود بر خویشتن سنگین می آیی. هیچ علاجی و تسلایی نمی تواند تو را آسایش و رهایی به ارمغان آورد و باید که تا وقتی خدا می خواهد، آن را تاب آوری. زیرا خواست خداوند آن است که بیاموزی چگونه بی هیچ تسلایی، مصائب را طاقت آوری، تا بتوانی خود را یکسره تسلیم خدا کنی و از رهگذر محنت، خضوعت افزون شود. هیچ کس مانند کسی که باید، به همان سان که مسیح دچار رنج شد، رنج ببرد مصائب مسیح را در اعماق جان خویش عمیقاً احساس نمی کند. صلیب همواره آماده است و همه جا تو را انتظار می کشد. به هر جا که بگریزی، از آن راه گریزت نیست؛ زیرا

باب دوازدهم

در بیان شاهراه صلیب مقدس

خود را انکار کنید، صلیب خویش بر دوش گیرید و مرا پیروی کنید.^۱ این قول عیسی بر بسیاری مردم دشوار می غاید. اما شنیدن نفرین او چه اندازه دشوارتر خواهد بود، ای ملعونین، از من دور شوید و در آتش ابدی فروافتد.^۲ زیرا آنان که اکنون با شادمانی پیام صلیب^۳ را می شنوند و به آن گردن اطاعت می نهند، از شنیدن حکم لعنت ابدی، بر خود نخواهند لرزید. آن گاه که سرورمان بر مستند قضاوت ظاهر شود، نشان صلیب بر آسمانها پدیدار خواهد شد. آن روز جملگی خدمتگزاران صلیب، که طی حیات خویش به مسیح مصلوب تشبیه جسته اند^۴، با ضمیری مطمئن در پیشگاه او که قاضی ایشان است، حاضر می شوند.

پس از بر دوش گرفتن صلیب، چه وحشتی در دل داری، در حالی که این همانا طریق رسیدن به ملکوت است؟ رستگاری در صلیب است؛ زندگی در صلیب است؛ در صلیب می توان از شر دشمنان اینم بود؛ فیضان حلاوت ملکوت در صلیب است؛ قوت نفس در گرو صلیب است؛ سُرور جان در صلیب است؛ کمال پارسايی در صلیب است؛ کمال تقدس در صلیب است. بجز در صلیب، نه روح به رستگاری می رسد و نه امیدی به حیات جاوید می توان داشت. پس صلیب را بر دوش گیر و

^۱. متی، ۱۶:۲۴. ^۲. همان، ۲۵:۴۶. ^۳. یوحنا، ۱۹:۱۷. ^۴. رومیان، ۸:۶.

^۱. متی، ۱۶:۲۴. ^۲. همان، ۲۵:۴۱. ^۳. فرتیان اول، ۱:۱۸. ^۴. رومیان، ۸:۲۹.

تسلی نمی‌ماند زیرا در می‌باید که، فایده بزرگ از تحمل صلیبیش حاصل می‌شود. زیرا هرگاه آن را با رضایت بر دوش کشد، همه سنگینی‌اش به امید به تسلای خداوند بدل می‌گردد. و هرچه تن بیشتر مغلوب رنج گردد، روح به مدد فیض باطن، قوت افزونتری می‌باید. گاهی شوق تحمل مشقت محض خاطر پیروی از صلیب مسیح، چنان تسلایش می‌دهد که خود نمی‌خواهد بدون اندوه و عذاب سر کند.^۱ زیرا می‌داند که هرچه بیشتر بتواند به خاطر مسیح در عذاب افتاد، در چشم خدا مقبول‌تر خواهد بود. این شوق از قوت خود انسان برگنی خیزد؛ بلکه به لطف مسیح است که توان ایجاد چنین حالات شگرف را در کالبد ضعیف آدمی دارد و آنها را محقق می‌سازد. بدین‌سان آدمی به مدد شور روحانی، دلیرانه با چیزی دیدار می‌کند و نزد عشق می‌بازد که طبیعت [او] از آن می‌هرسد و [با] دارد.

آدمی بر حسب طبعش نیست که به تحمل صلیب می‌کند، دوستش می‌دارد، تن را تأدیب می‌کند و آن را تحت سلطه می‌آورد^۲؛ و نیز از افتخارات چشم می‌پوشد، به میل خویش تن به اهانتها می‌سپارد، در خود به تحریر نظر می‌کند و مذمت [دیگران] را پذیرا می‌شود، هر مشقت و خسروانی را تاب می‌آورد، و در این دنیا طالب هیچ‌گونه کامیابی نیست. حال اگر به قوت خود تکیه کنی، به تحصیل هیچ‌یک از این [خصوصیات] قادر نخواهی شد. اما با توکل به پروردگار، تو را قوت از آسمان می‌رسد و آن‌گاه دنیا و تن گوشته، مطیع ارادهات می‌شوند. و اگر سلاح ایمان در دست و نشان صلیب مسیح بر خود داری، از دشمنت شیطان نیز بیمی به دل راه نخواهی داد.

اینک بسان خدمتگزار نیک و مؤمن مسیح، دلیرانه عزم خویش جزم کن که صلیب سرورت را که از سر محبت به تو مصلوب شد، بر

۱۳۲ به هر جا که رُوی، خویشن را با خود می‌بری و همواره خود را می‌بایبی. بالا و پایین را بنگر، درون و برون خویش را، و همه جا صلیب را خواهی یافت. حال اگر کسب آرامش باطنی و تاج ابدی را آرزو داری، تو را همه جا صبوری بایسته است.

اگر صلیب را با رغبت بر دوش کشی، تو را با خود می‌برد و به مقصدی که می‌خواهی، به آنجا که دیگر هیچ محتق نیست، راهبر می‌شود؛ اما البته آن مقصد در این حیات نیست. حال اگر با بی‌رغبتی صلیب را حمل کنی، آن را به باری بدل می‌سازی و خود را گرانبارتر می‌کنی؛ اما تو از حمل آن ناگزیری. اگر صلیبی را بر زمین گذاری، به یقین صلیب دیگری خواهی یافت که چه بسا گرانتر باشد.

آیا در اندیشه فرار از چیزی هستی که هیچ انسان فانی به گریز از آن قادر نبوده است؟ از میان قدیسان، کدام‌شان بی‌صلیب و بی‌مصلیب، زندگی به سر برده؟ حتی سرور ما عیسی مسیح، تا هنگامی که زنده بود، هرگز بی‌درد و رنج سر نکرد. او می‌گفت، مسیح را باید که رنج برد و دوباره از میان مردگان برخیزد و آن‌گاه به عزّت و جلال خویش واصل گردد. پس از چه سبب طریق غیر از این شاهراه باشکوه صلیب مقدس می‌جویی؟ حیات مسیح سراسر صلیب بود و شهادت؛ و حال تو در بی‌آسایش و التذاذ خویشتنی؟

اگر غیر از تحمل مصائب، چیز دیگری طلب کنی، سخت در اشتباہی زیرا این حیات فانی سراسر آکنده از مشقت است^۲ و همه جا نشانی از صلیب به چشم می‌خورد. آدمی هر قدر که در حیات معنوی پیشتر رود، صلیبها را بیشتر و سنگین‌تر خواهد یافت، زیرا عشق روزافرونش به خداوند، رنجهای این غربت خاکی‌اش را تلختر می‌سازد.

البته آن کس که به طرق بسیار در رنج می‌افتد، بی‌هیچ تسکین و

۱. قرنیان دوم، ۹:۱۰. ۲. قرنیان اول، ۲۷:۹.

۱. لوقا، ۱:۲۶. ۲. ایوب، ۱:۲۴.

دوش کشی. آماده باش تا در این دزه اشکها، بسیاری بلایا و موانع را تاب آوری. زیرا هر جا که باشی، همین سرشت توست و در هر جا که خود را پنهان کنی، با آن [بلایا] روبه رو خواهی شد. جز این نی تواند باشد؛ و آفات و غمها را نه علاجی یافته می شود، نه راه گریزی؛ باید که با آنها شکیبایی ورزی. اگر می خواهی که دوست سرورت باشی و در همه چیز با او شریک شوی، عاشقانه از جامش بنوش.^۱ تسلی را به خدا واگذار، تا هر آنچه می خواهد، همان کند. اما خویشن را به تحمل مصائب مشغول دار و آنها را برتر از همه عافیتها بدان، زیرا رنجهای این زمان، در قیاس با شکوه و جلالی که نصیب ما خواهد شد، هیچ است^۲، حتی اگر تو به تنهایی مجبور به تحمل همه آنها باشی.

هرگاه به جایی رسی که محض خاطر مسیح، مشقات در نظرت شیرین و مقبول باشد، آن گاه همه چیز بر وفق مراد تو خواهد بود، زیرا بهشت را بر روی زمین یافتدای. اما تا به آن هنگام که رنج بر تو عذاب آور است و می خواهی از آن بگریزی، همه چیز بر تو ناگوار است زیرا مشقتی که برای گریز از آن تقلّا می کنی، همه جا در پی تو خواهد آمد.

اگر — چنان که تو را بایسته است — برای رنج بردن و مُردن، دل خود را محکم کنی، همه کارهایت بهتر خواهد شد و به آرامش خواهی رسید. زیرا حتی اگر بسان پولس قدیس، تورات‌به آسمان سوم بالا برند،^۳ این موجب نی شود که دیگر به بلهای دچار نیایی. چرا که عیسی می‌گوید: به او نشان خواهم داد که محض خاطر نام من، در چه رنجهای عظیمی باید درافتند.^۴ حال اگر می خواهی که عیسی را عاشق باشی و تا ابد خدمتش گزاری، آماده رنج باش.

ای کاش شایسته آن بودی که بهر نام عیسی، به محنت دچار آیی! در آن حال چه شکوه عظیم و پایندهای از آن تو می گشت! چه سُرور

عظیمی در دل قدیسان خدا می افتاد! دوستانت چه پاک و مهدهای می شدند! زیرا همگان شکیبایی را می ستایند، هرچند که اندکی از ایشان رنج را تن در می دهند. حال که بسیاری مردم از برای اغراض دنسی دنی رنجهای بزرگتری را بر خود هموار می کنند، حق آن است که تو از برای مسیح، به اندکی رنج دچار آیی.

این را یقین داشته باش که زندگانی تو به ناچار روی در مُردن دارد. و آدمی هرچه تمامتر از خود بیرون، برای خدا بیشتر زندگی خواهد کرد.^۱ هیچ کس سزاوار فهم امور آسمانی نیست، مگر آن کس که محض خاطر مسیح، به تحمل مصائب رضا دهد. نزد خدا مقبولتر و نزد تو مفیدتر از این چیزی نیست که از برای مسیح به رنج رضا دهی. و اگر به اختیار تو باشد، باید محض خاطر مسیح به مصائب دچار شوی نه آنکه تسلّهای بسیار مفرّح تو گردد؛ زیرا بدین سان، به مسیح و قدیسانش بیشتر شبیه خواهی شد. شایستگی و ترقی معنوی ما نه به بیرونی از چنان حلاوت و تسلّی، که به تحمل بارهای گران و مشقات عظیم، بازبسته است.

اگر رستگاری انسان را طریق بهتر و نافعتر از رنج وجود می داشت، مسیح آن را در کلام و [سلوک] زندگی خویش عیان ساخته بود. اما او حواریون خود و نیز همه کسانی را که مشتاق پیروی اش در برداش کشیدن صلیباند، آشکارا توصیه می کند که اگر کسی خواهان پیروی من است، او را بگو که خوشنون را انکار کند و صلیب برداش گیرد و در بی من روان شود.^۲ حالیا پس از آنکه همه چیز را خواندیم و در آن بدقت نظر کردیم، بگذار عزم واپسین ما این باشد: که از گذر محنت فراوان باید به ملکوت پروردگار داخل شویم.^۳

۱. رومیان، ۹:۶. ۲. مرقس، ۸:۳۴. ۳. اعمال رسولان، ۱۴:۲۲.

۱. متی، ۲:۲۳. ۲. رومیان، ۸:۱۸. ۳. قرنتیان دوم، ۱۲:۴. ۴. اعمال رسولان، ۹:۱۶.

دفتر سوم

در بیان تسلّلی باطن

باب اول

چگونه مسیح در باطن با روح سخن می‌گوید

من آنچه را که پروردگار در اندرونم بگوید، می‌شوم.^۱ خجسته آن روحی که کلام پروردگار را در اندرون خویش بشنود^۲ و از کلمه او تسلی یابد. خجسته آن گوشایی که همین صدای آهسته و ملایم خدا را شنوایند^۳ و نجواهای دنیا را اعتنا نمی‌کنند. خجسته آن گوشایی که خود را به تعلیم باطنی حق می‌سپارند و نه به نداهای دنیا. خجسته آن چشمایی که بر امور ظاهری فروبسته‌اند و بر امور باطن گشوده. خجسته آن کسان که به ژرفتای امور باطنی در می‌آیند و هر روز خود را مهیاً برخورداری از اسرار ملکوت می‌سازند. خجسته آن کسان که می‌کوشند تا خویشن را یکسره وقف پروردگار کنند و خود را از جملگی تعلقات دنیا وارهانند. ای روح من، اینها را در نظر آور و درها را به روی شهوات حسی، محکم فروبسته دار، تا آنکه بتوانی کلام پروردگار را در اندرون خویش بشنوی. معشوق تو می‌گوید: من رستگاری شما، آرامش شما، و حیات شما؛ نزدیک من بمانید تا به آرامش واصل شوید.^۴ دست از امور گذرا بشوی و امور جاودان را بجوي؛ زیرا مگر امور زمانند چيزی بيش از فریب‌اند؟ و اگر خالقت تو را به حال خود وانهد، چگونه مخلوق می‌تواند دستگیرت شود؟ پس همه چيز دیگر را فروگذار و خود را نزد خالقت مقبول ساز و با او وفا کن، باشد که سعادت حقیق را فراچنگ آوري.

.۱. مزمیر، ۳۵:۳. ۲. معمولی اول، ۳:۹. ۳. پادشاهان اول، ۱۹:۱۲. ۴. مزمیر، ۸:۸۵. ۵. مزمیر، ۱۱:۱۰.

می‌دهند، اما تو فهم را برمی‌گشایی. ایشان اسرار را پیش [اما] ۱۴۱ می‌نهند، اما تو از معنای همه اسرار پرده برمی‌گشی. ایشان احکام تو را تعلیم می‌دهند، اما تو ما را در مراجعات [آن احکام] مدد می‌رسانی. ایشان به راه اشاره می‌کنند، اما تو ما را توان در پیش گرفتن راه عطا می‌کنی. عمل ایشان، در بیرون است، و حال آنکه تو اندرون جان را تعلیم می‌دهی و منور می‌سازی. ایشان دانه را آب می‌دهند؛ تو آن را به بار می‌نشانی.^۱ ایشان کلام را اعلام می‌کنند، اما تو فهم را به ذهن ارزانی می‌داری.

پس رضا مده که موسی با من سخن بگوید و تو خود، ای خداوندگار من و ای حقیقت سرمدی، [سخن بگو]، زیرا که اگر تها با کلام هشدارم دهن و آتشی بر جانم نیفتد، چه بسا بی‌هیج ثمری بی‌یرم؛ مبادا اگر کلام تو را بشنوم اما اطاعت نکنم، بدانش ولی عاشقش نباشم، باورش کنم اما حفظش نکنم، سبب عقوبتم شود. پس ای پروردگار، سخن بگو، زیرا که بندهات به آن گوش می‌سپارد. کلام تو حیات جاودان می‌بخشد.^۲ خدایا با من سخن بگوی و روح را تسلی ده؛ زندگانی ام را در جهت ستایش و جلال و عزّت جاودان خود، سامان بخشن.

باب دوم

چگونه حق در سکوتِ ما را تعلیم می‌دهد

مرید، پروردگار، سخن بگو زیرا که بندهات گوش به تو می‌سپارد؛^۳ من بنده توام مرا فهمی عطا کن تا به دلایل تو دانا شوم.^۴ دلم را به کلامی که از دهان توست، راغب ساز.^۵ بگذار تا کلامت چون شنینی بر جانم نشیند.^۶ قوم اسرائیل به روزگاران قدیم، موسی را گفتند، «با ما سخن بگو، به تو گوش فراخواهیم داد؛ مگذار خداوند با ما سخن بگوید، مبادا که بی‌یرم»،^۷ اما، خداوندا، دعای من چنین نیست؛ بلکه هم‌صدا با سموئیل پیامبر، خاضعانه و مجده استدعا می‌کنم که «سخن بگو زیرا بندهات گوش به تو می‌سپارد.» مگذار موسی یا هیچ‌یک از پیامبران دیگر با من سخن بگویند، بلکه ای خداوندگار، تو خود که پیامبران را صاحب‌الهام و اشراق می‌کنی، سخن بگو. تو بی‌مدد ایشان، به تهایی می‌توانی مرا به کمال تعلیم دهی، اما بی‌مدد تو از ایشان هیچ کاری ساخته نیست.

پیامبران به وعظ کلام تو قادر اما از اعطای روح القدس ناتوان‌اند. ایشان را کلامی بسیار شیوه‌است، اما اگر تو [خدایا] خاموش بمانی، نمی‌توانند بر جانها آتش افکنند. ایشان به واسطه عبارات تعلیم

۱. سموئیل اول، ۱:۹. ۲. مزمیر، ۱۱۹:۱۲۵. ۳. همان، ۱:۷۸. ۴. سفر تثنیه، ۲:۳۲.

۵. سفر خروج، ۱۹:۲۰.

و حُکَامش را بندگی می‌کند، خدمت گزارد و مطیع باشد؟ دریا فریاد
برمی‌آورد که شرمت باد ای صیدون^۱؛ و اگر طالبی، چرانی‌اش را گوش
فراده.

انسان به قصد پاداشی کوچک، رهسپار سفری طولانی می‌شود، و
حال آنکه بسیاری مردم در راه زندگانی ابدی، قدمی پیش نمی‌گذارند.
مردمان منافعی ناجیز را جستجو می‌کنند؛ بر سر سکه‌ای بی‌شرمانه
پنجه در پنجه یکدیگر می‌افکنند و برای چیزی بی‌ارزش یا وعده‌ای
سرسری و مُبهم، روز و شب به کار و مشقت سپری می‌کنند.
شمیشان باد! چرا که از برای خیری فناناً پذیر، پاداشی بی‌حساب، و
از برای والا ترین عزَّت و جلال بی‌پایان، تحمل زحمتی اندک را راغب
نیستند. ای بندۀ بِرِغَبَت و شکوه‌گر، شرمت باد که آمادگی مردان
دنيا برای لعنت و هلاکت، بیش از آمادگی تو از برای رستگاری
است؛ زیرا عزم ایشان در [پیروی] باطل، راسختر از عزم تو در
[پیروی] حق است. اینان اغلب به امیدهای واهی‌شان فریفته
می‌شوند اما من هرگز با کسی وعده غنی‌شکنم و آن کس را که بر من
توکل دارد، هرگز دست خالی روانه غنی‌کنم. اگر تا به آخر، خدام را
مؤمن بمانی، آنچه را وعده دهم، خواهم داد و آنچه را گفته باشم،
حق خواهم ساخت. همانا من پاداش دهنده به مردان نیکم و پشتیبان
پر قدرت همه مؤمنان.

سخنان مرا بر قلب خویش پنگار و بجد در آنها تأمل کن؛ تو را در
میانه ابتلاءات یاری خواهند داد. آن روز که بیایم، هر آنچه را که به
وقت خواندن در فهمت نمی‌گنجد، خواهی دانست. من برگزیدگان
خویش را بر دو شیوه ملاقات می‌کنم؛ با ابتلا و با تسلی. ایشان را هر
روز دو درس می‌آموزم، که با یکی خطاهایشان را اصلاح می‌کنم و

باب سوم

در بیان التفات خاضعانه به کلام پروردگار

مسیح. فرزندم، کلام مرا بشنو. حلاوی بی‌همتا دارد و از همه
آموخته‌های فیلسوفان و حکیمان این عالم، برتر است. کلام من روح
است و حیات^۱ و به سنجه فهم انسان درنی آید. آن را نباید برای
التذاذ بیهوده نقل کرد، بلکه بایسته است که در سکوت به آن گوش
سپرد^۲ و با همه فروتنی و عشق، پذیرایش شد.

مرید. خوشابه حال کسی که از تو، ای پروردگار، تعلیم می‌گیرد و تو
از شریعت خویش به او می‌آموزی. به روزگارانی بلا، جانی تازه‌اش
می‌بخشی،^۳ و او بر زمین دلتگ و تنها نمی‌ماند.

مسیح. از همان ابتدای عالم، پیامبران را تعلیم داده‌ام^۴ و اکنون
نیز از سخن گفتن با جلگی انسانها بازنگنی‌ایstem، اما بسیاری
سختدل اند و ندای مرا ناشنوا. بسیاری کسان برای گوش سپردن به
دنيا رغبت بیشتری دارند تا گوش فرادادن به خداوند. پیروی
هواهای تن را از مصلحت پروردگار، خوشتار می‌دارند. دنیا وعده
پاداشی ناپاینده و کم ارزش می‌دهد و با رغبত عظیم بندگی‌اش
می‌کنند؛ من به پاداشی ابدی و پر برکت وعده می‌دهم اما قلوب مردم
را به آن اعتنایی نیست. کیست آن که مرا با همان سرسپردگی که دنیا

۱. اشعا، ۲:۲۰.

۲. یوحنا، ۶:۶. ۳. مزمیر، ۹:۱۷. ۴. عبرانیان، ۱:۱.

با دیگری بر رغبتshan به ترقّ در پرهیزگاری می‌افزایم. آن کس که کلمات مرا می‌شنود و کوچکشان می‌شمرد، در روز قضاکسی هست که بر او داوری کند.^۱

دعایی از برای موهبت عبودیت

مرید. ای خدا و ای پروردگار من، همه خیر من در توست. و من کیستم که به خود جسارت خطاب تو را دهم؟^۲ من بینواشین بندگانت و کرمی مفلوکم، بسی بیچاره‌تر و ناچیزتر از آنچه در فهم و بیانم گنجد. حالیا، پروردگارا به یاد داشته باش که من هیچ و پوچم: هیچ ندارم و به هیچ کاری قادر نیستم.^۳ تنها تو خیر و عادل و منزّه‌ی؛ به هر کاری قدرت داری، همه چیز را پر می‌کنی،^۴ همه چیز عطا می‌کنی و تنها شریران را دست خالی و امی نهی. پروردگارا، محبت و رحمت خود را به یاد آور^۵ و قلب مرا از لطف خویش آکنده ساز، زیرا اراده تو بر آن تعلق گرفته است که هیچ یک از آثارت بی‌ارزش نباشد. اگر تو مرا با رحمت و لطف خویش، قوت نبخشی، این حیات پُر رنج را چگونه تاب می‌توانم آورد؟ از من روی مگردان؛^۶ ظهورت را به تأخیر مینداز و نیز تسلایت را از من دریغ مدار، مباداکه روحمن به بیابانی خشک بدل گردد.^۷ ای خداوندگار، مرا تعلیم ده تا اراده تو را به جا آورم.^۸ مرا تعلیم ده تا در چشم تو حیاتی ارزشمند و فروتنانه سپری کنم؛ زیرا حکمت من همانا تویی که مرا بحق می‌شناسی، تو که پیش از خلق عالم و پیش از آنکه پا به عرصه وجود گذارم، به من عالم بودی.

۱. یوحنا، ۱۷:۱. ۲. سفر تکوین، ۱۲:۴۸. ۳. قرنتیان دوم، ۱۸:۲۷. ۴. ایوب، ۱۰:۱۲. ۵. مزمیر، ۶:۲۵. ۶. همان، ۱:۵۱. ۷. همان، ۶:۱۴۲. ۸. همان، ۲:۴۲. ۹. همان، ۱۰:۱۴۳.

باب چهارم

در بیان صدق و خصوص

مسیح. فرزندم، در پیشگاه من به صدق و اخلاص سلوک کن و مدام با خلوص قلب مرا طلب کن.^۱ آن کس که صادقانه به حضور من سلوک کند از یورش‌های شریرانه در امان می‌ماند. حقیقت او را از دست فربیکاران و از افتراهای خبیثان و امی‌رهاند. اگر به دست حقیقت نجات یابی،^۲ به حقیقت نجات یافته‌ای و دیگر نیازی نیست که پروای اقوال باطل خلائق را در سر داشته باشی.

مرید. پروردگارا، این حقیقت دارد؛ بگذار چنین شود که گفتی. بگذار تا حقیقت تو مرشد و حامی من باشد و مرا سرانجام به رستگاری راهبر شود. بگذار تا مرا از هر دلبستگی پلیدانه و از عشق سرکش برهاند، و آن‌گاه من با آزادگی قام در پیشگاه تو سلوک خواهم کرد.

مسیح. حق می‌گوید که من آنچه را پسندیده بیایم، به تو تعلیم می‌دهم.^۳ گناهانت را با اندوه و ناخوشی فراوان یاد آور و هرگز خود را به دلیل اعمال نیکویت، بزرگ میندار. به خاطر بسیار که گناهکاری تخدیبد و زنجیری هوایی نفسانی فراوان هستی. از پیش خود، همواره به عدم می‌گرایی، زود شکست می‌خوری و مقهور می‌گردد؛ زود سرگشته و نگونسار می‌شوی. تو هیچ نداری که به آن مباحثات

کنی، اما بسیاری چیزها در تو هست که باید از آنها شرمگین باشی، زیرا سستی و ناتوانی ات بیش از آن است که بدان واقعی. مگذار آنچه فراچنگ آورده‌ای، بسیار پُر اهمیت جلوه کند. مگذار که هیچ چیز نزد تو عظیم و گرانها و ستودنی به نظر آید؛ و نه چیزی در خور اعتماد، والا، شایسته ستایش یا دلپسند، مگر آن چیز که جاودان باشد. بگذار تا حقیقت سرمدی، سُرور یگانه و الای تو باشد و ناشایستگی ژرف تو همواره مایه پریشانی و اندوهت. هیچ چیز نباید بیش از گناهان و رذایل تو، متعلق بیم و نکوهش و بیزاری قرار گیرد. اندوه تو از برای آنها باید از غم فقدان همه عالم افزونتر باشد. هستندکسانی که در برابر من به اخلاق نمی‌زیند،^۱ و در حالی که از رستگاری ارواح خویش غافل‌اند، از سر کنجکاوی و غرور، می‌خواهند که اسرار مرا بدانند و به کُنه اسرار والای خداوند دست یازند. آن‌گاه که من چنین مردمانی را دست رد بر سینه می‌گذارم، اغلب به واسطه غرور و کنجکاوی خویش به وسوسه‌ها و گناهان کبیر گرفتار می‌آیند.

حکم خداوند را خاشع باش^۲ و از خشم پروردگار قادر بهراس.^۳ جسارت موشکافی در شیوه‌های خدای اعلی را به خود راه مده و در عوض خود را وارسی کن تا دریابی که به چه گناهان بزرگی تن در داده و چه کارهای خیری را فروگذاشته‌ای. بعضی مردم کل دیانتشان را تنها در کتابها و نقشها و دیگر نشانه‌ها و تصاویر پیدا می‌گذارند. بعضی نیز [ذکر] مرا بر زبان دارند اما در قلوبشان از من چندان اثری نیست.^۴ کسان دیگری نیز هستند که ضمیری روشن و محبتی بی‌آلایش دارند و همواره در متنای امور ملکوق به سر می‌برند. اینان

۱. طویلا، ۲:۵. از ملحقات عهد قدیم که داستان طویلا را باز می‌گوید. او به مدد فرشته مقرب خدا از نایبنایی نجات یافت. — م. ۱۱۹:۱۲۰. ۲. مزمیر، ۱۱۹:۱۲۰. ۳. مکایان دوم، ۷:۲۸. ۴. اشیاع، ۱۲:۲۹.

۱۴۷ با بی‌رغبتی به امور دنیوی گوش می‌سپارند و حتی به حاجات تن، با اکراه گردن می‌نهند. ایشان آنچه را روح القدس در اندر و نشان می‌گوید، به کمال فهم می‌کنند.^۱ زیرا او بدانها تعلم می‌دهد که امور زمینی را خوار بدارند و به امور آسمانی عشق بورزنند؛ از این دنیا چشم بپوشند و در متنای بیشتر باشند.

باب پنجم

در بیان اثر شگرف عشق الوهی

مرید. ای پدر آسمانی، پدر سرور من عیسی مسیح، نامت تا ابد پُر برکت باد، زیرا که تو از سر لطف و عنایت، این بینوادرین بندۀ خویش را در نظر آورده‌ای. ای پدر رحمت و محبت و ای خداوندگار همهٔ تسلّل‌ها^۱، تو را سپاس می‌گوییم که این بندۀ بی‌مقدار را گه‌گاه با تسلّلی خویش جان تازه می‌بخشی. اکنون و نیز در خلال اعصار بی‌پایان، بهجت و جلال از آن تو باد و نیز از آن تنها پسر تو و روح القدس که تسلّل‌بخش است. تو همانا مایه سرافرازی من^۲ و سرور جان منی^۳. زیرا به وقت مشقت، امید و پناه منی.

حال که عشق من بی‌رمق است و پارسایی ام ناقام و به قدرت و تسلّلی تو بس نیازمندم، استدعا می‌کنم که بیشتر به دیدار من آیی و قوانین مقدّست را ب من تعلیم دهی. مرا از هواهای پلید نفس وارهان و دلم را از عواطف پریشان شفا ده؛ تا پس از علاج و تطهیر نفسم، بضاعت عشق ورزیدن، توانایی بردباری و ارادهٔ پشتکار بیاهم.

عشق قدرق قاهر است و خیری عظیم و کامل. فقط با عشق هر بار گرافی سبک می‌گردد و همهٔ ناهمواری‌ها، هموار. هر مشقّتی را تاب می‌آورد، چونان که گویی هیچ است، و همهٔ تلخی‌ها را شیرین و

خوشایند می‌گرداند. عشق به عیسی با شکوه است و ما را به کارهایی گرانقدر الهام می‌بخشد؛ همواره شوق به کمال را در ما بر می‌انگیزاند. عشق به سوی امور عالی اوچ می‌گیرد و با هیچ یک از امور دافی [از پرواز] وافی‌ماند. عشق طالب آن است که آزاد باشد و با هر خواهش دنیوی غریبه بماند، مبادا که چشم باطنش تار گردد و خود پسندی دنیوی مانعش شود یا که طالع نفس بر زمینش زند. در زمین و آسمان، هیچ چیز شیرین‌تر، نیرومندتر، والاتر، پر وسعت‌تر، گواراتر، کاملتر و برتر از عشق نیست. زیرا که عشق زاده پروردگار است^۱ و فراتر از جملگی مخلوقات، تنها در او قرار می‌یابد.

عشق به جانب سُرور پُر می‌گیرد، می‌ذود و می‌جهد؛ آزاد و بی‌عنان است. عشق همه را برای همه بذل می‌کند، و در آن یگانه‌ای می‌آساید که از همه چیز برتر است و هر خیری از او سرچشمه می‌گیرد و بُرون می‌تراود. عشق موهبت‌ها را در حساب غنی‌آورد، بلکه روی به جانب کسی می‌گرداند که معطی همهٔ موهبت‌های نیکوست. عشق هیچ حدی غنی‌شناشد و شورمندانه از همهٔ قبیود درمی‌گذرد. عشق هیچ باری را گران غنی‌یابد، هیچ مشقّتی در نظرش غنی‌آید و برای چیزهایی فراسوی قوت خود جهد می‌ورزد؛ عشق هیچ چیز را محال غنی‌یابد، چرا که خود را به تحصیل همه چیز توانا می‌داند. از این روست که عشق به کارهایی عظیم توفیق می‌یابد؛ شگفت‌انگیز و کارگر است؛ اما آن‌کس که عشق را فاقد باشد، از پای می‌افتد و ناکام می‌شود.

عشق شب‌بیدار است و در وقت آسایش، هرگز به خواب فرو نمی‌شود؛ با خستگی هرگز از پای در غنی‌افتند؛ در زندان هرگز بندی بر او نیست؛ به وقت خطر، هرگز وحشت غنی‌کند؛ چونان

^۱. یوحنای اول، ۴:۷.

^۲. قرنتیان دوم، ۱:۳. ^۳. مزمیر، ۳:۳. ^۴. همان، ۱۱۹:۱۱۱.

شعلهای فروزان و مشعلی برافروخته، رو به بالا زبانه می‌کشد و بی‌شک بر هر مانعی فائق می‌آید. هر کس خدا را عاشق باشد، آهنگ صدایش را نیک می‌شناسد. فریادی رسا در گوش خداوند، هانا عشق سوزان روحی است که بانگ برمی‌آورد: «ای خداوندگار و ای عشق من، تو یکسره از آن منی و من از آن تو».

نیایش

پروردگار، عشق خودت را در من عمیق تر گردان تا در اعماق قلب خویش دریابم که عشق ورزیدن، فنا شدن و غرقه گشتنم در عشق تو، چه اندازه شیرین است. بگذار تا عشق تو با شور و اعجازی ورای وهم و خیال، بر من مستولی شود و مرا از خود اعتلا دهد. بگذار تا آواز عشق سر دهم.^۱ ای عاشق من، بگذار تو را تا بلندایها در پی آیم. بگذار تا روح من روزگار به ستایش تو سیری کند و از برای عشق به وجود آید. بگذار تا تو را بیش از خویشتن دوست بدارم و خویشتن را تنها از برای تو. بگذار در اطاعت از قانون عشق که شعشعة توست، همه کسانی را که به حقیقت تو را عاشق‌اند، دوست بدارم.

عشق، تنپیا، بی‌غش، لطیف، سرخوش و دلنشین است. عشق، پُرقدرت، شکیبا، وفادار، دوراندیش، بردبار و پُرشور است و هرگز منفعت خویش را نمی‌جوید.^۲ زیرا هرگاه کسی در پی منفعت خود باشد، از عشق دست می‌شود. عشق، هوشیار، فروتن و امین است. عشق، دمدمی‌مزاج و احساساتی نیست و به امور باطل نیز دل نمی‌دهد. متین، بی‌آلایش، ثابت‌قدم، آرام و در همه حواس محظوظ است. عشق، نزد بالادستان مطبع و فرمانبردار، در چشم خویش کوچک و خوار، و نزد خداوند مؤمن و شاکر است و حتی آن‌گاه که از حلاوتش بهره‌مند

نیست، بر او توکل می‌کند و امید می‌بنند. زیرا زندگی عاشق، بی‌رنج به سر غنی‌شود.

آن کس که مهیای تحمل هر چیز و اطاعت بی‌چون و چرا از اراده معشوق نباشد، شایسته آن نیست که عاشق نامش دهند. عاشق آن است که محض خاطر معشوقش، هر مشقت و تلغی را به رغبت تن دردهد و هرگز به خاطر ناملایات ترکش نگوید.

است که به وقت خطور افکار پلید، با آنها به مجاھده برخیزی و تلقینات شیطان را به تحریر از خود برانی.

مگذار اوهام غریب، از هر منبعی که برآمده باشد، خاطر تو را پریشان کند. دلیرانه سر در راه مقصود خویش گذار و دل را صادقانه به خداوند مشغول دار. این وهم و خیال نیست که گهگاه به جذبه از خود بیخود می‌شوی، اما بی‌درنگ به افکار ناچیز معهود خلایق رجعت می‌کنی. این افکار نه از سر عمد که بی‌اختیار دست می‌دهند و تا وقتی تو را خشنود نگردانند نه به زیان تو که در جهت نعمت قرار می‌گیرند.

می‌توانی یقین داشته باشی که دشمن دیرینه [شیطان] از هر راهی می‌کوشد تا اشتیاق تو را به خیر، زایل گرداند و به دوری جستن از هرگونه ریاضت شرعی، وسوسه‌ات کند؛ از تکریم قدیسان، از تأمل محلصانه در مصائب من، از وارسی سودمند گناهات، از مراقبت دلت و از عزمی جزم برای بالیدن در پارسایی. او افکار پلید بسیاری را القا می‌کند تا دلسربت گرداند و از عبادت و قرائت مقدس دورت سازد. از اعتراف خاضعانه متذجر است و اگر توانش بود، تو را به ترک عشای ریانی وامی داشت. هر قدر هم که به تکرار برای به دام انداختن تو تلاش کند، به او گوش مسیار و باورش مکن. آن گاه که امور پلید و ناپاک را القا می‌کند، به خودش بازگردن. او را بگو که «دور شوای روح خبیث! شرم کن ای مفلوک! به واقع پلیدی که از این امور سخن می‌گویی! از اینجا برو ای شریرترین دروغزنان! تو را از من نصیبی نخواهد بود. عیسی چونان جنگاوری پرقدرت با من خواهد بود و تو مغلوب خواهی شد.»^۱ من مرگ و رنج شکنجه را از وفاق با تو خوشتتر می‌دارم. خاموش باش و دهانت را فروبوسته دار! هر قدر هم که مرا به ستوه آوری، دیگر به تو گوش نخواهم سپرد.»

باب ششم

در بیان نشانه عاشق راستین

مسیح. فرزندم، تو هنوز عاشق دلیر و دانا نیستی.
مرید. از چه روی، سرور؟

مسیح. زیرا به محض روبارویی با مشکلی کوچک، آنچه را که آغاز کرده‌ای، وامی‌نهی و مشتاقانه عافیت می‌طلبی. عاشق دلیر در برابر وسوسه پایمردی می‌کند و به احتجاجات زیرکانه شیطان وقوعی نمی‌نمد. او در مشقت نیز چونان که در وقت عافیت، با من وفا می‌کند.^۱

عاشق دانا، عطیه رسیده به عاشق را به اندازه عشق اعطاکننده‌اش، قدر نمی‌گذارد. او محبت را برتر از آن عطیه در حساب می‌آورد و همه عطاایا را بسی کمتر از مشعوق ارج می‌نمد. عاشق بلندنظر، به عطیه‌ای قانع نمی‌گردد و فراتر از همه عطاایا، خود مرا طلب می‌کند. پس اگر گهگاه آن عشق و اخلاصی را که نسبت به من و قدیسانم طلب می‌کنی، در خود نیافقی، چنین نیست که همه چیز از دست شده باشد. آن محبت نیکو و دلپذیری که گهگاه نصیبت می‌گردد، اثر فیضی است که از من به تو می‌رسد و طعمی از سرای آسمانیات که از پیش در کام تو می‌نشینند. اما بیش از حد بر آن تکیه مکن، چرا که می‌آید و می‌رود. نشان ارزشمند پارسایی و لیاقت آن

^۱. فیلیپیان، ۴:۱۲.

برور دگار نور من و رستگاری من است: [پس] از چه کس بیم به دل راه
دهم.^۱ اگر لشکری علیه من اردو زند، وحشتی در دل نخواهم داشت.^۲
برور دگار، یاری دهد و منجی من است.^۳

چونان یک سرباز خوب، مبارزه کن،^۴ و اگر گهگاه به واسطه
ضعفت بر زمین افتادی، خود را بیش از پیش تقویت کن و به لطف
سرشارتر من توکل داشته باش. از خود پسندی و غرور باطل نیز
حدر کن، زیرا که بسیاری را به خطاب می اندازد و کوردلی تقریباً
علاج ناپذیری پدید می آورد. بگذار تا نگونساری متکبرانی که از
قدرت خویش استفاده سوء می بُردند، هشداری برای تو باشد و
همواره در تواضع نگاهت دارد.

باب هفتم

در بیان پوشاندن نعمت در حجاب خضوع

مسیح. فرزندم، برای تو این تر و بهتر آن باشد که نعمت دیانت را
مستور داری؛ به آن فخر مفروش، از آن بسیار سخن مگو، و بسیار
به آن دل مشغول مدار. بهتر آن است که در خود هرجه بیشتر به
تحقیر نظر کنی و دل نگران داری که مبادا این نعمت نصیب کسی شده
باشد که شایسته اش نیست. هرگز بیش از حد بر این احساسات تکیه
مکن، زیرا که زود به ضد خود بدل می تواند شد. آنگاه که از چنین
نعمتی بهره داری، در نظر آور که بدون آن، چه اندازه مغموم و
محاجی. ترقی در حیات معنوی، چندان به بهرمندی از موهبت تسلی
قیام ندارد، بلکه بیشتر به تحمل خاضعانه، تسلیم گرانه و صبورانه انقطاع
آن، خسته ناشدن از عبادت و غفلت نورزیدن از دیگر تکالیف دینی
بازبسته است. به رغبت و با بیشترین توان و فهم خویش، آنچه را در
استطاعت توست به انجام رسان و از حیات معنوی خود به خاطر
بیروحی و یکتواختی یا اضطراب ضمیر، غافل مشو.

بسیاری کسان هستند که وقتی همه چیز بر وفق مرادشان نباشد،
طاقت از کف می دهند یا سستی می کنند. اما زندگانی انسان همواره در
مهار او نیست.^۱ تنها در قدرت خداوند است که هرگاهه اراده کند.

هر قدر که بخواهد و به هر کس که خواست او باشد، عطا کند و تسلی بخشد، چنان که رضای اوست و نه بیش. بعضی مردم فاقد بصیرت و حزم‌اندیشی‌اند و از این روی، به واسطه نعمت دیانت خود را به تباہی کشانده‌اند، زیرا بیش از حد توان خود جهد کرده، از مقدار کوچکی خود چشم پوشیده و به جای پیروی از احکام عقل، خواهش‌های دل را مطیع گشته‌اند. و چون به اموری فراتر از آنچه رضای خدا بود، دست فراز کردن، زود لطف او را از کف دادند. این ارواحی که آرزویشان بر ساختن آشیانی در ملکوت بود،^۱ به مطرودانی تهییدست و بینوا بدلتند، تا چه بسا از رهگذر حقارت و فقر، یاد بگیرند که با باهای خویش پر نکشند و خود را در پناه باهای من قرار دهند.^۲ زیرا آنان که هنوز ناآشنا و ناآزموده در طریق پروردگارند، به آسانی فریب می‌خورند و تباہ می‌شوند، مگر آنکه به نصیحت حکیمانه هدایت شوند.

اگر به جای اعتقاد به اشخاص دیگری که صاحب تجربه یقینی‌اند، تصوّرات خویش را تبعیت کنند، فرجامی پُر خطر خواهند داشت مگر آنکه بخواهند از غرور خودشان جدا شوند. آن کسان که به زعم خویش عالم‌اند، بندرت با فروتنی راهنمایی دیگران را پذیرا می‌شوند. دانش و فهم اندکی که با تواضع تعديل گردد، برتر از اندوخته‌ای عظیم از علم است که با خودپسندی متکبرانه همراه باشد. بهتر است که توانایی‌هایی اندک داشته باشی تا آنکه به توانایی‌های فراوان خود غرّه شوی. آن کس که با فراموشی فلاکت سابق خویش، خود را به آغوش سُرور می‌سپارد، بسیار نادان است زیرا از تقدیس خالصانه پروردگار هم غفلت می‌ورزد و از اینجا بیم آن می‌رود نعمت را که پیش از این به او عطا شده، از کف بدهد. آن کس هم که به وقت

مشقت و مصیبت، به دامن یأس فرومی‌افتد و برمن توکل نمی‌کند، دانا ۱۵۷ نیست.

آن کس که وقت صلح احساس امنیت می‌کند، اغلب به وقت نبرد دلسرب و بیمناک است. اگر مراقب بودی که همواره در نظر خویشن متواضع و فروتن باشی، و افکار خود را به صواب هدایت و مهار کنی،^۱ چنان آسان در خطر و خفت گرفتار نمی‌آمدی. پند نیکو آن است که وقتی روح دیانت در دلت آتش می‌افروزد، بیندیشی که اگر این فروع از تو رخت بر بیند، چگونه سر می‌کنی. هرگاه چنین شد، به یاد داشته باش که روزی این فروع بازخواهد گشت و من آن را چند صباحی^۲ از برای هشدار به تو و بهر رضای خودم، منقطع ساخته‌ام. چنین ابتلایی اغلب پُر فایده‌تر از آن است که همه چیز مطلوب و بر وق مراد تو باشد. زیرا لیاقت انسان را نه با مکاشفات و تسلّهایی که از آن بهره دارد، می‌ستجنجد، نه با دانشش به کتابهای مقدس و نه با ارتقا‌یش به مرتبی والا. بلکه [نشان لیاقت او] آن است که در تواضع راسخ باشد و از عشق الوهی سرشار؛ در طلب خشنودی پروردگار، اخلاص و مداومت و صداقت ورزد، خود را کوچک شمارد و صادقانه به تحقیر در خود نظر کند؛^۳ و خفت و خواری را بر عزق که از جانب خلائق به او رسد، ترجیح دهد.

۱. یعقوب، ۶:۲. ۲. ایوب، ۷:۱۹ و مزمیر، ۱۲:۱. ۳. مزمیر، ۴:۱۵.

۱. اشیاع، ۱۴:۱۲. ۲. مزمیر، ۴:۹۱.

باب هشتم

در بیان خصوع در محضر خدا

مرید. اگرچه تنها از خاک و خاکستر سرشته شده‌ام، به خود جسارت سخن گفتن با پروردگارم را خواهم داد.^۱ اگر خویشن را بیش از این بدانم، تو روی درروی من می‌ایستی و آن‌گاه گناه‌ام علیه من شهادت درست می‌دهند و مرا یاری نقض آنها نیست. اما اگر خود را فروتن سازم و بی‌مقداری ام را مذعن شوم، اگر آن عزّی را که بر نفس خویش می‌نهم، به دور اندازم و خود را به همان خاکی که به واقع هستم، فروکاهم، آن‌گاه فیض تو مرا خواهد رسید و نور تو در قلبم رسون خواهد کرد؛ بدین‌سان و اپسین نشانِ خودبزرگ‌بینی در ژرفتای بی‌مقداری ام فروخواهد شد و برای همیشه از میان برخواهد خاست. این‌چنین خود حقیق‌ام را بر من عیان می‌سازی، آنچه هستم، بوده‌ام و آنچه شده‌ام؛ زیرا من هیچم، و این را نمی‌دانستم. چون به خود باشم، هیچ و پوچ و سراسر ضعف و سستی‌ام. اما اگر تو به قدر لمحه‌ای بر من نظر کنی، بار دیگر قوت می‌یابم و از سُروری تازه آکنده می‌گردم. در عجیم که تو چه بی‌درنگ مرا که اگر به خود باشم تا ابد اسیر اعماق، برمی‌کشی و در لطف خود می‌پوشانی.

این توفیق از عشق توست که به رایگان مرا در حاجات بسیارم

۱۵۹ هدایت و حمایت می‌کند، از خطرهای سهمگین در امامت می‌دارد و،
چنان‌که باید بحق معترف شوم، از پلیدیهای بی‌شارنجاتم می‌بخشد.
اگر با خودبرستی سقیم و مفرط، خویشن را از کف داده بودم،^۱ اکنون
با طلب عاشقانه تنها تو، هم خود را بازیافت‌نم و هم تو را. زیرا که با
این عشق، خویشن را تا ناچیزی مطلق، خوار کرده‌ام. ای محبوبتین
پروردگار، تو بیش از استحقاقم و بهتر از آنچه جسارت آرزومندی و
استدعایش را داشته باشم، با من رفتار می‌کنی.

ای خداوندگار خجسته، مرا شایستگی هیچ نعمتی نیست، اما
سخاوت و احسان بیکران تو حقی از نیکی به ناسپاسان^۲ و آنان‌که از
تو بسی دور افتاده‌اند، هرگز بازنمی‌ماند. دھایمان را به جانب خودت
بگردن،^۳ باشد که شاکر و خاضع و مخلص باشیم؛ زیرا تو رستگاری
ما، اقتدار ما و قوت مایی.

۱. یوحنا، ۱۲:۲۵. ۲. متی، ۴:۴۵. ۳. مزمیر، ۱۹:۸۰.

۱. سفر تکوین، ۲۷:۱۸.

آدمی هیچ ندارد. همه چیز را من عطا کرده‌ام و وصیت من آن است
که همه از نو به من بازگردند؛ صورت حسابی دقیق و رضایت‌بخش
می‌خواهم.

حالیاً این همان حقیقت است که کبر و نخوت را به هزینت
و امنی دارد و اگر لطف آسمانی و احسان راستین به عرصه آیند، نه حسد
و دنائی خواهد بود و نه خودپرستی بر استیلای خود خواهد ماند.
احسان الهی بر همه چیز چیره می‌گردد^۱ و همه قوای روح را وسعت
می‌بخشد. اگر براستی دانا باشی، تنها در من به وجود می‌آیی و امید
می‌بندي. زیرا غیر از خدا هیچ‌کس نیکو نیست، اهمو که برتر از هر
چیز باید ستایش شود و در همه چیز باید تسبیح‌اش گویند.

باب نهم

در این باب که غایت حقیقی ما تنها خداست

مسیح. فرزندم، اگر به سعادت حقیقی اشتیاق داری، غایت اعلیٰ و
قُضوای تو باید که من باشم. محبتت که اغلب به ناصواب به خود تو و
ملوکات میل می‌کند، اگر یکسره بر من معطوف شود، پاک و ظاهر
خواهد گشت. زیرا هرگاه که خود را طلب می‌کنی، بی‌درنگ ذلسرد و
غمگین می‌شوی. پس همه چیز را به من حوالت کن، زیرا که همه را
من به تو عطا کرده‌ام. همه چیز‌ها را صادر از خیر اعلیٰ بدان!^۲ چرا که
جملگی باید به جانب من که سرچشمه آنها می‌رجعت کنند.

از من چونان که از چشمه‌ای زنده، خُرد و کلان، غنی و فقیز به
یکسان آب حیات بر می‌گیرند.^۳ و آنان که با رغبت و طیب‌خاطر مرا
خدمت می‌گزارند، فیض من یکی پس از دیگری به ایشان می‌رسد.
اما آن کس که می‌خواهد به چیزی سوای من افتخار کند^۴ یا در یک
امر خوشایند شخصی به وجود آید، در سور راستین ریشه نخواهد
دواند و دلش بر نشاط نخواهد شد،^۵ بلکه به طرق بی‌شمار از راه
می‌ماند و ناکام می‌گردد. پس هیچ خیری را به حساب خود یا انسان
دیگری منویس، بلکه همه خیرات را به حساب خدا بنویس که بی او

۱. سفر یشوع بن سیراخ، ۱:۵. ۲. یوحنا، ۱:۱۴. ۳. قرنتیان اول، ۲۱:۶. ۴. مکافنه، ۶:۴. ۵. قرنتیان اول، ۱:۲۹. ۶. مزمیر، ۳۲:۱۱۹.

باب دهم

در بیان لذت بندگی خدا

مرید. پروردگارا، یکبار دیگر سخن خواهم گفت؛ نمی‌توانم خاموش بمانم. خداوندگار و سرور و سلطان خود را که بر عرش خانه دارد، خواهم گفت، «لذا یذی که از برای خداترسان پنهان کرده‌ای، چه باشکوه و فراوان است».^۱ اما تو نزد آنان که دوستت می‌دارند، چه هستی؟ نزد آنان که از جان و دل بندگی‌ات می‌کنند؟ مراقبه و حضور تو همانا حلوات و صفناپذیری است که به عاشقات عطا می‌کنی. و مظاهر اعلای محبت تو آن است که وقتی هستی نداشتم، مرا خلق کردی، و آن‌گاه که به کوزراه شدم، به جانب بندگی‌ات بازم آوردی و عشق به خودت را به من آموختی.^۲

ای چشم‌سار عشق ازی، از تو چه می‌توانم گفت؟ چگونه تو را به نسیان برم که حتی آن زمان که فاسد و گمراه گشته بودم، مرا با بزرگواری به یاد آوردي؟ تو ورای همه امید و آرزویم، بر این بندهات شفقت ورزیده‌ای؛ ورای همه استحقاق من، لطف و دوستی عطایم کرده‌ای. این لطف تو را چگونه جبران توانم کرد؟^۳ زیرا همه کس را این فیض نرسد که همه چیز را به فراموشی سپارند، از دنیا چشم بپوشند و به زندگی راهبانه داخل شوند. و آیا بندگی من از برای تو،

۱۶۳ که همه کائنات را از خدمتگزاری‌ات گریزی نیست، امری شگرف است؟ اینکه من تو را خدمت می‌گذارم، نباید بر من چندان مهم جلوه کند؛ بلکه آنچه پراهمیت و شگرف می‌یابم، آن است که تو بنده‌ای بینوا و نالایق را به خدمتگزاری خود شایسته دیده و او را در میان بندگان محبوبیت به حساب آورده‌ای.

همه آنچه که دارم و نیز خویشنم از آن توست.^۱ اما به واقع این تویی که مرا خدمت می‌کنی و نه من تو را. آسمان و زمینی که از برای استفاده آدمی آفریدی، چشم انتظار به اراده تو می‌دوزند و هر روز قانون تو را گردن می‌نهند. و حتی این نیز چیزی نیست، زیرا تو فرشتگان را نیز به خدمت آدمیان گماشته‌ای.^۲ اما برتر از همه اینها، آن است که تو خود در برابر انسان کمر خدمت خم می‌کنی و خویشنم را به او وعده داده‌ای.

این همه الطاف بی‌شمار را چگونه جبران توانم کرد؟ ای کاش می‌توانستم همه روزهای حیاتم را در خدمت وفادارانه به تو سپری کنم! ای کاش توانم بود تا حتی به قدر یک روز، تو را چنان که شایسته است، خدمت گذارم! زیرا هرچه عبودیت و تقdis و ستایش ابدی هست، تنها تو را شاید.^۳ تو بحق خداوندگار منی و من بندۀ بینوای تو که باید با همه توانم بندگی‌ات کنم و هرگز از ستایش خسته و ملول نگردم. این شوق من و آرزوی من است؛ استدعا می‌کنم که کاسته‌ایم را مرتفع سازی.

خدمتگزاری‌ات، افتخار و عزق ستگ است و اینکه محض خاطرتو هر آنچه غیر تو را خوار بشمارم، زیرا آنان را که با رغبت به خدمت بس مقدس تو درآمده‌اند، فیضی عظیم خواهد رسید. کسانی گواراندین تسللاهای روح القدس را دریافت می‌کنند که به عشق تو از

۱. قریتیان اول، ۴:۷. ۲. مزمیر، ۹۱:۹. ۳. مکاشفه، ۱۱:۴.

۱. مزمیر، ۱۹:۲۱. ۲. اشیعیا، ۱۵:۵۷. ۳. مزمیر، ۱۲:۱۱۶.

همه خوشیهای تن چشم پوشیده‌اند. آنان که محض خاطر نام تو به راه باریک گام نهاده^۱ و جملگی منافع دنیوی را فروگذاشته‌اند، روحشان به آزادی حقق نایل خواهد شد.

زهی عبودیت پُر لطف و سرورانگیز پروردگار، که در آن آدمی به حقیقت آزاد و پاک می‌گردد! زهی حال قدسی عبادت، که انسان را به مرتبت فرشتگان می‌رساند، خدا را خشنود می‌سازد، شیاطین را به دهشت درمی‌اندازد، و اسوه‌ای برای همه مؤمنان است! زهی آن شیرین‌ترین و دلخواه‌ترین عبادت که در آن به پاداشی از جانب خیر اعلیٰ نایل می‌شویم و سُروری فراچنگ می‌آوریم که تا ابد پاینده است!

باب یازدهم

در بیان مهار دل

مسیح. فرزندم، هنوز بسیاری چیزها هست که باید بیاموزی.
مرید. سرورم، آنها کدامند؟

مسیح. آن است که چطور، خواسته‌های خویش را^۱ هماهنگ با رضای من شکل دهی، و نه عاشق خویشتند، که پیرو راستین اراده من باشی. هواهای نفسانی اغلب در تو آتش می‌افروزنند و بی‌امان تو را به پیش می‌رانند؛ اما مراقب باش که آنچه تو را بر می‌انگیزاند، تکریم من است یا نفع خویشتند. اگر مقصود تو خود من باشم، به هر آنچه مقدّر کنم راضی خواهی بود؛ اما اگر نفع خودت را در نهان دنبال کنی، این تو را مانعی و باری گران خواهد شد.

پس مراقب باش تا بدون مشورت با من بر هیج شوق از پیش‌پنداشتهدای بیش از حد اعتقاد نورزی، مبادا که از آنچه دو ابتداء خواشایند تو بود و بدان اشتیاق داشتی، پشیان و دلزده گردی. زیرا بر هر احساسی که خواشایند می‌غاید، نباید بی‌درنگ عملی رامترتب‌سازی و نه آن احساسی را که خلاف امیال توست، باید در دم از خود برانی. گه‌گاه لازم است که حق مقاصد و مسامعی نیکوی خویش را در مهار آوری، مبادا که شور و شوق مفرط، خاطرت را پراکنده سازد؛ با

۱. متی، ۷:۱۴.

۱. متی، ۷:۱۴. راه باریک، کنایه از طریق صعب پرهیزگاری است که برای رستگاری باید از آن عبور کرد و در مقابل آن راه دوزخ قرار دارد که فراخ است و عبور از آن آسان. —م.

قدان انضباط، دیگران را رنجه کنی، یا از مخالفت دیگران به ناگهان سرگشته و مضطرب گردی.

تو را باید که با دلیری و قدرت در برابر شهوت جسمانی پایمودی کنی، به خوشابند و بدآیند تن وقعي نتهی و بکوشی تا جسم گردنکش را مطیع روح سازی.^۱ زیرا تن باید که اصلاح گردد و در مهار آید، تا وقتی که در همه جهات فرمانبردار شود. باید بیاموزد که به اندک چیزی قناعت کند، از امور کوچک لذت برگیرد و در مشقت شکوه سر ندهد.

باب دوازدهم

در بیان صبرآموزی

مرید. پروردگارا، می‌دانم که بیش از هر چیز محتاج صبرم،^۱ زیرا در این زندگی ابتلائات بسیاری هست. زیرا هر قدر هم که در طلب آرامش جهد کنم، مرا از رنج و دشواری گریزی نیست.^۲

مسیح. حقیقت می‌گویی، فرزندم. اما خواست من آن است که تو در پی مقامی رها از قید و سوسدها و مشقات نباشی. بلکه آن آرامشی را بجouی که حتی به وقت حمله وسوسه‌های گوناگون و ابتلا به مصیبت بسیار، تاب آورد.^۳ اگر چنین می‌گویی که تو را توان شکیبایی بسیار نیست، آتش برزخ^۴ را چگونه تحمل توانی کردد؟ از میان دو آفت، همیشه آن را که کمتر است برگزین. صبورانه جهد کن تا محض خاطر خدا، همه بلایای این زندگی را تاب آوری، تا به گریز از عقوبت ابدی توانست باشد. آیا گمان داری که مردان دنیا را رنجی اندک یا ناچیز می‌رسد؟ این را از توانگرترین ایشان جویا شو تا دریابی که چنین نیست.

چه بسا بگویی که ایشان از لذایذ بسیار بهره‌مندند و هواهای

۱. عبرانیان، ۱۰:۳۶. ۲. مزماین، ۱۰:۱۱. ۳. یعقوب، ۲:۱۱. ۴. به عقیده مسیحیان در برزخ است که با آتش از گناهان صغیره می‌توان پاک شد اما گناهان کبیره انسان را به آتش دوزخ می‌سپارد. — م.

۱. قرنتیان اول، ۹:۲۷.

خویش را پیروی می‌کنند؛ و بدینسان هر مشقّتی را بر خود آسان می‌گیرند. اما حتی اگر اینان از هر آنچه دوست می‌دارند، بهره‌مند باشند، این وضع تا به کمی خواهد پایید؟ توانگران این عالم چونان دود پراکنده خواهند شد^۱ و از لذت‌های گذشتۀ ایشان، هیچ خاطره‌ای باق نخواهد ماند. اما حتی در مدت عمر نیز آن لذت‌ها را بی‌شایشه تلخی، خستگی و وحشت، برگشی گیرند، زیرا همان چیزها که منبع لذت ایشان است، اغلب بذر رنج را با خود حمل می‌کند و این بسیار عادلانه است؛ زیرا با افراطی که ایشان در طلب و بهره‌وری لذایذ ورزیده‌اند، غمی توانند بی‌شرمساری و تلخکامی از آنها برخوردار شوند. وای که همه این لذتها، چه اندازه کوتاه و دروغین و چقدر آشفته و پست است! با این همه، این کسان چنان گیج و کورند که چونان چهارپایان زبان‌بسته، از برای لذت ناچیز این حیات فانی، مرگ را به جان می‌خرند! فرزندم، در پی شهوّات خود روان مشو و خودسری مکن.^۲ در پروردگار به وجود آی تا او خواهش دل تو را برآورده سازد.^۳

اگر می‌خواهی که طعم لذت حقیق در کام تو نشیند و تسلّای مرا به کمال دریابی، این را بدان: که سعادت تو در گرو تحقیر امور دنیا و احتراز از سرخوشی‌های پست است و این‌چنین به تسلّایی وافر نایل توانی شد — هرچه بیشتر خود را از تسلّای مخلوقات دور نگاه داری، در من تسلّاهایی گواراتر و کارگرتر خواهی یافت. اما اینها را یکباره و بدون رنج و سعی و کوشش نخواهی یافت. عادات قدیم، تو را راهزن خواهند شد اما به عاداتی نیکوتر مغلوب می‌گردند.^۴ تن، شکوه سرخواهد داد اما با شور و شوق روح، منضبط می‌تواند شد.

۱. مزامیر، ۲. ۶۸:۲. ۲. سفر یشوع بن سیراخ، ۱۸:۳۰. ۳. مزامیر، ۴. ۳۷:۴. قدیس آگوستین، اعتراضات، دفتر هشتم، فقره یازده.

مار دیرینه^۱ [یعنی شیطان و ابلیس] بر تو نیشور می‌زند و آشفته‌ات می‌سازد، اما با عبادت روی به گریز خواهد نهاد؛ و با کار مفید می‌توانی آن راه فراخی را که از گذرش بر تو حمله می‌آورد، سد کنی.

به واسطه تواضع من بر غرور خویش پیروز توانی شد. تو که تنها از ۱۷۱ خاک سرشته‌ای، اطاعت را بیاموز؛ ای که از خاک و گلی، یاد بگیر که فروتن باشی و نزد همه کس سر فرود آوری. بیاموز که بر هوای خویش لگام زنی و به اطاعتی قام عیار تن در دهی.

خشم خود را به جانب خویشتن هدایت کن و ذره‌ای باد غرور را در خود مجال ماندن مده. خود را چنان مطیع و متواضع نشان ده که همهٔ خلائق بتوانند تو را بسان گلی که در کوچه‌هاست، نادیده انگارند و لگدمال کنند.^۱ ای انسان خودپستند، تو را چه جای گلایه است؟ گناهکار ناپاکی همچون تو را چه پاسخی به نکوهش‌گران تواند بود آن‌گاه که خود اغلب خداوند را رنجه ساخته و به کرات مستحق دوزخ گشته‌ای؟ اما من از گناه تو در گذشته‌ام،^۲ زیرا که روحت برای من گرانبها بود [او می‌خواستم] که با عشق من آشنا شوی و لطفم را تا ابد شاکر باشی؛ همچنین، مدام سر در راه اطاعت و خضوع واقعی بسیاری و هر ذلتی را که بر تو رسد، صبورانه تاب آوری.

باب سیزدهم

در بیان اطاعت به شیوهٔ مسیح

مسیح. فرزندم، آن کس که از اطاعت پا پس می‌کشد، از فیض برکت‌نار می‌ماند. و آن کس که در پی منافع شخص خود است، منافعی را که همگان در آن شریک‌اند، از کف می‌دهد. هرگاه کسی با رغبت و طیب‌خاطر، تن به اطاعت بالادستِ خویش نسبارد، از اینجا عیان می‌گردد که طبیعتِ دانی او هنوز تحت مهارش نیست و مدام سر به طفیان و گلایه بر می‌دارد. پس اگر می‌خواهی که طبیعتِ دانی خویش را تحت فرمان آوری، اطاعتِ بی‌درنگ از بالادست خود را بیاموز، زیرا اگر دروازه‌های قلعه درون ما فرویسته بماند، دشمن بیرونی [یعنی ابلیس] زودتر مغلوب می‌گردد. آن‌گاه که با روح القدس در وفاق نباشی، برای روح تو هیچ خصی زبانبارتر و جانسوزتر از نفس خودت نیست و اگر برآنی تا بر گوشت و خون فایق آیی، باید که خویشتن را براستی خوار بشماری. چون بر تسلیم اراده خویش به اراده دیگران رغبتی نداری، همچنان از خودپرستی آکنده‌ای.

آیا نزد تو که از خاک و عدم سرشته شده‌ای، بسیار دشوار است که محض خاطر خداوند، خویشتن را به اطاعت از انسانی بسیاری، در حالی که من، که قدرت و علوّ بیکران دارم و همهٔ چیز را از عدم آفریدم، محض خاطر تو خود را فروتنانه به انسان تسلیم کردم؟ من از آن سبب به افتاده‌ترین و کمترین همهٔ خلائق بدل گشتم، که شاید تو

۱. مزامیر، ۱۸:۴۲. ۲. حزقيال، ۲۰:۱۷.

کند.^۱ زیرا اگر ما را ترک گویی، غرق و نابود می‌شویم.^۲ اما اگر به دیدار ما آیی، از جای برمی‌خیزیم و یکبار دیگر زنده می‌گردیم، ما را ثبات و قوّتی نیست مگر آنکه تو قوّمان بخشی؛ سرد و تیره‌ایم، مگر آنکه تو در ما آتش شور برافروزی.

چه حقیر و بی‌ارزشم! اگر نیکی‌ای نیز در من باشد، گویی هیج است. پروردگارا، خود را با کمال خضوع مطیع احکام فهم‌ناپذیر تو می‌گردانم.^۳ به ناچیزی مطلق خویش معترفم. ای عظمت بیکران! ای دریای ناپیمودنی! اکنون خویشن را سراسر هیج و تنها هیج می‌دانم! اکنون غرور را چه نهانگاهی برای کمین هست؟ اینک کجاست آن اطمینانی که پیشتر به پارسایی ام داشتم؟ همه غرور باطلم در اعماق احکامی که بر من جاری ساخته‌ای، فرو شده است.

جمله این تن گوشتش را در نظر تو چه قدر و مقدار است؟^۴ آیا گل را در برابر صانعش فخرفروشی روا باشد؟^۵ آیا آن کس که دلس به حقیقت مطیع خداست، از باد غرور باطل پُر می‌تواند شد؟^۶ آن کس را که حق مطیع خود ساخته، همه عالم نتواند سرمست کند، و آن کس را که تمام امیدش متوجه خداست، زبان جملگی تلقی‌گویانش کارگر نمی‌افتد: زیرا همین چرب‌زیانان نیز هیج و پوج‌اند؛ اینان با همان آوای کلمات خویش در می‌گذرند، و حال آنکه حقیقت پروردگار تا ابد پاینده است.^۷

باب چهاردهم

در بیان احکام مکتوم پروردگار

مرید. پروردگارا، احکام تو چون رعد بر من می‌خروشند. اعضا و جوارحم از وحشت به رعشه می‌افتد و می‌لرزد، و روح بشدت می‌هراسد. مبهوت می‌شوم و می‌اندیشم که چطور حتی آسمانها نیز در چشم تو ناپاک‌اند.^۱ می‌اندیشم که اگر تو حتی در میان فرشتگان نیز شرارت یافته^۲ و آن را بر ایشان نبخشودی،^۳ سرنوشت من چه می‌تواند بود؟ ستارگان نیز از آسمان به زیر خواهد افتاد؛^۴ پس آن‌گاه مرا که تنها از خاکم، زهره چه کاری تواند بود؟ آنان که اعمالشان سزاوار ستایش می‌غود، در مفاک درافتاده‌اند و کسانی را دیدم که پیشتر مائده آسمانی را تناول کرده^۵ اما اکنون به خوراک خوکان خشنود بودند.

پروردگارا اگر خود را از ما دریغ کنی، هیج تقنسی باقی نخواهد ماند. اگر از هدایت باز ایستی هیج حکمتی کارساز نتواند بود. اگر از پاسداری دست کشی، هیج شهامتی را یارای حمایت نخواهد بود. اگر تو نگاهبان نباشی، هیج اخلاقی این نیست. نجات ما به مراقبت خودمان حاصل نتواند شد مگر آنکه عنایت مقدس تو محافظتان

^۱. همان، ۱:۱۲۷. ^۲. همان، ۱:۱۲۷. ^۳. مزمیر، ۸:۲۵. ^۴. قرنتیان اول، ۱:۱۲۹. ^۵. اشیعیا، ۹:۴۵. ^۶. همان، ۱:۱۶. ^۷. مزمیر، ۸:۶۴.

^۱. ایوب، ۱۵:۱۵. ^۲. همان، ۱:۱۸. ^۳. پطرس دوم، ۲:۴. ^۴. مکافنه، ۱۳:۶. ^۵. مزمیر، ۲:۷۸.

باشد، من در دست توام؛ بر وفق ارادات، هدایتم کن. من به واقع خدمتگذار تو هستم^۱ و به هر کاری مهیا. آرزو دارم که، نه به خاطر خودم که تنها محض خاطر تو زندگی کنم؛ ای کاش می‌توانستم به کمال و به شایستگی بندگی ات کنم!»

دعا از برای تحقق اراده خداوند

مرید. عیسای رحیم، دعایم آن است که لطفت را بر من ارزانی داری؛ بگذار تا در اندرونم آشیان کند، بر من کارگر افتد^۲ و تا به آخر در من پایید. تفضلی کن تا پیوسته آنچه را که بیش از همه مطلوب و مقبول توست، اراده و قنایا کنم. بگذار تا اراده تو از آن من باشد و اراده من همواره اراده تو را پیرو و با آن سراسر همساز باشد. بگذار تا همیشه در اتحاد با تو بخواهم یا خواهیم، و نتوانم غیر از چیزی که تو خواسته‌ای یا نخواسته‌ای، اراده کنم. تفضلی کن تا به همه چیز این عالم بی‌اعتنای شوم و محض خاطر تو حقارت و گمنامی را دوست بدارم.

تفضلی کن تا برتر از همه چیز، در تو بیاسایم،^۳ باشد که قلب من تنها در تو به آرامش واصل شود؛ زیرا آرامش راستین دل و یگانه مقر جاودانش، تو هستی و بیرون از تو جمله مشقت است و بیقراری. در همین آرامش حقیق که در تو، که یگانه خیر متعال و سرمدی هستی، یافت می‌شود، منزل خواهم گزید و خواهم آسود.^۴ آمين.

باب پانزدهم

در بیان انتظام آرزوها یمان

مسیح. فرزندم، بر این دعا مداومت کن: «پروردگارا، اگر این اراده توست، بگذار تا محقق شود.^۱ پروردگارا، اگر این به خیر و صلاح من است، لطفی کن تا در جهت رضای تو به کارش بندم. اما استدعا می‌کنم که اگر سلامت روحمن را مضر و زیانبار است، هواش را از سرم بیرون کنی.» چنین نیست که هر شوق هرچند صواب و نیکو غاید، از جانب روح القدس آمده باشد. غالباً دشوار می‌توان حکم داد که شوق از نیات نیکو یا پلید سرچشمه گرفته و یا از امیال خودت بر می‌خیزد. بسا کسان که ابتدا چنین می‌غود که به دست روح القدس هدایت می‌گردند، اما در نهایت فریب خوردن.

پس هر آنچه را که عقل مطلوب می‌پندارد، همواره باید فقط با خشیت پروردگار و با دلی خاضع طلب کرد و جست. برتر از همه کس، همه چیز را به من محوّل کن و خویشن را یکسره به من بسیار و بگو، «پروردگارا تو می‌دانی که چه چیز بهتر است؛ بگذار تا همه چیز بر وفق اراده تو باشد. هرچه را می‌خواهی، هرقدر که می‌خواهی و هر زمان که می‌خواهی، عطا فرما. با من همان کن که نیکو می‌دانی، چنان که خوشایند تو و بیشترین رضای تو در آن

۱. مزمیر، ۱۲۵: ۱۱۹. ۲. حکمت، ۹: ۱۰. ۳. قدیس آگوستین، اعترافات، دفتر پنجم،

قره اول. ۴. مزمیر، ۸: ۴.

عشق می‌ورزند بتوانند دریابند و بستایند، بلکه چنان است که بندگان ۱۷۷ خوب و مؤمن مسیح، طلبش می‌کنند و نیز اهل معنا و پاکدلان که در امور ملکوقی اندیشه می‌کنند، گهگاه طعمی از آن را در کام می‌چشند.^۱ جمله تسلّی انسانی، عمری کوتاه و درونی همی دارد؛ اما تسلّی که باطن را از سوی حق رسد، متبرک و حقیق است. انسان پارسا، همواره عیسی، تسلّی بخش خود را، در دل دارد و او را می‌گوید، «ای سرورم، عیسی، همه‌جا و همه وقت با من بمان». پس بگذار تسلّی من آن باشد که به آسانی و با رغبت از جمله تسلّی زمینی چشم بپوشم. و اگر از تسلّی توبی بهره شدم، اراده مقدس و ابتلاءات عادلانه زندگی ام والاترین تسلّی من باشد؛ زیرا تو همواره در خشم نخواهی بود، و مرا نیز تا ابد مطرود نخواهی داشت.^۲

باب شانزدهم

چگونه تسلّی راستین را تنها در خدا باید جست

مرید. هر آن تسلّی را که در آرزو و خیال می‌گنجد، نه در اینجا که در جهان دیگر چشم به راهم. زیرا اگر مقدار بود که از همه لذت‌های دنیا بهره‌مند گردم و می‌توانستم از جمله شادی‌هایش کامیاب شوم^۱، آنها به یقین درمی‌گذشتند. پس روح من هرگز روی خشنودی تمام و طراوت کامل را نمی‌تواند دید مگر در خداوند که تسلّی فقیران و حامی افتادگان است. صبور باش ای روح من، تحقق وعد خداوند را به انتظار بنشین تا در بهشت از احسان سرشار او برخوردار شوی. اما اگر بسیار تشنّه نعمتهای این زندگی باشی، موهبتهای ملکوت و عالم جاودان را از کف خواهی داد. پس از نعمتهای دنیا حسن استفاده کن، اما تنها نعمتهای جاودان را تئتاً کن. موهبتهای این دنیا هرگز نمی‌تواند خشنودت گرداند، زیرا که تو را تنها بهر تنعم از این چیزها نیافریده‌اند.^۲

اگر می‌توانستی از هر چیز خوبی که موجود است، برخوردار شوی، این فینفسه تو را خوشی و سعادت به ارمغان نمی‌آورد، زیرا شُرور و سعادت راستین تنها در خدا یافت می‌شود که خالق همه اشیاست. این سعادت از آن دست نیست که کسانی که سفیهانه به دنیا

۱. فیلیپیان، ۲۰:۳. ۲. مزمیر، ۹:۱۰-۱۶. ۵۷:۱۶ و اشیاعا، ۱:۱۶-۲۶.

۲. قدیس آگوستین، خطابه‌ها، ۶:۲۶ و شهر خدا، دفتر یازدهم، فقره ۲۵.

باب هفدهم

چگونه ما را باید که یکسره به خدا توکل کنیم

مرید. سرورم، محض خاطر تو هر آنچه را بر من فروفرستی، شادمانه ۱۷۹
 تاب خواهم آورد. از دست تو، هم خوب و هم بد،^۱ هم شیرین و هم
 تلخ، هم شُرور و هم رنج را شادمانه پذیرا خواهم شد. و از برای
 هر آنچه بر من رسد، شکرگزار خواهم بود. تو خدایا فقط مرا از
 همه گناهان در امان دار تا دیگر نه از مرگ بیمی به دل داشته باشم و
 نه از دوزخ.^۲ از تو ممکن که تا ابد مرا از خود نرانی،^۳ و نیز نامم
 را از صحيفه حیات نزدایی؛^۴ بدینسان هر مصیبی هم که بر من نازل
 شود، مایه خسرا نتواند شد.

مسیح. فرزندم، بگذار تا اراده من هادی تو باشد. من به خیر و صلاح
 تو نیک آگاهم. تو را فقط اندیشه‌ای بشری است و داوری ات اغلب
 از ملاحظات شخصی اثر می‌پذیرد.

مرید. سرورم، این حقیقت دارد، و مشیت تو زندگی ام را بهتر از آنکه
 خود بتوانم، سامان تواند داد: آن کس که یکسره بر تو توکل نکند،
 بیش از همه در مخاطره و تشویش به سر می‌برد.^۱ پروردگارا، اراده‌ام
 را استوار و وفادار به خودت نگاهدار و با من همان کن که خشنودت
 می‌سازد؛ زیرا هر آنچه بر وفق اراده تو بر من رَود، نیکوست. اگر
 اراده تو بر آن تعلق گیرد که تاریکی سرنوشت من باشد، نامت
 فرخنده باد؛ نور هم اگر باشد، نامت فرخنده باد. خجسته نامت اگر به
 تسلای من رضا دهی؛ و باز هم نامت تا ابد خجسته باد اگر خواست
 تو بر امتحان من تعلق گیرد.

مسیح. فرزندم، اگر آرزو داری که در رکاب من گام زنی، منش تو باید
 که چنین باشد. برای رنج بردن، همان قدر آماده باش که برای
 شادکامی؛ به فقر و تنگdestی، همان قدر راغب، باش که به بهره‌مندی
 از ثروت و وفور نعمت.

^۱. ایوب، ۱۰:۱۰. ^۲. مزمیر، ۲:۲۲. ^۳. همان، ۷:۷۷. ^۴. مکاشفه، ۵:۳.

^۱. پطرس اول، ۷:۵.

باب هجدهم

چگونه رنجها را باید صبورانه تاب آورد

مسیح. فرزندم، من بهر رستگاری تو از ملکوت به اینجا آمدام.^۱ رنجهای تو رانه به ناگزیر که از سر عشق محض، به جان خریدم تا شاید تو صبر را بیاموزی و جمله مصائب این عالم را بی‌گلایه تاب آوری. از هنگام ولادت تا وقت مرگم بر صلیب، همواره باید با رنج مدارا می‌کردم.^۲ از متعای دنیا هیچ بهره‌ام نبود؛ اقتراهای بسیار بر من بستند. هرچه تنگ و اهانت را به آرامی تاب آوردم. نعمت‌های را با ناسپاسی پاسخ دادند؛ معجزاتم را با کفرگویی؛ تعلیم را با ملامت. مرید. سرورم، حال که تو در زندگانی صبر پیشه کردی و با این کار، خاصه فرمان پدرت را گردن نهادی، گناهکار مفلوکی چون من را شاید که همساز با اراده تو از خود شکیبایی نشان دهم، و بهر رستگاری روحمن، تا هنگامی که اراده فرمایی، بار گران این حیات فانی را بردوش کشم. زیرا اگرچه این زندگی دشوار است، اما بالطف تو سرشار از حُسن می‌گردد، و با تأسی به حیات تو و قدیسانت، بر ضعیفان سهلتر و شادر. در قیاس زندگی با شریعت قدیم،^۳ تسلّهای

این زندگی افرونت است، چه در آن شریعت دروازه‌های آسمان بسته بود و راهش تاریک و بدین سبب عده‌اندکی را اشتیاق ورود به ملکوت آسمانها بود. در آن روزگاران، حتی صالحان که به رستگاری حق بودند، قبل از مصائب تو و مرگ مقدس تو که گناهان انسان را کفاره شد، نمی‌توانستند به ملکوت آسمان گام بگذارند.

چه سپاس بیکرانی سزاوار توست که طریق راستین و پاک وصال به ملکوت جاودان خود را بر من و همه مؤمنان مکشوف ساخت! طریق ما همانا زندگانی توست. و با صبری پارسايانه به سوی تو رهسپار خواهیم شد که هم صبح پادشاهی و هم شب وصال مایی. پروردگارا، اگر تو از پیش نمی‌رفتی و راه را بر ما نمی‌نمودی، چه کس را یاری رهروی بود؟ اگر اسوه باشکوه تو هدایتگر نمی‌شد، چه بسیار کسان که پشت سر می‌مانندند و دور می‌افتدند. حتی اکنون که تعلیم تو و معجزات را خبردار گشتمایم، بی‌شور و بی‌مبالاتیم؛ حال بین که ما را چه می‌شد اگر نور تو هدایتگرمان نبود؟^۱

۱. یوحنا، ۲:۱۷. ۲. اشیعیا، ۵۳:۳. ۳. مراد شریعت یهود است که در قیاس با مسیحیت بسیار سختگیرانه است و در آن نسبت خدا با انسان، به نسبت مخدوم و خادم می‌ماند و نه معشوق و عاشق چنان که در سنت مسیحی است. —م.

کسی که آن را پاداش می‌دهد، غفلت می‌ورزی و تنها به کسی
می‌اندیشی که تو را زخم زده و به لطمہ‌ای که متحملش گشته‌ای.

تو را صبر حقیق نیست اگر تنها آن چیزی را تاب آوری که
سزاوار [مدارا] می‌پنداری و از جانب کسانی رسیده باشد که
دوستشان می‌داری. صبور حقیق، در حساب نمی‌آورد که به واسطه
چه کسی به مضيقه افتاده است؛ توفیر نمی‌کند که بالادستش باشد،
هم‌رتیبه یا مادون او؛ پارسا باشد یا نااهل و شریر. بلایی که او را
فرامی‌گیرد، هرقدر هم سهمگین یا مکرر باشد و به هر واسطه‌ای که
در رسد، آن را چونان که از جانب خداست، شادمانه پذیرا می‌شود و
سراسر سودش می‌انگارد.

اگر خواهان پیروزی هستی، همواره برای نبرد آماده باش؛
بی‌مجاهده تو را نرسد که تاج شکیبایی را بربایی.^۱ با تن زدن از رنج،
آن تاج از خود می‌رانی. پس اگر تاج می‌طلبی، دلیرانه نبرد کن و
صبورانه مدارا. بی‌جهد، آسایش نصب کسی نمی‌شود؛ بی‌نبرد،
پیروزی در کار نمی‌تواند بود.

مرید. سرورم، آنچه را بنا به طبعم بر من محال است، با لطف خود
می‌سرم گردان. تو می‌دانی که طاقتم چه انداز است و با ناملایی
کوچک، چه زود امیدم از کف می‌رود. از تو استدعا دارم که هر
بلیدای را محض خاطر نامت، بر من شیرین و دلپذیر گردانی، زیرا آن
رنج و محنتی که محض خاطر تو باشد، برای سلامت روح من بس نافع
است.

باب نوزدهم

در بیان تحمل اهانتها و نشان صبر

مسیح. فرزندم، چه می‌گویی؟ رنجهای من و قدیسانم را در نظر آور و
شیکوه کوتاه کن. تو را هنوز نرسیده است که تا بذل خونت پاییردی
کنی.^۱ در قیاس با آنان که بسی رنج بُردند، به وسوسه‌هایی برقوت و
ابتلالاتی دشوار گرفتار آمدند و به طرق بسیار امتحان و به محک
آزموده شدند.^۲ مشقات تو بس ناچیز است. رنجهای گرانتر دیگران را
در یاد آور تا مشکلات کوچک خویش را آسانتر بر خود هموار کنی.
اگر بر تو کوچک نمی‌نماید، بهوش باش که مبادا بی‌صبری ات علت آن
باشد؛ کوچک باشند یا بزرگ، توبکوش تا همه را صبورانه تاب آوری.
در مواجهه با رنج، هرچه بهتر مهیا باشی، حکیمانه‌تر عمل خواهی
کرد و ثوابت فزوونتر خواهد بود. همه را آسانتر تحمل خواهی کرد اگر
دل و اندیشه‌ات به جدیت مهیا گشته باشد. مگو که «چنین کارهایی
از جانب این شخص را تحمل نمی‌توانم» یا «ایتها را تاب نخواهم
آورد؛ او به من اهانتی عظیم روا داشته و به چیزهایی که هرگز
تصورش را نمی‌کردم، متهم ساخته؛ چه بسا این را از سوی کس
دیگری تحمل بتوانم کرد و چیزی به حسابش آورم که باید طاقت
آورد.» چنین افکاری ابلهانه است، زیرا تو از ثواب شکیبایی و از

باب بیستم

در بیان ضعف ما و بلایای این زندگانی

مرید. سرورم، من به گناهکاری خویش معترضم^۱ و به ضعفم اقرار می‌کنم. اغلب مسئله‌ای ناچیز، مرا به شکست و امیدار و در مشقت می‌افکند. عزم خود جزم می‌کنم که با شهامت عمل کنم، اما با یورش وسوسه‌ای کوچک نیز خود را در تنگنایی شدید می‌یابم. گاه چنان است که از دل امری کم‌اهمیت، وسوسه‌ای سهمگین بر می‌خیزد؛ و آن‌گاه که خود را این می‌پندارم، به نسیمی از پای درمی‌آیم.

پروردگارا، دونمایگی و سستی مرا در حساب آور، زیرا تو به همه چیز آگاهی. بر من رحم کن و تا در گرداب فرونشده و از پای در نیقتاده‌ام، از آن بیرونم آور.^۲ آنچه اغلب مرا در چشم تو درمانده و مغلوب می‌نماید، آن است که چنین مستعد سقوط و در برابر هواهای نفسانی چنین سُستم. و اگرچه خود را یکسره به آنها تسلیم نمی‌کنم، حملاتشان آشته و پریشانم می‌سازد و چنین است که از زندگانی در کشمکش مدام، خسته و ملول گشته‌ام. سستی‌ام بر من عیان شده است، زیرا خیالات باطل به هجوم بر من آماده‌ترند تا به ترکم. ای خداوندگار قادر بني‌اسرائيل و ای عاشق پُر‌شور جانها، دعای

من آن است که رنج و مشقت بندۀ خود را به خاطر بسیاری و او را در عمل به همه تکالیفش یاری دهی. مرا با شهامتی آسمانی قوت بخش، مبادا که تن، این خصم پلید و دیرینه‌ام که هنوز به تمامی تابع روح نگشته است، غالب گردد و تفوّق یابد. زیرا تا نَفْسِی در این حیات پُر زحمت باقی است، مرا باید که علیه آن نبرد کنم. دریغا، این چه زندگانی است که در آن مصائب و رنجها هرگز پایان نمی‌پذیرند و همه چیزش آکنده از دامها و دشمنهای است! هر بلا یا وسوسه‌ای که رخت بر می‌بندد، دیگری به جایش می‌نشیند؛ و حتی آن‌گاه که نزع بیداد می‌کند، مشقاق دیگر، بی حدّ و حصر و به ناگهان سر بر می‌آورند.

چگونه می‌توان به حیات دل بست که چنان آکنده از تلخی و دستخوش رنجها و بلایای بسیار است؟ به واقع چگونه می‌توان بر آن نام زندگی نهاد که چنین مقدار عظیمی از مرگ و عذاب می‌پرورد؟ با این حال دوستش می‌دارند و بسیاری کسان بدان سرمست‌اند. دنیا را اغلب به بی‌وفایی و بیهودگی‌اش، نکوهش می‌کنند، اما به آسانی از آن چشم نمی‌پوشند. شهوتات تن سلطه بس عظیمی دارند. بعضی امور، ما را به عشق دنیا راهبر می‌شوند و بعضی دیگر به نفرتش. هواهای تن، تمناهای دیده و غرور حیات،^۱ جملگی ما را به جانب عشق دنیا می‌کشاند؛ اما دردها و رنجهایی که بحق در پی [شادیها] می‌آید، در ما نفرت و خستگی از دنیا پدید می‌آورد.

افسوس! ضمیری که تسلیم دنیاست، مقهور لذتی حرام می‌گردد و آرمیدن در میان خارزار را مایه سرخوشی می‌پندارد،^۲ زیرا حلاوت پروردگار و سرور راستین پارسایی را نه دیده و نه چشیده است. اما آنان که دنیا را به تمامی خوار می‌دارند و می‌کوشند تا در سایه قانون

۱. یوحنا اول، ۱۶:۲. ۲. ایوب، ۷:۲۰.

۱. مزمیر، ۵:۱۶. ۲. همان، ۲۵:۱۶ و ۱۴:۶۹.

مقدس خداوند زندگی به سر برند، آشنا با آن حلاوت آسمانی‌اند که به همه کسانی که خالصانه از دنیا چشم می‌پوشند، وعده داده شده است. ایشان بس آشکار می‌بینند که عالم چه غمگنانه به بیراهه می‌افتد و چه بد فریب می‌خورد.

باب بیست و یکم

چگونه باید فوق هر چیز فقط در خداوند قرار یابیم

مرید. ای روح من، فوق هر چیز و در جمله امور همواره در خداوند بیاسای، زیرا او آرامش ابدی قدیسان است.

نیاش

ای عیسای عزیز و محظوظ، تفضلی کن تا فوق همه مخلوقات، در تو بیاسایم^۱; برتر از سلامت و زیبایی، برتر از عزت و جلال، برتر از هر قدرت و شرافت، برتر از همه دانشها و هنرها، برتر از هر تیکنامی و ثنا، برتر از هر حلاوت و تسلی، برتر از همه امیدها و وعده‌ها، برتر از هر حُسن و ثنا، برتر از همه مواهب و الطافی که تو می‌توانی ما را عطا کنی و بر سرمان بباری؛ برتر از هر سُرور و سرمستی که در تصور و فهم آید؛ برتر از فرشتگان و ملائکه مقرب و همه لشکرهاي ملکوت؛ برتر از هر چیز پیدا و ناپیدا؛ و برتر از هرچه که غیر تو باشد، ای خداوندگار من.

ای پروردگار و ای خدای من، تو از همه چیز برتری؛ تنها تو والاترین، تواناترین، بی‌نیازترین و کاملترین، دل‌انگیزترین و

آرامش بخش ترین. تنها تو از زیبایی و جلال آکنده‌ای و همه آن چیزها که نیکویند، از حیث کمال خود، اینک در تو جمع‌اند و پیش از این نیز بوده‌اند و تا ابد نیز خواهند بود. پس هر آنچه را که در جنب خود به من عطا کنی یا از خود بر من آشکار سازی و وعده دهی، بسی ناچیز و نامطلوب است مگر آنکه بتوانم تو را ببینم و به تمامی در برگیرم. زیرا قلب من نه قرار می‌تواند یافت و نه به کمال خشنود می‌تواند شد، تا روزی که در تو بیاساید که از جمله عطاها و مخلوقات برتزی.

ای سرورم عیسی مسیح، همسر روح، عاشق پاکی و ارباب کائنات، کیست که مرا باهایی از آزادی محض عطا کند تا به سوی تو پرگشایم و به آرامش رسم؟^۱ ای پروردگار من، چه وقت رها خواهم شد و طعم شیرین تو را خواهم چشید؟ چه هنگام با تو خلوت خواهم کرد تا در عشق تو از خود بیخود شوم و به شیوه‌ای محجوب از علم خلائق و برتر از هر ادراک و حد، تنها تو را هوشیار باشم. اما اکنون زاری می‌کنم و با غم و حسرت سرنوشت نامسعود خویش را بر دوش می‌کشم، زیرا در این دزه رنجها بسی آفات می‌رسد که در غالب احوال راه مرا پُرآشوب و اندوهبار و تاریک می‌سازد. اغلب سد راهم می‌شوند، آشفتمام می‌سازند، و سوسه‌ام می‌کنند و به مخصوصه‌ام در می‌اندازنند تا نتوانم فارغ‌البال به تو تقرّب جویم، و از آن آغوش دلپذیری که برای ارواح رستگاران فراهم می‌آوری، نصیبی ببرم.

ای عیسی، ای فروع جلال ابدی و ای تسلای روح سالکان، فریاد مرا بشنو و دلتنگی تمام را در نظر آور. در حضور تو زبانم قاصر است؛ بگذار تا خاموشی از جانبم سخن بگوید. سرور من تا چه هنگام، در آمدنش تأخیر خواهد کرد؟ پروردگارا، سوی من آی که بینوا و حقیرم، و سرورم به ارمغان آور. دست خویش فراز کن و مرا از همه فلاکت و

رنجم وارهان. بیا خدایا، بیا که بی تو هیچ روز و هیچ ساعتی خوش ۱۸۹ نیست؛ بی تو مهانی بر سفره‌ام نیست، زیرا تو یگانه سرور منی. بخت من غم است و خودم چونان اسیری در غل و زنجیر، تا روزی که تو مرا از نور حضورت جان تازه بخشی و روی دوستی‌ات را بر من بنایی. بگذار دیگران در جنب تو هر که را که خواهند، بجویند، اما هرگز هیچ چیز نتواند مرا مسرور سازد مگر خود تو که خدای من، امید من و رستگاری ابدی منی. مرا خاموشی نخواهد بود و از دعای ملتمنه دست برخواهم داشت تا وقتی که لطف تو باز گردد و قلب من با طین صدای تو به تپش افتد.

مسیح. نگاه کن، من اینجا هستم. با فریاد تو اینجا آمدهام. اشکهایت، متنای روحت، خضوع و توبه قلبی‌ات مرا واداشت تا به سوی تو آیم. مرید. پروردگارا، تو را خواندم و متنای کردم. اینک آماده‌ام تا محض خاطر تو که اول بار مرا به جستجوی خویش برانگیختی، از همه چیز چشم بپوشم. به خاطر احسانی که به فراخور غنای رحمت، بر بندۀ خود روا داشتی، نامت خجسته باد.^۲ خداوندا، بندۀ تو بیش از این چه می‌تواند گفت؟ او در حالی که همواره دلتنگان دنائت و ابتذال خویش است، در حضور تو تنها می‌تواند خود را سرایا خوار و کوچک سازد. زیرا در میان همه عجایب زمین و آسمان، احده با تو در قیاس نمی‌آید.^۳ جمله افعال تو نیکو، احکام تو حق،^۴ و همه چیز تابع مشیت توست. ای حکمت خدای پدر،^۵ حمد و ثنا توراست! بگذار تا روح و زبان من و همه کائنات در مدح و ستایش تو هماواز شوند!

۱. همان، ۱۱۹:۶۵ و ۱۱۹:۴۵. ۲. همان، ۱۱۰:۴۵. ۳. همان، ۸۶:۸. ۴. همان، ۱۹:۹. ۵. در حکمت مسیحی، مسیح تجلی عقل الهی (لوگوس) است که حاوی حقایق اشیا و منشأ نوری است که ضامن علم و یقین است. —م.

نیکوتر باشد، [نیکی‌ها را] کمتر به خود منسوب می‌دارد و با خضوع ۱۹۱ و اخلاص هرچه فروتنر، شکرانه نعمتها را نزد خدا به جای می‌آورد. آن کس که خود را کوچک می‌شود و بس نالایق در حساب می‌آورد، بیش از همه سزاوار دریافت بزرگترین عطایای پرورده‌گار است.

آن کس که از مواهب کمتری نصیب برده است، نباید از این حیث غمزده باشد یا بر کسانی که بیش از او بهره‌مند از مواهب‌اند، رشك برد. بلکه او را بایسته است که در تو آویزد و احسانت را ستایش گوید، زیرا موهبت‌های تو بدون هیچ تعییض، به سخاوت و رغبت و به نقد عطا می‌گردد.^۱ هر آنچه نیکوست، از جانب تو می‌رسد؛ پس در همه چیز باید تو را ستود.^۲ تنها تو می‌دانی که هر کس را دریافت چه چیز به صلاح است؛ و ما را نشاید که کم و بیش بهره‌مندی اشخاص را به قضاوت بنشینیم، زیرا سنجش شایستگی‌های هر کدام را تنها تو می‌توانی و بس.

ای خداوندگار من، فقدان بسیاری از آن موهبت‌ها را که در ظاهر و در چشم خلائق ستودنی و پسندیده می‌غاید، نعمتی بزرگ می‌دانم. زیرا آن کس که فقر و حقارت خود را باز می‌شناسد، نباید غم و افسوس خورد یا بدین سبب ملوول باشد؛ بلکه باید دل آسوده دارد و شادی کند، زیرا که تو، خدایا، فقیران و افتادگان و تحقیرشده‌گان این عالم را برگزیده‌ای تا یاران آشنا و خدمتگزارانت باشند.^۳ حواریون تو که امیران سراسر گتی قرارشان داده‌ای،^۴ شاهدی بر همین واقعیت‌اند. با این حال، ایشان بی‌هیچ گلایه‌ای در این عالم زیستند و چنان فروتن و صاف و عاری از خباتت و نیرنگ بودند که محض خاطر نام تو،^۵ از

۱. رومیان، ۱۱:۲. ۲. همان، ۱۱:۳۶. ۳. یوحنا، ۱۵:۱۵ و قرنطیان اول، ۱:۲۷. ۴. مزمیر، ۱۶:۴۵. ۵. اعمال رسولان، ۴:۵.

باب بیست و دوم

در بیان تذکر نعمات پرورده‌گار

مرید. سرورم، قلب مرا بگشا، تا به شریعت عالم گردم، و مرا تعلیم ده تا بر وفق احکامت زندگی کنم.^۱ نفضلی کن تا به اراده‌ات آگاه گردم و نعمتها بی‌شمارت را به احترام در نظر آورم تا از این پس تو را بدرستی و شایستگی سپاس گزارم. می‌دانم و اعتراف دارم که حقی از برای کوچکترین نعمتها بسیاری که عطایم می‌کنی، از ادای شکرانه‌ای که سزاوار تو باشد، به تمامی عاجزمن، زیرا من از کوچکترین عطایای تو، کوچکترم. هرگاه سخاوت بیکران تو را در نظر می‌آورم، روحمن از سترگی اش مدهوش می‌گردد.

هر آنچه از قوای روح و جسم که در تملک ماست، ظاهری و باطنی، طبیعی و مافق طبیعی، عطایای تو هستند و به بخشندگی خدایی مهریان و نیک شهادت می‌دهند که ما را جمله عطایای نیکو از جانب او می‌رسد. و بیش یا کم، هر آن موهبت که دریافت کنیم، از آن توست و بی تو ما هیچ نداریم. بدین‌سان آن کس که عطایای فراوان به او رسیده است، نباید از این حیث به شایستگی‌های خویش ببالد یا که خود را از یارانش برتر بداند و یا در آنان که از عطایای کمتری بهره‌مندند، به تحقیر نظر کند؛ زیرا هرچه انسان بزرگتر و

۱. مزمیر، ۱:۱۱۹ و مکاییان دوم، ۴:۱.

تحمل خواریها خرسند می‌شدند، و آنچه را که عالمیان از آن دوری می‌جوینند، با مسرّت از سر میل و رغبت، در آگوش می‌کشیدند. نزد آن کس که تو را عاشق است و از نعمتهایت بهرمند، هیچ چیز نباید بیش از این مایه سُرور باشد که اراده مقدس و مصالح ناشی از تدبیر ازلی تو در او محقق شود. او چنان باید از این امر تسلی یابد و خشنود باشد که به قدر کسانی که دوست می‌دارند بزرگشان پیندارند، او نیز از اینکه کمترین خلائق در حساب آید، دلشاد گردد. او در پایین‌ترین مقام نیز چونان که در بالاترین، آسوده و خرسند است.^۱ به اینکه بی‌نام و آوازه به تحفیر طردش کنند، همان‌قدر رغبت دارد که به سربلندی و رفت در میان بزرگان. اراده تو و عزّت نامت باید بر همه چیز اولی باشد؛ این تسلی ولذتی به ارمغان می‌آورد که از جمله نعمتهایی که تاکنون عطا شده یا می‌تواند شد، برتر و پُرمایه‌تر است.

باب بیست و سوم

در بیان چهار چیز که موجب آرامش است

مسیح. فرزندم، اکنون [چهار] طریق آرامش و آزادی راستین را به تو می‌آموزم.

مرید. سَرورم، تَنَا می‌کنم که مرا تعلیم دهی. من به آموختن مشتاقم. مسیح. فرزندم، عزم خود جزم کن تا نه آنچه خواست توست، بلکه خواست دیگران را جامه عمل بپوشانی.^۱

همواره بخواه که کمتر داشته باشی، نه بیشتر.^۲

همواره بر پست‌ترین مقام تکیه زن و خود را کمتر از دیگران بدان.^۳

همواره تَنَا و دعایت آن باشد که خواست پروردگار در تو به کمال تحقق یابد.^۴

آن کس که این قواعد را مراعات کند، به آسایش و آرامش جان نایل خواهد شد.

مرید. سَرورم، در همین چند کلام تو، جمله سَرْ کمال نهفته است. ای کاش می‌توانstem مؤمنانه مراعات‌شان کنم، تا هیچ مشقّتی نتواند از پایم دراندازد. زیرا همیشه به وقت اضطراب و ملالت درمی‌یابم که جدایی ام از تعلیم تو، مرا بدان روز افکنده است. همه چیز در دست

^۱. متی، ۱۰:۳۹. ^۲. همان، ۱۰:۱۰. ^۳. لوقا، ۱۰:۱۰. ^۴. متی، ۱۰:۶.

^۱. لوقا، ۱۰:۱۰.

قدرت توست و تو پیوسته دوست می‌داری که جانها را به کمال رسانی. مرا بیش از همیشه از برکت فیض خود بهره‌مند ساز؛ مرا یاری ده تا به کلام تو پاییند باشم و رستگاری ام را پیش برم.

دعا در دفع افکار پلید

ای پروردگار و ای خدای من، مرا به حال خود وامگذار؛ نیازم را به یاد بسپار، زیرا بسی افکار پلید و بیمهای دهشتناک، ضمیرم را بر می‌آشوبند و روح را به هراس می‌افکنند. چگونه تو انم از خلال آنها به سلامت گذر کنم؟ چگونه آن قدرتی را که بر من می‌رانند، واشکنم؟ تو گفته‌ای، «من پیش از شما می‌روم و متکبران عالم را به خضوع وامی دارم.^۱ من درهای زندان را خواهم گشود و گنجهای نهان و اسرار قرون را بر شما آشکار خواهم ساخت.» پروردگارا، چنان کن که گفته‌ای، و بگذار تا ظهور تو، همه افکار پلید را به گریز وادرد. امید و تسلای من آن است که در هنگامه مصائب به توروی آورم، توکل کنم، در قلب خویش تو را بخوانم، و تسلایت را صبورانه انتظار کشم.

دعا از برای روشنایی ضمیر

ای عیسای رحیم، فروع نور خود را بر ضمیر من بتاب و همه تاریکی‌ها را از حریم دل من بزدای. این بسیار افکار سرکش مرا لگام زن و آن وسوسه‌هایی را که چنان بی‌امان بر من حمله می‌برند، خرد و نابود ساز. بگذار تا قدرت عظیم تو در نبرد یاری ام کند و بر هواهای اغواگر تن که چونان حیوانات دزنه در من بیداد می‌کنند، چیره شود. با قدرت خویش، صلح و آرامش برقرار ساز^۲ و بگذار تا سرود ستایش را در

۱۹۵

معبد دلی پاک آواز کنند. باد و طوفان را تحت فرمان گیر؛^۱ خشم دریاها و وزش سهمگین باد شمال را به تمکین وادر، تا آرامشی عظیم حاکم شود. نور خود و حقیقت خود را افاضه کن تا بر فراز گیتی بدرخشد،^۲ زیرا تا روح من به نور تو منور نگردد، من گلی سرد و بی صورت و پوچم.^۳ لطف خود را از عالم بالا فروفرست و دل مر را به شبین بهشتی غسل بده. نهرهایی پُر طراوت از تقوی جاری ساز تا چهره زمین را سیراب کنند^۴ و میوه‌های نیک و بی‌نقص پدید آورند. ضمیرم را که اکنون گرانبار از گناهان است، نیرویی تازه ده و همه رغبت مر را به سوی امور آسمانی معطوف گردان تا هرگاه طعم شیرین سُرورهای سرمه‌ی را یک بار در کام چشیدم، دیگر از همه لذاید ناپایینه این دنیا بیزاری جویم. مرا نجات بخش و قلمب را از انکا بر تسلایی زودگذر امور ناپاک وارهان، زیرا هیچ‌یک از اینها را نمی‌رسد که رضایتی راستین به دست دهنده یا تمناهاي مرا فرونشانند. با رشته‌های ناگستینی عشق، مرا به خود پیوند ده. تنها تو می‌توانی آن روحی را که عاشق توست، خشنود و راضی گردانی و بدون تو عالم را هیچ قدر و ارزشی نیست.

۱. متی، ۲:۲۶. ۲. مزمیر، ۳:۴۳. ۳. غالاطیان، ۲:۱. ۴. سفر تکوین، ۶:۲.

۱. اشیعیا، ۲:۴۵. ۲. مزمیر، ۷:۱۲۲.

و دل را از بی‌یقینی آکنده می‌سازند. اگر فقط آمدن مرا چشم ۱۹۷ در راه بسیاری و دروازه قلب خویش بگشایی، خودم با تو سخن خواهم گفت و پیش تو پرده از اسرارم برخواهم کشید. آماده باش؛ شبزنده‌داری و عبادت پیشه کن. و بیش از هر چیز، فروتن باش.

باب بیست و چهارم

در بیان آفات کنجکاوی

مسیح. فرزندم از کنجکاوی باطل بر حذر باش و خود را به امور بی‌فایده مشغول مدار؛^۱ آنها را با تو چه کار است؟ مرا پیروی کن.^۲ تو را چه دخلی دارد که کسی نیک است یا بد، یا که قول و فعل او کدام است؟ تو را برای پاسخ از جانب دیگران نخواهند خواست اما به یقین باید شرحی کافی و واقعی از حیات خویش به دست دهی.^۳ پس از چه روی سر در کاری می‌کنی که تو را بدان نیاز نیست؟

من به قلوب همه مردمان آگاهم و زیر این آفتاب، چیزی نیست که از علم من پنهان باشد. من زندگانی هر کس را می‌دانم – افکارش را، تمناها و تیاش را. پس خود را یکسره به کتف حمایت من بسپار و دل آسوده دار. بگذار تا بحوالفضلان، خود را چنان که خواهند در زحمت افکنند؛ اقوال و افعالشان به زیان خودشان تمام خواهد شد، زیرا نمی‌توانند مرا فریب دهند.

در جلب عنایت حامیان قدرتمند، توجه خلائق و حتی محبت خاص دوستان، تلاش مکن. اینها همه موجب پراکندگی خاطرند

۱. تیعموتاؤس اول، ۱۲:۵. ۲. یوحنا، ۲۱:۲۲. ۳. رومیان، ۱۲:۱۴.

آن‌گاه که هیچ‌کس با تو در تعارض نیست، همه چیز بر وفق مراد است. و نیز آن‌گاه که جمله امور موافق خواست تو روی می‌دهد، گمان مبر که همه چیز بی‌عیب و نقص است. آن زمان که از نعمت و حلاوت عبادت وافر بهره داری، خویشتن را چندان بزرگ مپندار و گمان مبر که عزیز خداوندی. زیرا عاشق راستین پارسایی را به این امور نمی‌شناسند و سیر و سلوک معنوی انسان، بر این چیزها متکی نیست.

مرید. پس ای سرورم، اتفاقاً یا بر چیست؟

مسیح. بر تسلیم تمام عیار دل تو به اراده خداوند، و تن زدن از میل خویشتن در امور بزرگ یا کوچک، زمانند یا سرمدی. اگر به چنین تسلیمی تن بسپاری، در دوران عافیت و مشقت، با خشنودی یکسان خدای را شاکر خواهی بود و همه چیز را، چونان که از جانب اوست، با خاطری آسوده پذیرا خواهی شد. دلیر باش و ایمان خود را چنان راضخ گردان که هرگاه تسلای معنوی منقطع شد، دل خویش را برای بلایایی بزرگتر نیز مهیا توانی ساخت. این را که باید در رنج بسیار گرفتار آیی، مناف عدل مپندار، بلکه اقرار کن که من در جمله کارهایم عادل و نام مقدس را تسپیح گوی. اگر چنین کنی، در طریق حقیق و شریف آرامش گام خواهی زد و به یقین من از نو به سوی تو خواهم شافت و سُروری عظیم عطایت خواهم کرد.^۱ تنها اگر خویشتن را خوار بشماری، من آرامشی را که در این عالم نصیب آدمی می‌تواند شد، به تو وعده می‌دهم.^۲

باب بیست و پنجم

در بیان آرامش پایا و سیر و سلوک راستین

مسیح. من گفته‌ام، آرامش را برای شما باقی می‌گذارم؛ آرامش خودم را به شما عطا می‌کنم. نه آن آرامشی که دنیا به شما می‌بخشد.^۱ جمله مردم طالب آرامش‌اند، اما همه در پی آن چیزها برمنی آیند که آرامش حقیق به ارمنان می‌آورند. آرامش من از آن کسی است که افتاده‌حال و نازک‌دل است^۲ و بر صبری عظیم تکیه دارد. اگر به من گوش بسپاری و سخنان مرا پیرروی کنی، به آرامش حقیق نایل خواهی شد. مرید. سرورم، چه باید بکنم؟

مسیح. سراسر حیات خود و افعال و اقوال خود را مراقب باش. همه مساعی خویش را به یک هدف واحد، که رضایت من باشد، معطوف دار؛ تنها مرا بجایی و تمناً کن. هرگز بر رفتار دیگران به شتاب قضاوت مکن، و آن‌گاه که کسی عقیده تو را جویا نشده، دخالت مورز. اما چنان کنی که من می‌گویم، بندرت خاطرتو پریشان خواهد شد. اما گمان مبر که در این زندگی می‌توانی از اضطراب بگریزی، یا که هرگز به رنج روح و درد جسم دچار نگردی، زیرا آرامش حقیق را تنها در حال آرامش ابدی می‌توان یافت. پس اگر روزی از قضا به هیچ مشقی دچار نبودی، گمان مبر که به آرامش حقیق نایل شده‌ای، یا

۱. ایوب، ۷:۲۶. ۲. مزمیر، ۷:۲۳. ۳. مزمیر، ۷:۲۷.

۱. یوحنا، ۲۹:۱۴. ۲. متی، ۲۹:۱۱.

من که از همه شادیها برتری، جمله لذات عالم را که مرا از عشق به لذات جاودان مهجور می‌سازد و با وعده تمامی لذت‌های این جهان پلیدانه و سوشهام می‌کند، در کام من تلخ گردان. به تو تماس می‌کنم که نگذاری مقهور گوشت و خون^۱ شوم. مگذار که دنیا و زیبایی زودگذرش فریم دهد، یا که شیطان و مکرش بر من ظفر یابد. مرا قوت پاییردی، طاقت تحمل و ثبات در استقامت عطا کن. به جای جمله لذات عالم، فیوضات پُربرکت روحت را به من ارزانی دار و عشق به نامت را بر جای تمام دلبستگی‌های دنیوی بنشان. انسان صاحبدل را از التفات مفرط به خوردن و نوشیدن و رخت و لباس و باقی حاجات تن، کراحت آید. تقضی کن تا این چیزها به اعتدال بهره گیرم و از بهرشان بسیار غم نخورم.^۲ مصلحت نباشد که از آنها چشم بپوشیم، زیرا طبیعت ما را به رفع حاجاتشان امر می‌دهد؛ اما قانون پارسایی، ما را از طلب ناز و نعمت بی‌فایده منع می‌کند چرا که، در این صورت، بدن بر روح عصیان می‌کند. استدعا دارم که در همه امور، دست تو مرا در چنبره هدایت و نظارت خود گیرد تا در همه حال، اعتدال قاعدة [زنگی ام] باشد.

باب بیست و ششم

در بیان فضیلت روح آزاد

مرید. سرورم، نخستین هم آن کس که طالب کمال است، باید آن باشد که اندیشه خود را در همه اوقات به امور آسمانی معطوف دارد. بدین سان می‌تواند با فراغ بال از میان مصائب بسیار بگذرد، نه چونان کسی که از سر بی درایقی، عاجز از درک خطرهایی است که احاطه‌اش کرده‌اند، بلکه به مدد قدرت ضمیری آزاد که در بندوز نخیر تعلق مفرط به امور دنیوی نیست.

ای مهربانترین خدا، از تو تمنا می‌کنم که مرا محافظت فرمایی تا مغلوب دغدغه‌های این زندگانی نشوم. همچنین مرا از بندگی حاجات بسیار تن مانع شو، تا در لذات آن غرقه نگردم. از همه دامهایی که روح را گرفتار می‌آورند، رهایم کن، مبادا که مرا در خود فرو برد و از پایم درآورند. تقاضای من، مصوّتیت از آن چیزها نیست که مردان متکبر دنیا با شور و حرارت جستجو می‌کنند، بلکه اینکی از آن مصائبی است که بر روح خدمتگزار تو، که چون همه انسانهای فانی دچار لعنت است^۱، سنگینی می‌کنند و از راهش باز می‌دارند. همین مصائب است که به روح من رخصت نمی‌دهد تا، هر زمان که من طالبم، به وادی آزادی حقیق گام بگذارد. ای خداوندگار و ای سرور

۱. رومیان، ۱۲:۲۱، و غلاطیان، ۱:۱۶. ۲. متی، ۲:۲۵. ۶:۲۵.

۱. سفر تکوین، ۳:۱۷ و رومیان، ۱۱:۷.

بود. همواره چیزی هست که تو را خوش نماید، و در هر جا کسی را خواهی یافت که با خواسته‌هایت سر به مخالفت بردارد.

نفع ما در تحصیل ثروت و افزودن آن نیست؛ بل در این است که به چنین اموری بی‌التفات باشیم و تنایش را از صفحه دل بزداییم. این خواهش‌های زیانبار، نه تنها عشق به مال و مکنت، بلکه آرزوی افتخارات و مدح بیهوده را نیز شامل می‌شوند. به خاطر بسیار که همه این چیزها با دنیا درمی‌گذرند. اگر از شور و حرارت تهی باشیم، دیگر توفیر ندارد که محل زندگی یا کسب و کار ما کجاست و آن آرامشی که در امور ظاهری جستجو می‌شود، چندان نمی‌پاید. اگر زندگانی توبر شالوده‌ای استوار بنا نگردد، و اگر در کتف قدرت من قرار نیابی، به اصلاح زندگانی خویش قادر نخواهی بود. پس هرگاه تو را فرصت و مجال بذل خویشتن پیش آمد، آن را غنیمت شمار. آن‌گاه به سر آنچه تاکنون به پرهیزش جهد کرده‌ای، آشنا خواهی شد؛ هر آینه از آن نیز افزونتر خواهی یافت.

دعا از برای دلی بی‌غش و حکمتی آسمانی

پروردگارا به لطف روح القدس، مرا قوت بخش.^۱ قدرت و قوّت باطنی عطایم کن^۲ و دلم را از هرچه دغدغه و همّ بیهوده طاهر گردان.^۳ بگذار تا هرگز به هوای هیچ چیز دیگر، شریف باشد یا خسیس، از تو دور نگردم، بلکه یاری ام کن تا دریابم که همه چیز فانی می‌گردد و من نیز با آنها درمی‌گذرم. در این عالم هیچ چیز نمی‌پاید و همه امور این زندگانی نامطمئن است و روح را پریشان می‌سازد.^۴ چه حکیم است آن که به این حقایق وقوف دارد! پروردگارا، مرا حکمت آسمانی عطا کن تا برتر از

^۱. مزمایر، ۵۱:۱۲. ^۲. افسیان، ۳:۱۶. ^۳. متنی، ۶:۲۴. ^۴. کتاب جامعه، ۱:۱۲ و ۲:۱۱

باب بیست و هفتم

چگونه خودپرستی مانع طلب خداست

مسیح. فرزندم، تو را باید که همه را به همه^۱ در بازی، و ذره‌ای را از آنچه داری، از من دریغ نورزی. بدان که در این دنیا بیش از هر چیز، خودپرستی موجب خسaran توست. همه چیزها به تناسب عشق و عنایتی که بذلشان می‌کنی، دل تو را [با قدرتی] بیشتر یا کمتر در بند می‌کنند. اگر دلبستگی تو پاک و بی‌غش^۲ و لگامزده باشد، برده این چیزها نخواهی شد. تشنۀ آن چیزهایی می‌باشد که به داشتنشان محق نیستی، و چیزی را صاحب مشو که سیر و سلوک معنوی تو را مانع بتواند شد یا آزادی درونیات را از تو تواند ریود. شکفتا که رغبت نداری تا خود و هر آنچه را که بدان مشتاق یا از آن کامیابی، از صمیم دل به من بسیاری.

از چه روی خود را در اندوه بیهوده می‌فرسایی؟ از چه سبب خویشتن را با دغدغه‌های بی‌فایده گرانبار می‌سازی؟ به آن تیت خیری که در باب تو دارم، اعتقاد کن تا هیچ آتفی بر تو نرسد. اگر این چیز و آن چیز را طلب کنی یا از برای کسب عافیت و لذت خویش، اینجا یا آنجا باشی، هرگز روی آرامش نخواهی دید و از دغدغه رها نخواهی

^۱. اینجا مراد از «همه» اول، کل امور دنیوی است و «همه» دوم به خداوند اشاره دارد که هیچ چیز از او بیرون نیست و همه چیز از او هستی می‌گیرد. — م. ۲۲. ^۲. متنی، ۶:۲۲

هر چیز، یاد بگیرم که در طلب تو باشم و تو را بیام؛ معرفت تو و عشق تو را حاصل کنم؛ و همه اشیا را چونان که در واقع هستند، و چونان که تو در حکمت خویش سامانشان بخشیده‌ای، دریاهم. امید آنکه به احتیاط از تملق‌گویانم حذر کنم، و با مخالفان خود صبورانه مدارا ورزم. حکمت حقیق با هر جدل پُر طول و تفصیل، از جای نمی‌جنبد^۱ و به چرب‌زبانی‌های پُر حیلت ناالهلان وقوعی نمی‌نمد. تنها بدین‌سان می‌توانیم در آن طریق که رهسپار گشته‌ایم، بی‌ترزلزل پیش تازیم.

باب بیست و هشتم

در مذمّت افترا

مسیح. فرزندم، سوء‌ظن و سخنان ناپسند دیگران درباره خودت را به دل مگیر. خویشن را حتی از آنچه اینان گمان دارند، بدتر بدان و خود را ضعیفترین خلق در حساب آور. اگر در اندرون خویشن توانا باشی. تو را چندان اعتنایی به الفاظ ناپایدار نخواهد بود. حکیم آن است که هرگاه گزندی به او رسد، خاموشی گزیند؛ او در دل خویشن به من توسل می‌جوید و از داوری‌های مردم پریشان نمی‌گردد. آرامش خود را بر آنچه خلائق درباره تو می‌گویند، بنا مکن، زیرا نیک و بد اقوالی که راجع به تو می‌گویند، بر آنچه به واقع هستی، اثر نمی‌گذارد. آرامش و سرور راستین را تنها در من می‌توان جست. آن کس که نه پروای خوشایند دیگران را دارد و نه بیم ناخرسندی ایشان را، از آرامش حقیق بهره‌مند است. جمله پریشانی دل و پراکندگی خاطر، از دلستگی‌های نابسامان و هراسهای بی‌بنیاد سرچشمه می‌گیرند.

می تواند حتی این بلا را از من بگرداند یا از شدتتش بکاهد تا که به
تمامی خُرد و نابودم نسازد. به روزگاران گذشته، ای خدا و ای رحمت
من، بارها بهر من چنین کردی. و ای خداوند اعلی، تغییر این حال
هرچه بر من دشوارتر، بر تو سهل‌تر آید.^۱

باب بیست و نهم

چگونه باید در همه مصائب خدای را ثنا گفت

مرید. سرورم، نام مقدس است تا اید ستوده باد!^۱ می‌دانم که وسوسه و مشقت به اراده تو بر من نازل می‌گردد. مرا از آن گریزی نیست اما باید که به امید مددت به سوی تو آیم، تا مگر آن مشقت به خیر و صلاح من بدل شود. خداوندگارا، ضمیری معذب و بی‌قرار دارم و مصائب کنونی‌ام بر من باری گران است. ای مهربانترین پدر، چه باید بگویم؟ در تنگنایی هولناک به سر می‌برم. مرا از این ساعت [شوم]^۲ رهایی ده. البته بهر رضای تو بود که به این ساعت درآمدم، تا دریابم که تنها تو می‌تواف مرا از زرفنای حقارتم وارهانی. خدایا از سر لطف و احسان خویش، نجاتم ده.^۳ زیرا از دست بینوایی چون من، چه برآید؛ و بی‌مدد تو به کجا رهسپار تو انم شد؟ پروردگارا، در این ابتلا نیز مرا صبر عطا کن. مرا مددی رسان تا هر قدر هم که عرصه بر من تنگ آید، از چیزی بیم به دل راه ندهم.

و اکنون در این مشقت، دعای من چنین است که «اراده تو محقق باد».^۴ من به تمامی مستحق این مصیبت بوده‌ام و باید آن را تاب آورم. بگذار تا صبورانه بر خود هموارش سازم، تا وقتی که طوفان فرونشیند و روزگارانی بهتر بازگردد. می‌دانم که قدرت قاهر تو

۱. مزمیر، ۷۷:۱۰.

۱. پطرس اول، ۱:۳. ۲. یوحنا، ۱۲:۲۷. ۳. مزمیر، ۴۰:۳۷. ۴. متی، ۱۰:۶.

باب سی ام

در بیان استمداد از خداوند و وثوق به لطف او

مسیح. فرزندم، من آن خدامیم که به وقت مشقت، قوت عطا می‌کند.^۱ آن گاه که از نبرد به ستوه آمده‌ای، سوی من بشتاب.^۲ تعلل تو در توسل به دعا، بزرگترین مانع در کسب تسلای آسمانی من است. زیرا آن زمان که باید به الحاج مرا بجوبی، اول به جانب بسیاری تسلای‌های دیگر روی می‌کنی و امید داری که با شیوه‌هایی دنیوی، خود را جان تازه بخشی. تنها هنگامی که اینها همه قادر می‌مانند، به یاد می‌آوری که من منجی جمله آن کسانی ام که بر من توکل دارند؛^۳ و بجز من، هیچ مددی کارگر نیفتند، هیچ پندی صواب نباشد و هیچ شفایی نپاید. اما اکنون با جانی که پس از طوفان تازه شده، به مدد الطاف من قوت و نور تازه فراهم آور.^۴ زیرا من در همین نزدیکی ام و همه چیز را نه تنها به کمال، بلکه به سخاوت و به بهترین وجه نو خواهم کرد.

آیا چیزی هست که از حد توان من بیرون باشد؟^۵ آیا چونان کسی خواهم بود که خلف وعده می‌کند؟ کجاست ایمان تو؟ حکم بایست و پایمردی کن. دلیر و صبور باش تا به موقع مناسب تو را مددی رسد. مرا با شکیبایی چشم در راه نشین تا خود بسیام و

علاجت کنم. وسوسه، امتحان توست – جای بیم و وحشت نیست. ۲۰۹
اگر به آتبه دل نگران سازی، حاصل تنها آن شود که تو را رنجی از بی رخ دیگر رسد. هر روز را مصیبت خودش کافی است.^۱ بس بیهوده و بی‌فایده باشد اگر غم فردا خوری یا به آن دل خوش داری، زیرا آنچه در توقع توست، چه بسا هرگز روی ندهد.

ضمیر آدمی مستعد اوهام است، اما فریفتگی به تلقینات ابلیس، حکایت از ضعف معنوی دارد. نزد شیطان توفیر ندارد که تو را به واسطه حقیقتی ریشخند کند و فریب دهد، یا به کذبی؛ سقوط تو را از گذر عشق به امروز حاصل کند، یا بیم فردا. پس دل آشته مدار و بیمی هم به آن راه مده.^۲ بر من توکل کن و همه امید خویش را به رحمت من بسپار.^۳ هرگاه که مرا دور از خود می‌بنداری، غالباً بیش از هیشه به تو نزدیکم. و هرگاه گمان می‌بری که شکست تو فرامی‌رسد، اغلب پاداش همه تلاشت نزدیک است. هرگاه چیزی با نقشه‌های تو در تضاد افتد، دنیا به آخر نرسیده است. پس به عواطف آنی خود رخصت مده که حکم تو را تیره و تار سازد، و خود را چنان تسلیم اندوه مکن که گویی دیگر هیچ امیدی به بیهودگی رود. اگر برای مدقی، بلیده‌ای را به عذاب تو رخصت داده و یا تسلایی را که بدان شوق داری، منقطع ساخته‌ام، گمان میر که سراسر به طاق نسیان افکنده شده‌ای؛ زیرا این راه به ملکوت آسمانها می‌رود. یقین دار که برای تو و جملگی خدمتگزارانم، بهتر آن است که با مصائب نبرد کنید تا آنکه همه چیز چنان باشد که می‌خواهید. من به افکار پنهان تو آگاهم، و برای رستگاری‌ات واجب است که گه گاه از لذات معنوی محروم گرددی تا مبادا که به حال مسعود خود غرّه شوی و با خوش خیال، خویشن را بهتر از آنچه هستی، در گمان آوری. آنچه را

۱. ناحوم، ۱۱:۷. ۲. متی، ۱۱:۲۸. ۳. مزمیر، ۱۷:۷. ۴. سفر یشوع بن سیراخ، ۲۵:۲۰.

۵. ارمیا، ۳۲:۲۷.

که عطا کرده‌ام، می‌توانم باز پس گیرم و هرگاه که بخواهم بازگردانم. تسلایی که افاضه می‌کنم، همچنان از آن من است؛ و آنگاه که منقطعش می‌سازم، آنجه را که از آن توست، بر غنی گیرم، زیرا همه مواهب نیکو و هر موهبت بی‌عیب و نقصی، تنها از آن من است.^۱ هرگاه مشقت و عذابی بر تو فروفرستم، خشمگین یا دلشکسته مباش؛ زیرا بی‌درنگ می‌توانم یاری‌ات کنم و جمله رنجها را به شُوری بدل گردم. اما اگرچه من خود را چندان عیان نمی‌سازم، تو در جمله مناسباتان، مرا چنان که شایسته است تسپیح گوی.

اگر دانا باشی و بحق حکم کنی، هرگز به یأس و دلزدگی چخار نخواهی شد. اما اگر تازیانه بلا بر سر تو فرود آوردم و از درد رهایت نساختم، باز هم خشنود و شاکر باش^۲ و این را موجب شادی بدان. زیرا «چونان پدرم که به من عشق ورزیده است، من نیز تو را دوست می‌دارم»،^۳ و این کلامی بود که محبوبترین مریدانم را گفتم، هم ایشان را که به جانب نبردهای سهمگین روانه ساختم، نه به بهره‌وری از لذایذ دنیا؛ و نه به کسب عرَّت و افتخار، که به جانب حقارت و کوچکی؛ نه به بطلت که به سوی سعی و کوشش؛ نه به آسایش، بلکه به جایی که در آن با صبر، وفوری از میوه‌ها به بار آورند.^۴

باب سی و یکم

در بیان ترک مخلوقات از برای یافتن خالق

مرید. سرورم، اگر مرا وصول حالی باید که در آن هیچ مخلوق نتواند سیر و سلوکم را راهنزن شود، همچنان به لطفِ وافترتی از جانب تو سخت محتاجم. زیرا تا هنگامی که چیزی مرا مانع می‌شود، می‌توانم با فراغ بال به سوی تو بنشتابم. آن کس که مشتاق بود تا آزادانه به جانب تو بال گشاید، می‌گفت، «کیست که مرا چونان کبوتر، بالهایی دهد؟ تا پرگشایم و به آرامش رسم.»^۱ و چه کس را آرامش بی‌خلل تر از آرامش کسی است که سر در راه یک مقصود یگانه نهاده است؟^۲ و چه کس آزادتر از آنکه بر روی زمین هیچ نمی‌طلبد؟ در حال جذبه و بیخودی، مرد را باید که از جمله مخلوقات بَر شود، و در حالی که خویشتن را نیز یکسره به فراموشی سپرده است، بروشنى ببیند که در همه کائنات، هیچ چیز با خالق در قیاس نمی‌گنجد. اما انسان تا از تکیه بر مخلوقات رها نگشته باشد، توصل به امور خدایی را آزادانه قادر نتواند شد. از همین سبب است که اهل مراقبه و مکاشفه، چنین اندک‌اند، زیرا محدودی کسان به یکسره دل برکنند از امور زودگذر قدرت دارند.

روح را لطف وافر حاجت است تا سوی بالا بَر شود و به ورای

۱. مزمای، ۶. ۱۱:۵۵. ۲. متی، ۶:۲۲.

۱. یعقوب، ۱۰:۱۷. ۲. ایوب، ۱۰:۶. ۳. یوحنا، ۹:۱۵. ۴. لوقا، ۸:۱۵.

خویش درگزد. دانش و دارایی آدمی را هیچ قدر و قیمتی نیست مگر آنکه روح او برسود، از قید تعلقات زمینی آزاد گردد و یکسره به خدا بپیوندد. تا وقتی که به غیر از آن خیر یگانه، لایتناهی و سرمدی، چیزی را گرانقدر می‌پندارد، جانی خسیس و تخته‌بند خاک خواهد داشت. زیرا مساوی خدا، جمله هیچ است و باید که هیچش انگارند. میان حکمت یک مؤمن که به نور خدا منور گشته، و دانش عالمی فاضل و سختکوش، بس تفاوت است. آن معرفتی که به فیض الهی از عالم بالا اهتمام گردد، به شرافت بسی والاتر است از دانشی که با سعی آدمی، به درد و رنج حاصل شود.

بسیاری کسان فیض مراقبه را طالباند، اما قلیلی از ایشان زحمت ممارست در آنچه را که برای کسب آن واجب است، به جان می‌خرند. مانعی بزرگ پیش راه ما خواهد بود اگر بر نشانه‌های ظاهر و تجربت حواس تکیه کنیم، و استكمال در خویشندن داری را وقوعی تهیم. حال که کسان چون ما که می‌خواهیم اهل معنویت در حساب آییم، خود را از برای امور بی‌مقدار و هر روزه به زحمت بسیار می‌افکنیم و دل نگرانشان می‌داریم و بندرت سرایا و خالصانه به حیات اندرون خویش عطف توجه می‌کنیم، مرا نرسد که بدامن چه اغراضی می‌تواند ما را به شوق آورد، یا مقصود ما چه می‌تواند باشد.

افسوس که پس از تأملی کوتاه، از آن دست می‌کشیم و زندگانی خویش را بجد وارسی نمی‌کنیم. نمی‌اندیشیم که علّقه‌های ما به واقع در کجاست، و بر گناه آلودگی همهٔ حیات خود غم نمی‌خوریم. باری، شرارت انسان سبب شد تا طوفان نوح بر زمین پدیدار گردد.^۱ هرگاه سوانق باطنی ما فاسد باشد، اعمالی که از آنها نشست می‌گیرد نیز فاسد خواهد بود. و این از فقدان توانایی باطنی ما حکایت دارد؛ زیرا

میوهٔ حیات پارسایانه، تنها بر دل صافی پیدا می‌تواند شد.

اغلب از دستاوردهای انسان سخن می‌گویند و بندرت از آن اصولی که حیاتش بر آنها استوار است. این راجویا می‌شونم که آیا شجاع، صاحب جمال، ثروتمند، زیرک، خوش‌قلم، خوش‌الحان یا سختکوش است یا نه: اما خضوع دل، صبر و متناسب و اخلاص و تقدیش بندرت در سخن می‌آید. طبیعت به خصایص ظاهری آدمی نظر می‌کند، و حال آنکه لطف الهی به خوی باطن او عنایت دارد. و در آن حال که طبیعت اغلب به کژراه می‌رود، لطف را متکا خداست و فریبیش نمی‌توان داد.

باب سی و دوم

در بیان خویشتن‌داری و ترک هواهای نفس

مسیح. فرزندم، تنها راه آزادی بی‌خلل، خویشتن‌داری قام عبار است. آنان که در منفعت‌جویی و خودپرستی غرقه گشته‌اند، برده هواهای خویش‌اند.^۱ ایشان آزمند و کنجه‌کاو و شکوه‌گرند. روزگار به خوش‌باشی سپری می‌کنند اما هرگز به خدمت عیسی مسیح تن درنگی‌دهند، زیرا همه عُلقه ایشان، امور ناپاینده است. حالیا، هر آنچه از خدا نباشد، به تمامی محو و نابود خواهد گشت. این فکر بلند و در عین حال، ساده را در گوش آویز: از همه چیز چشم بیوش، تا همه چیز را به دست آوری. هوای نفس را از خود بران تا به آرامش واصل شوی. در این سخن چنان که سزاوار است، بیندیش و آنگاه که به کارش بندی، همه چیز را در می‌باف.

مرید. سرورم، این کاری نباشد که به یک روز انجام پذیرد و هیچ آسان نیست. این چند کلمه سراسر طریق استكمال معنوی را دربردارد.

مسیح. فرزندم، با شنیدن وصف این طریق استكمال، نومید مشو و از رهروی مقصود خویش عنان مپیچ. بل بگذار تا به جانب اموری والاًتر مهمیزت زند و لاقل دلت را به آن امور در زیاید. ای کاش

چنین می‌کردی و به حالی واصل می‌شدی که در آن از عشق ۲۱۵ خویشتن دست بشویی و به اراده من و همو که پدر تو نامش نهاده‌ام، تن دردهی؛ در این صورت مرا به غایت خشنود می‌ساختی و زندگانی‌ات از سرور و آرامش آکنده می‌شد. هنوز چیزهای بسیاری هست که باید از خود برانی، و تا آنها را بی‌چسون و چرا به من وانگذاری، آنچه را که از من مستلت داری، فراچنگ نتوانی آورد. تو را پند می‌دهم آن زر را که به آتش خالص شده، از من بخری تا از آن حکمت آسمانی که جمله امور بی‌بها را طرد می‌کند، سرشار گردد.^۱ از حکمت دنیا بیزاری جوی، و نیز از هر وسوسه‌ای که تو را به جلب رضایت دیگران یا خویشتن بخواند.

گفتم که آنچه را خلائق پسندیده و عزیز می‌دارند، با چیزی که به تحقیر در آن نظر می‌کنند، معاوضه کن. زیرا حکمت آسمانی راستین که خود را بزرگ نمی‌پندارد،^۲ اقبال اهل دنیا را طالب نیست و از نظر مردمان تقریباً بکلی دور می‌ماند و در چشم ایشان بی‌فایده و بی‌اهمیت می‌نماید. بعضی تنها به زبان حیاتش می‌کنند اما در زندگانی‌شان از آن هیچ اثری نیست. حالیا این همانا مرواریدی گرانبهاست که از چشم بسیاری پنهان می‌ماند.^۳

۱. مکافه، ۲:۱۸. ۲. رومیان، ۱۲:۱۶. ۳. متی، ۱۲:۴۶.

۱. تیموتائوس دوم، ۲:۲.

نیز نه محض خاطر عیسی، که برای دیدن ایلعاذر، روزی به بیت عنیا ۲۱۷
نژد مارتا و مریم شتافتند.^۱ پس نیت خویش خالص و یکتا و صواب
گردان تا بی هیچ مانعی تنها به جانب من هدایت شود.

باب سی و سوم

در بیان بی ثباتی دل

مسیح. فرزندم، به عواطف خویش اعتقاد مکن، زیرا که متلوّن و
بی ثبات‌اند. در سراسر حیات حتی خلاف میل خویش،^۱ به دگرگونی
دچار می‌آینی. زمانی سرخوش و به دیگر زمان غمزده‌ای؛ گهی
آسوده و گهی آشته؛ گهی سرشار از علاقه و گهی ترسی از آن؛
گهی پُرشور و گهی کاهل؛ گهی عبوس و گهی گشاده‌رو. اما مرد
حکیم که در امور معنوی کارآزموده است، فوق این انفعالات متغیر
مقام دارد. او را به احساسات و هوسمای آفی‌اش اعتنایی نیست،
بل همه قوای عقلی‌اش را به جانب غایت صواب و حقیق هدایت
می‌کند. بدین‌سان، تنها به من چشم می‌دوزد و مدام مرا مقصود
خویش قرار می‌دهد، و این چنین می‌تواند یکدله باشد و در همه حال
ترزلن‌ناپذیر.

آدمی هرچه یکدله‌تر باشد،^۲ در گذر از میان جمله طوفانهای
زنگی، تعادلش بهتر حفظ تواند شد، اما نزد بسیاری مردم، این
مقصود یگانه در تیرگی می‌افتد؛ زیرا مردم بی‌درنگ به هر چیز
دلپذیری که در راهشان پیدا شود التفات می‌ورزند، و نادر است آن
کس که به تمامی از گناه منفعت پرستی رها باشد. و بدین‌سان یهودیان

۱. یوحنا، ۱۲:۹. ایلعاذر را مسیح در بیت عنیا پس از مرگ از نو زنده کرد و مردم برای
دیدن او می‌شتابتند. — م.

۱. رومیان، ۱۱:۸. ۲. متی، ۶:۲۲.

باب سی و چهارم

در بیان شفقت خدا بر آنان که دوستش می‌دارند

مرید. ای خدا و ای همه کس من!^۱ چه چیز دیگری می‌توانم داشت؟ و چه بهجت عظیمتری می‌توانم خواست؟ ای کلمه حلاوت و سُرور نزد آنان که کلمه را از همه عالم و گنجهاش دوست‌تر می‌دارند! ای خدا و ای همه کس من! دانایان را همین چند کلام بسنده است، و آن کس که تو را عاشق باشد، از مکرر گفتنشان مسرور خواهد شد. آن‌گاه که تو حضور داری، همه چیز سراسر شادی و سرور است؛ اما در غیبت، هرچه هست اندوه است. تو دل را فراغت آرامش حقیق و شادی راستین به ارمغان می‌آوری. ما را سبب می‌گردی تا همه چیز را نیکو بیینیم و تو را در همه چیز ثناگوییم، زیرا بی تو چیزی را نرسد که ما را سُرور پایدار بخشد.

هر که با لذت تو آشنا باشد، از همه چیز محظوظ می‌گردد. اما آن کس که از لذت تو بوبی نبرده است، در هیچ چیز لذتی نتواند یافتد. دنیادیدگان و شهوت‌پرستان، حکمت تو را فاقدند، زیرا در دنیا، پوچی بسیار به کمین نشسته است و در تن گوشتی، مرگ.^۲ آنان که با بیزاری از امور دنیوی و کشن شهوای جسمانی راه تو می‌پویند، براستی دانایند؛ ایشان بهر حقیقت، پندار باطل را فرومی‌گذارند، و بهر

روح، از تن چشم می‌پوشند. سُرورشان تنها در خداست و هرجه
خیر که در مخلوقات بیابند، یکسره به جلال خالقشان منسوب
می‌دارند. اما میان شادی خالق و شادی مخلوق، چه تفاوت عظیمی
است؛ میان آنچه سرمدی است و آن چیزها که در بند زمان‌اند؛ میان
آن نور که ناخلائق است و نوری که خلق شده!

دعای نور

ای نور سرمدی که از جله نورهای مخلوق، برتری!^۳ پرتوهای تابناک نور خویش را از ملکوت بتایان و ژرفنای قلب مرا درنورد! قوای روح را پاک و شاد و روشن و چالاک کن تا با آن سُروری که در عبارت نمی‌گنجد، در تو آویزد. آن ساعتِ خجسته و محبوب چه هنگام فراخواهد رسید که تو مرا از حضور خویش آکنده سازی و همه کسر من باشی؟^۴ تا مرا چنین فیضی عطا نکنی، از هیچ چیز به کمال مسرور نمی‌توانم شد. اما درینگاه هنوز طبیعت‌دانی در من پُر قوت است؛ هنوز به تمامی بر صلیب آویخته نشده و به تمامی جان نسبرده است.^۵ همچنان باقوت پنجه در پنجه روح می‌افکند، در اندر و نم نزاعها بربا می‌کند و مُلک جان را آرام نمی‌گذارد. ای مسیحنا که بر قدرت دریا حکم می‌راند و امواج خروشانش را فرومی‌نشانی،^۶ به نزدیک من آی و یاری ام کن! اقوام خصومت‌طلب را پراکنده سازی^۷ و با قدرت خود بر ایشان فائق شو.^۸ استدعا می‌کنم که قدرت قاهر خویش عیان سازی و خود را در اوچ شکوه قدرت بنایی؛ ای خدا و ای پرورده‌گار، مرا غیر تو امید و پناهی نیست.

۱. مزمایر، ۱:۲۷ و یوحنا، ۸:۱۲. ۲. قرتیان اول، ۱۵:۲۸. ۳. رومیان، ۶:۶. ۴. مزمایر، ۱:۲۰. ۵. همان، ۶:۶۸. ۶. همان، ۱۲:۳۰. ۷. مزمایر، ۹:۸۹.

۸. رومیان، ۵:۲۰. ۹. یوحنا، ۲۸:۱۵. ۱۰. قرتیان اول، ۲۰:۱۱.

می‌نهند و گوهرهای تاج آسمانی اش را بر می‌سازند. من مشقت کوتاه ۲۲۱
تو را با پاداشی ابدی، و عذاب ناپایدارت را با شکوهی بیکران پاسخ
خواهم داد.

آیا گمان داری که همواره به اختیار خود از لذایذ معنوی بهره
توانی برد؟ قدیسان مرا چنین گفای نبود، بلکه ایشان به مصائب بسیار
و بلایای بی‌شمار و دلتگی عظیم گرفتار آمدند. اما این‌همه را صبورانه
تاب آوردنده، نه به خود، که به خدا توکل کردنده، زیرا می‌دانستند که
رنجهای این زندگانی را در قیاس با شکوهی که پس از مرگ نصیشان
خواهد شد، هیچ قدر و ارزشی نیست.^۱ آیا می‌خواهی که آنچه را بسا
کسان تنها به رنج و جهد بسیار فراچنگ آورده‌اند، تو بی‌درنگ به کف
آری؟ پروردگار را به انتظار بنشین؛ مردانه و یا شهامت فراوان نبرد
کن؛^۲ نومید مشو و سنگر خویش رها مکن، بلکه با ثبات قدم جسم
و جان خویش را وقف رضای پروردگار کن. من تو را پاداشی
گرانها^۳ عطا خواهم کرد و در همه مصائبیت با تو خواهم بود.^۴

باب سی و پنجم

چگونه از وسوسه‌ها ایمن نمی‌توان بود

مسیح. فرزندم، در این زندگانی از وسوسه‌ها این توان بود و تا در قید
حیات، تو را حربه‌های معنوی حاجت است. راه تو از میان دشمنان
می‌گذرد، و بر تو از هر سو احتمال حمله می‌رود. اگر با خود سپر صبر
نداشته باشی،^۱ چیزی نمی‌گذرد که زخم می‌خوری. و اگر با عزمی
جزم محض خاطر من رنج را به خشنودی تن درنده‌ی و دل خویش
سراسر به من نسباری، آتش نبرد را تاب توانی آورد و تاج قدیسان
را از آن خود توانی ساخت. همه چیز را مردانه بر خود هموار کن و
با قدرت خصم را نشانه رو، زیرا پاداش ظفرمندان^۲، نان بهشتی است،
و کاهلان در فلاکتی وصف ناپذیر درخواهند ماند.

اگر در این زندگانی طالب فراغت باشی، فراغت ابدی را چگونه
حاصل توانی کرد؟ نه به فراغت، که به مدارای صبورانه تن بسپار؛
آرامش حقیق رانه بر روی زمین، که در آسمان، نه در آدمیان و دیگر
محلوقات، که تنها در خداوند بجوی. برای خاطر عشق پروردگار، همه
چیز را شادمانه تاب آور — مشقت را، رنج، وسوسه، شهوت تن،
دغدغه، حاجت، سستی، زخم و اهانت را؛ نکوهش و خفت و
رسوایی و ناسازگاری و خواری را. اینها جملگی پارسایی را در تو
می‌پرورانند، زیرا خدمتگزار ناآزموده مسیح را در بوته آزمایش

۱. رومیان، ۸:۱۸. ۲. مزمیر، ۲۷:۱۴. ۳. متی، ۲۷:۲۷. ۴. مزمیر، ۱۵:۹۱.

۱. افسیان، ۶:۲. ۲. مکافه، ۱۷:۲.

فردا برای ابد درگذشته است. از خدا بترس تا هرگز به هراس از ۲۲۳
انسانها حاجت نیفتند. کیست که آفت اقوال و افعالش در تو کارگر
افتد؟ او نه تو را که خویشن را خشم می‌زند و هر که باشد، از قضاوت
پروردگار، گریزش نتواند بود. خدای راهمواره پیش روی داشته باش
و در مشاجرات گزنه شرکت مجوی. حتی اگر اکنون چنین می‌نماید که
به ناکامی و رسوایی ناجا دچار آمده‌ای، شکوه سر مده، و آن
پاداشی را که برای تو مقرر شده، با بی‌صبری زایل مگردان.
در عوض، به جانب من در ملکوت چشم بگشا، زیرا در قدرت من
است که تو را از همه خواریها و ستمها نجات بخشم و هر کس را به
قدر لیاقتمن پاداش دهم.^۱

باب سی و ششم

در مذمت احکام یاوه خلائق

مسیح، فرزندم، از صمیم جان به خدا توکل کن. آن‌گاه که ضمیرت به
اخلاص و پاکی تو گواهی دهد، دیگر به هراس از داوریهای مردم،
حاجت نیست. این چنین رنجی نیکو و مقدس است و بر دل فروتنی
که نه بر خود بلکه بر خداوند توکل دارد، باری گران نیست. بسیاری
از مردم وزاج‌اند و نباید به ایشان چندان اعتنا کرد. وانگهی محال است
که بتوان خوشایند همگان بود. اگرچه پولس قدیس می‌کوشید تا
محض خاطر پروردگار، همه را راضی گرداند^۲ و همه کس را همه چیز
شد،^۳ اما چندان نگران نبود که ایشان چگونه‌اش پندازند.^۴ در حد
توان خود می‌کوشید تا دیگران را تعلیم دهد و رستگار سازد، اما
حتی او را از قضاوت باطل و تحقیر مردمان گریزی نبود. از این روی،
خود را یکسره به خداوند سپرد که به همه چیز داناست، و صبر و
تواضع را سپر تهمتها ناروا، دروغهای پوج و لافزی‌های یاوه
عییجویانش کرد. با این حال گه‌گاه ایشان را پاسخی می‌داد، مبادا که
سکوت او مایه ننگ ضعفا شود.^۵

آخر چرا باید از انسان فانی بیم به دل راه دهی؟^۶ امروز هست؛

۱. قرنطیان اول، ۹:۲۲. ۲. اشاره‌ای به رساله اول پولس به قرنطیان، ۹:۲۲—۹:۲۳.

۳. قرنطیان اول، ۳:۴. ۴. اعمال رسولان، ۱:۲۶ و فیلیپیان، ۱:۱۴. ۵. اشیعیا، ۱۲:۵۱.

پیشکش می‌کنند اما بعد مغلوب و سوشه می‌گردند و به وضع سابق ۲۲۵ خوش رجعت می‌کنند. اینان در پارسایی، چندان ارتقایی نمی‌یابند و هرگز به آزادی حقیقی درون نمی‌رسند و از موهبت دوستی من بهره‌مند نمی‌گردند،^۱ مگر آنکه ابتدا به تسلیمی تمام تن در دهنده و هر روز خویشن را به من پیشکش کنند. بدون این کار، هیچ وصال پُر غری با من وجود نمی‌تواند یافته و نمی‌تواند پایید.

بسیار تو را گفتم و باز هم می‌گویم: از خویشتنت چشم بیوش و تسلیم باش تا از آرامش عظیم باطن بهره‌مند شوی. همه را به همه در باز، در پی هیچ چیز مباش و هیچ پاداشی نیز طلب مکن: با اخلاص و اطمینان، بر من توکل کن تا مرا از آن خود سازی. آن هنگام، به آزادی درون می‌رسی و هیچ تاریکی بر جان تو جفا نمی‌تواند کرد. بهر این بکوش، دعا کن و تنها همین را مشتاق باش — که رخت خودخواهی به تمامی از تن تو برکنده شود و در رهروی عیسی، یکسره ترک خویشن کنی و از خود مرده شوی تا در من حیات جاودان یابی. آن هنگام، جمله اوهام باطل هزیمت می‌کنند و همه پریشانی‌های ناپاک و هراسهای بی‌پایه ناپدید می‌گردند. آن روز، هرچه بیم و وحشت هست، [از تو] رخت بر می‌بندد و جمله عشقهای آشفته در تو می‌میرد.

باب سی و هفتم

چگونه تسلیم آزادگی به ارمغان می‌آورد

مسیح. فرزندم، از نفس خویش چشم بیوش تا مرا بیابی.^۱ در پی حفظ امور دلخواه یا منفعت خویشتنت مباش، تا همواره سود از آن تو باشد. به محض آنکه خود را بی‌چون و چرا به دستان من بسپاری، تو را مواهی به مراتب سرشارتر عطا خواهم کرد. مرید. سرورم، چند بار تسلیم باشم، و به چه طریق از خویشن چشم بیوشم؟

مسیح. پیوسته و در همه اوقات، هم در امور خُرد و هم در امور کلان. نزد من هیچ چیز مستثنی نیست زیرا دوست می‌دارم که تو به تمامی از خود خلاص گردد؛ باری اگر جامه خودسری را یکسره از تن برون نکنی، تو را چگونه رسد که از آن من باشی، یا من از آن تو؟ هرچه زودتر چنین کنی، برای تو نیکوتر باشد، و هرچه تمامتر و مخلصاندتر به انجامش رسانی، مرا خشنودتر می‌سازی و سود بزرگتری از آن تو می‌گردد.

برخی کسان به تسلیم تن در می‌دهند اما در این کار قدری تردید روا می‌دارند؛ اینان به تمامی بر خدا توکل ندارند و از این سبب، دلوپاس منفعت خویش‌اند. برخی نیز در بدایت امر، همه چیز را

۱. سفر خروج، ۱۱:۳۳ و یوحنا، ۱۵:۱۴ و ۱۵:۱۶.

۱. متی، ۲۴:۱۶.

باب سی و هشتم

در بیان انتظام صحیح امور

بعضی اوقات پاسخ خداوند به تو خواهد رسید و در حالی باز ۲۲۷ می‌گردی که از بسیاری مسائل حال و آینده باخبر شده‌ای. موسی پیوسته به خیمه مقدس توسل می‌جست تا برای مسئله‌ها و شکوهای خویش پاسخی بیابد، و در میانه مخاطرات و شرارت‌های خلق، خود را در پناه عبادت حفظ می‌کرد. تو نیز بر همین شیوه باید به اعماق قلب خویش پناه بری و یاری پروردگار را به دعایی بس خالصانه طلب کنی. [در کتاب مقدس] آمده است که یوشع و بنی اسرائیل از اهل جبعون^۱ فریب خوردنند^۲ زیرا ابتدا با خدا به مشورت ننشستند. بدین‌سان به قول ایشان باور آوردنند و به پارسانگایی شان گمراه شدند.

مسیح. فرزندم، سخت مراقب باش که اطمینان حاصل کنی که در هر مکان، هر فعل و هر مشغله بیرونی، در اندرون خود آزاد، و ارباب خویشن بانی. اوضاع را در مهار خود گیر و مگذار که آنها بر تو حاکم شوند. تنها بر این شیوه است که می‌توانی ارباب و حاکم افعال خود باشی و نه بنده و برده آنها: انسانی آزاد و یک مسیحی راستین که از آزادگی و بخت والای فرزندان خدا بهره‌مند است.^۱ اینان بر فراز امور زمانند قرار می‌گیرند و امور سرمدی را می‌نگرند، در حالی که هم امور زمینی و هم امور آسمانی را در نور حقیق خویش رویت می‌توانند کرد. امور این دنیا را هیچ استیلایی بر فرزندان خدا نیست؛ بلکه این فرزندان خدایند که آنها را به خدمت خویش می‌گهارند و در طرق به کار می‌بندند که فرموده خداوند است و از سوی آن معابر آسمانی مقرر شده است که در سراسر خلقتش، هیچ چیز بیرون از مقام مناسب خود نیست.

در جملگی اوضاع و احوال پاییردی کن. بسان خلائق، قضاؤت خود را بر ظواهر امور یا اخبار متکی مساز، بلکه در هر مورد همچون موسی به خیمه مقدس^۲ داخل شو تا از خدا هدایت طلبی.^۳

۱. Gibeon. ۲. صحیفة یوشع، ۹:۲۲.

۱. رومیان، ۸:۲۱. ۲. Tabernacle. ۳. سفر خروج، ۸:۲۳.

باب سی و نهم

چگونه ما را دوری از اضطراب بیش از حد باید

آدمی را از پیش خود هیچ حُسْنی نیست که بر آن فخر کند

مرید. سَرورم، آدمی چیست که تو دلنگاراش باشی، یا فرزند انسان که به دیدارش آیی. انسان چه کرده است که شایسته لطف تو باشد؟ سَرورم، اگر ترکم گویی، مرا هیچ جای گلایه نیست؛ و اگر خواست تو به خلاف تمناهاي من تعلق گیرد، حق اعتراض ندارم. اما این را به صواب می توانم اندیشید و بر زبان آورد که:

پروردگارا، من هیچم و هیچم از دست برنیاید. از پیش خود هیچ حُسْنی ندارم، و از هر حیث معیوبم و سوی نیستی راه می برم. اگر تو روح را هادی نباشی و قوّتم نبخشی، سست و سراپا عاجز می گردم.

تو، پروردگارا، تا ابد همان می پایی که هستی،^۱ پاینده در سرمدی ات، نیکو، عادل و مقدس، که همه چیز را بر وفق احسان و عدالت و پاکی سامان می بخشم و از سر حکمت می آرایی اما من که همواره آسانتر به عقب می لغزم تا آنکه به پیش تازم، هرگز به یک حال نی مانم، زیرا هفت زمان بر من گذشته است^۲ اما هرگاه از سر احسان به سوی من دست یاری فراز می کنی، روزگارم بی درنگ بهتر

مسیح. فرزندم، هبیشه کار خویش را به من واگذار تا آن را در موقع مناسب به فرجامی نیک برسانم. در انتظار فرمان من باش و آن گاه مصلحت خویش را در آن خواهی یافت.

مرید. سَرورم، من با میل و رغبت همه چیز را به دست تو می سپارم، زیرا قضاوتن را چندان قدر و قیمتی نیست. ای کاش کمتر دلنگران آتیه بودم و می توانستم خویشن را بی چون و چرا تسليم رضای تو کنم. مسیح. فرزندم، غالباً آدمی مدام می کوشد تا کام دل خویش برآورد؛ اما پس از کامروانی، تمنایی دیگرگون در او نضع می گیرد. سبب آن است که عواطف انسان را ثباتی نیست و هر دم میل تعلق به چیزی دیگر می کند. پس اگر انسان بتواند حق در امور کوچک نیز از نفس خود چشم بپوشد، فایده اندکی نصیبیش نمی گردد. ارتقای معنوی حقیق آدمی در گرو انصراف از نفس است و آن کس که به تمامی از نفس چشم بپوشد، یکسره آزاد و این است. اما دشمن دیرینه،^۳ خصم همه خیرها، هرگز از وسوسه انسان بازنمی ایستد. روز و شب در کمین است، به این امید که بی خبران را در دامهای فریب خویش گرفتار آورد. شب زنده دار باشید و عبادت کنید، تا به دام وسوسه درنیفتد.^۴

۱. مزمیر، ۴:۸. ۲. همان، ۲۷:۱۰۲. ۳. دانیال، ۱۶:۴.

۴. پطرس اول، ۸:۵. ۲. متی، ۴۱:۲۶.

می شود؛ زیرا تو به تنها بی و بی مدد انسانها، می توانی مرا یاری دهی و قوّتم بخشی، تا دیگر بی ثبات نباشم و دلم را به سوی تو بگردام و آسوده باشم. هیچ انسان میرایی توان آن ندارد که مرا تسلی دهد، و ای کاش قادر بودم که از جمله تسلّاهای انسانی یکسره چشم بیوشم – خواه بهر افزودن اخلاصم، یا از آن روی که حاجاتم را به طلب تو برمی انگیزد – آن گاه می توانستم بحق همه چشم امیدم را به لطف تو بدوزم و در موهبت تسلّای دوبارهات، به وجود آمیم.

هرگاه روزگارم به خوبی سپری می شود، تو را سپاس می گویم که همه چیز از توست. در پیشگاهت من هیچ و پوچم، انسانی سست و بی ثبات. چیزی ندارم که مایه مباهاتم باشد، و نه چیزی که مرا مستحق اعتمایی گرداند. آیا هیچ راشاید که بر پوچی خود ببالد؟ این دیگر اوج کبر خواهد بود! غرور باطل چونان مرضی شوم و هولناکترین کبرهاست، زیرا آدمی را از عزّت حقیق دور می سازد و لطف آسمانی اش را از او می ریاید. زیرا تا وقتی که انسان سراپا خشنود از خویشتن باشد، تو از او خرسند نیستی؛ و تا در عطش محبویت و مدح به سر می برد، از پارسایی راستین محروم است. خشنودی حقیق و سُرور پاک رانه در رضایت خویشتن که در رضای تو باید جست؛ نه در شادمانی از قوّت خویش که در شادمانی از نام تو باید جست؛ آن را در سرخوشی از مخلوقات نیز نباید جست مگر آنکه محض خاطر تو باشد. نه نام من، که نام مقدس تو ستوده باد. نام تو را تسییح خواهم گفت و نه نام خویشتن را.

کارهای تو را ارج خواهم نهاد، نه از آن خود را؛ نام مقدّست را خواهم ستود. مشتاق آن نیستم که از مدح و ستایش خلائق نصیبی برم. تنها به تو خشنودم. تو یگانه سُرور جان منی. جمله ساعات روز را به ستایش و ثنای تو سپری می کنم؛ اما در خود بجز ضعف و

ستی ام، چیزی برای مباهات نمی یابم.^۱ بگذار قوم یهود در طلب آن ۲۳۱ حمد و ثنای باشند که آدمیان نثار یکدیگر می کنند.^۲ من طالب آن عزّتم که تنها از جانب پروردگار افاضه تواند شد. زیرا در قیاس با جلال سرمدی تو، سراسر شوکت بشری، همه افتخارات این دنیا و جمله نام و نشانهای زمینی، چیزی بیش از کبر و بلاهت نیست. ای ثالوث^۳ ستوده، ای خدای من، حقیقت من، رحمت من، بگذار تا همه در سراسر اعصار بی پایان، هرچه ستایش و عزّت و قدرت و شوکت را فقط از آن تو بدانند.^۴

^۱ قرتیان دوم، ۱۲:۵. ^۲ یوحنا، ۵:۴۴. ^۳ پدر، پسر و روح القدس که سه شخص تشییث اند. ^۴ تیموتائوس اول، ۱:۱۷.

باب چهل و یکم

در بیان تحقیر افتخارات دنیوی

مسیح. فرزندم، نومید مشو آنگاه که دیگران را صاحب افتخارات و در ترقی می‌بینی اما خویشتن را مغفول و خوارشده. دل خود را به جانب من در ملکوت فراز کن تا به تحقیر خلق آشته نگرددی. مرید. سرورم، ما نابینایم و به واسطه غروز آسان فریب می‌خوریم. آنگاه که زندگانی خویش را بدقت وارسی می‌کنم، درمی‌یابم که هرگز از جانب هیچ مخلوق به من آفی نرسیده است و مرا هیچ حق گلایه نیست. اما از آنجا که به کڑا و بجد بر تو عصیان کرده‌ام، هر مخلوقی بحق علیه من نلاح بر می‌گیرد. شرمساری و حقارت همانا نصیب عادلانه من است؛ اما، خدا، مدح و عزّت و جلال، شایسته توست. تا مهیا و راغب و خشنود به این نباشم که جمله مخلوقات از من بیزاری جویند و ترکم گویند و ب اعتبارم انگارند، به آرامش و ثبات درونی نایل نتوانم شد و به روشنایی معنوی و وحدت کامل با تو نیز نتوانم رسید.

باب چهل و دوم

انسان تکیه‌گاه آرامش ما نمی‌تواند بود

مسیح. فرزندم، اگر از سر محبت و دوستی با کسی، آرامش تو به او بازیسته باشد، همواره در پریشانی به سر خواهی برد و به او متکی خواهی بود. اما اگر دست در دامان حقیقت حی و سرمدی آویزی، با جدایی از یار خود و یا مرگ او، غمزده نخواهی شد. مهری را که از یک دوست در دل داری، باید به من بسپاری، و آنان را که در این دنیا عزیز می‌داری، باید تنها محض خاطر من دوست داشته باشی. بی‌من هیچ رفاقت نیکو و ماندگاری نمی‌تواند باشد، و هیچ عشق خالص و حقیق نمی‌تواند بود مگر آنکه من آن را برکت بخشم و رشته پیوند آن باشم. تو در محبت خود به عزیزانست، باید چنان احساس سرافکنندگی کنی که به سهم خود بتوانی از جمله مؤanstهای بشری چشم بپوشی. آدمی هرچه بیشتر از تسل‌های این دنیا دوری گزیند، به پروردگار قرب بیشتر حاصل می‌کند. و هرچه در خود عمیقر فرورود و خویشتن را کوچکتر بشمارد، عروج او به سوی خداوند افزونتر است. آن کس که همه نیکیها را به خود نسبت می‌دهد، راه بر لطف خدا می‌بندد، زیرا فیض روح القدس همواره دل خاضع می‌جوید. اگر به تمامی بر نفس خویش فائق می‌آمدی و خود را از عشق مخلوقات و امی‌رهاندی، من با همه لطف خویش به سوی تو می‌شتافتم.^۱ اما تا

دل در گرو مخلوقات داری، رخ خالق از تو پوشیده است. پس یاد بگیر که بهر عشق خالق، در همه امور بر نفس خود غالب شوی، و این چنین به معرفت خدا نایل خواهی شد. اما تا چیزی باشد که، هر قدر هم کوچک، سهم بیش از حدی از عشق و التفات تو را در تصرّف خود گیرد، این بر روح تو زخم می‌زند و تو را از وصال خیر اعلیٰ باز می‌دارد.

باب چهل و سوم

هشدار علیه علم آموزی بیهوده و دنیوی

مسیح. فرزندم، مگذار عبارات دلنشین و اقوال زیرکانه، تو را به خود شیفته سازد؛ زیرا ملکوت پروردگار با قدرت من پدیدار می‌شود نه با کلمات.^۱ کلام مرا متوجه باش زیرا در دل آتش می‌افروزد، فهم را روشن می‌گرداند، توبه را در دل می‌پروراند و همه تسلّاها را به ارمغان می‌آورد. هرگز بهر آنکه فرزانه‌تر و عالم‌تر جلوه کنی، به تحقیق و مطالعه مشغول مشو؛ بلکه آن را به قصد غلبه بر گناهان مهلك خویش انجام ده، زیرا این تو را از فهم مسائل غامض، نافعتر باشد.

هرگاه بسیاری موضوعات را مطالعه کردی و در آنها استاد شدی، همواره به این حقیقت بنیادین رجوع کن: این حقیقت که همانا من به انسان معرفت می‌آمزم،^۲ و به فرزندان خود فهمی عطا می‌کنم که از آنچه آدمی می‌تواند فراهم آورد، روشن‌تر است. آن کس که از من تعلیم می‌گیرد، زود به حکمت نایل می‌گردد و در حیات روح بسیار پیش می‌تازد. اما کسی که معرفت غریب را از خلق طلب می‌کند و خدمت مرا وقعي نمی‌نهاد، تنها درد و رنج را خواهد یافت. در موعد مقدر، مسیح خواهد آمد که معلم معلمان و سرور فرشتگان است.^۳ او

۱. قرنیان اول، ۲:۲۰. ۲. مزمیر، ۱۰:۹۴ و ۱۳۰. ۳. کولسیان، ۴:۲.

درس‌های همگان را خواهد شنید؛ و این بدان معناست که در ضمیر هر کس بدقت نظر خواهد کرد. با چراغهای سراسر اورشلیم را خواهد جست؛ خفایای تاریک در نور عیان خواهند شد.^۱ و زبانهای مجادله‌گر خاموشی خواهند گزید.

من آن خدایم که اهل خضوع را در یک لحظه بیش از ده سال تحقیق در مدارس علمیه، به فهم راههای حق جاوید قادر می‌گردانم. من در سکوت تعلیم می‌دهم، دور از هیاهوی مجادلات، بی‌آرزوی عزت و جاه، بی‌خلط مبحث. من آدمیان را می‌آموزم که از امور زمینی بیزاری جویند، حیات کنونی را باری گران بدانند، طالب امور سرمدی باشند، از جاه و مقام دوری گزینند، رنجها را تاب آورند، یکسره بر من توکل کنند، غیر من به چیزی مشتاق نباشند، و برتر از همه چیزها مرا شورمندانه دوست بدارند.

روزگاری کسی بود که از دل و جان به من عشق می‌ورزید، به اسرار الهی ام معرفت داشت و با فصاحت و شیوه‌ایی از من سخن می‌راند. او را از ترک همه امور سود افزونتری حاصل شد تا از غور در غوامض. زیرا من با بعضی مردم در باب امور روزمره سخن می‌گویم؛ با بعضی در باب مسائل خاص؛ بر بعضی خویشن را از سر لطف در آیات و رموز مکشوف می‌سازم، در حالی که از برای روش ضمیران، پرده از اسرار خود برمی‌کشم.

در پس هر کتاب، یک صدا بیش نیست اما همه خوانندگان را به یکسان نافع نمی‌افتد. تنها منم که معلم حقیقت، کاونده دل انسان، بصیر به اعمالش هستم و به هر کس همان قدر که سزاوار می‌دانم عطا می‌کنم.^۲

باب چهل و چهارم در بیان دوری از پراکندگی خاطر

مسیح. فرزندم، تو را غفلت از بسیاری چیزها بایسته است: پس بر هرچه در عالم است، گوشهای خود فروبسته دار و چونان مردگان باش.^۱ افزون بر این باید التفات خود از بسیاری امور دریغ داری و تنها آنچه را که آرامش به ارمغان می‌آورد، در نظر آوری. بهتر آن باشد که از امور جدل‌آفرین بپرهیزی و عقايد دیگران را به خودشان واگذاری تا آنکه در بحث و جدل فتنه‌انگیز با ایشان دریجی. تا بدان هنگام که تو را از لطف خداوند نصیبی باشد و اراده او را در دل بپرورانی، آشتفتگی ظاهری را بسی آسانتر تحمل توانی کرد.

مرید. سرورم، به چه حال درافتاده‌ایم؟ بر خسaran دنیوی مسویه می‌کنیم؛ از برای منفعتی ناچیز به تقلاً و تکاپو درمی‌افتیم و در آن حال، لطمی را که بر ارواحمان رسیده، به نسیان می‌بریم و بندرت در یادش می‌آوریم. به انجام اموری قیام می‌کنیم که کم ارزش یا بی‌ارزش‌اند، اما از مهمترین امور غفلت می‌ورزیم. سبب آن است که هرگاه آدمی همه توان خویش را وقف امور دنیا کند، چیزی نمی‌گذرد که در آنها غرقه می‌گردد، مگر آنکه زود هوش به سرش باز آید.

۱. کولیسان، ۲:۲ و غلامیان، ۱۴:۶.

۱. قرنیان اول، ۵:۴. ۲. همان، ۱۱:۱۲.

باب چهل و پنجم

در بیان پرهیز از خوشگمانی به جمله شنوده‌ها

مرید سرورم، در مصائب مددم رسان، زیرا مساعدت آدمیان بیهوده است.^۱ چند و چند از آنان که به ایشان چشم وفا داشتم، بیوفایی دیده‌ام! و چند بار وفا را جایی که کمترین انتظارش بود، یافته‌ام! بیهوده است که به آدمیان چشم امید دوزیم؛ خداوندا، رستگاری را تنها در تو باید جست.^۲ خدایا، در هر آنچه بر ما رخ می‌دهد، تو را می‌ستاییم، ای سرور و ای پروردگار ما.

ما بی‌توان و بی‌ثباتیم؛ دگرگون می‌شویم و آسان فریب می‌خوریم، احدي از ما قادر نیست خویشتن را چنان بدقت و به کمال پاس دارد که هرگز به فریب یا شک دچار نگردد. اما خدایا، هر آن کس بر تو توکل ورزد و با دل بی‌غش به جستجویت برآید، آسان سقوط غنی‌کند. و هرگاه رنجی به او رسد، هر قدر هم عظیم باشد، تو بی‌درنگ نجاتش می‌بخشی یا تسلایش می‌دهی؛ زیرا تو هرگز آنان را که تا به آخر بر تو توکل می‌کنند، به حال خود وانگی نهی. به واقع نادر است آن رفیق وفاداری که در جمله مشقات، حامی دوست خود بیاند. و تو خداوندا، از همه یاران وفادارتری و کسی چون تو نیست عجب دانا بود آن جان مقدس (قدیسه آگاتا) که گفت: «اندیشه

من بر مسیح استوار شده و تکیه دارد». اگر مرا نیز چنین حالی بود، ۲۳۹ هرگز از احدي بیم به دل غنی داشتم و هیچ کلام گزنهای آشفته‌ام غنی ساخت. ما را توان پیشگویی آینده نیست و علیه آفاق که در راه‌اند، تمھیدی غنی توانیم کرد؛ باری اگر از جانب امور منتظر، اغلب گزندی به ما می‌رسد، از وقایع نامنتظره چه توقع می‌توان داشت جز آنکه بعد آسیبان رسانند؟ من از چه سبب بهر نفس نامسعود خویش، تمھیدی بهتر در کار نکرده و چنان آسان بر دیگران معتمد شده‌ام؟ زیرا ما میرندگانی بیش نیستیم و به غایت سُستیم، حتی اگر بسیاری کسان فرشته‌مان گمان برند و بخواهند. هیچ‌کس نیست که بر او توکل کنم، جز تو خداوندا که خود حقی، همو که نه می‌فریبد و نه فریفته می‌گردد. اما همه کس، خاصه در آنچه بر زبان می‌راند، حیله‌گر^۱ و سست و بی‌ثبات و خططاکار است، و از این روی نباید به آنچه حقی در نظر اول صادق می‌نماید، بی‌درنگ باور آوریم. حکمت تو ما را نهیب می‌زند که از آدمی بر حذر باشیم،^۲ زیرا دشمنان انسان همانا از میان اهل خانه‌اش بر می‌خیزند،^۳ و نباید به قول آن کس که می‌گوید «[مسیح] اینجاست» یا «آنچاست»،^۴ ایمان آوریم. من این را به تجربه فراگرفته‌ام و تنها آرزو دارم که دقّتم را افزون سازد و بلاهتم را درمان کند.

کسی می‌گوید «راز پوشیده‌دار، پرده نگهدار و آنچه را بر تو بازمی‌گوییم، نزد خود پاس‌دار». و آن‌گاه که من در آن باب خاموشی می‌گزینم و آن را رازی می‌پندارم، او خود آن سکوت را که بر من امر کرده است، می‌شکند، و در دم هم خود و هم مرا رسوا می‌سازد و آن‌گاه به راه خویش می‌رود. ای خداوندگار، مرا از شرّ این‌گونه حکایات و چنان مردم بی‌خردی مصون بدار! مگذار گرفتارشان

^۱. رومیان، ۲:۴. ^۲. متی، ۱۷:۱۰. ^۳. میکا، ۵:۷. ^۴. متی، ۲۲:۲۴.

^۱. مزمیر، ۱۱:۶۰. ^۲. همان، ۳۹:۳۷.

شوم، یا که خود سلوک ایشان پیشه کنم. گفتار مرا صادق و معتمد و عاری از حیله‌گری قرار ده. زیرا آنچه را که در دیگران برگزینی تابم، خود باید به هر قیمت از آن بپرهیزم.

طريق صلح و حسن نیت آن است که درباره دیگران خاموشی گزینیم، هر آنچه را که گفته می‌آید باور نیاوریم و هرچه را می‌شنویم، باز نگوییم. ما بر معدودی کسان باید راز دل بگشاییم، اما بایسته است که پیوسته تو را بجوییم که اندرون همه دلها را رویت می‌کنی. نباید بگذاریم که با وزش پر خروش سخنها، به این سو و آن سو رانده شویم، بلکه باید دعای ما آن باشد که سراسر حیاتان، در جمع و در خلوت، همساز با اراده تو انتظام یابد.

طريق مطمئن حفظ فیض آسمان آن است که به جلوه‌های ظاهری بی‌اعتنای باشیم و با پشتکار، اموری همچون اصلاح تربیتی زندگانی و شور و حرارت روح را وسعت بخشیم، نه آنکه خصایلی بپرورانیم که نزد عوام بسیار پسندیده می‌غایند.

بساسان که از رهگذر شهرت و ستایشی که سبک‌سازانه نثار فضایل ایشان شده است، زیان دیده‌اند. اما در این عالم سپنجی که سراسر از ابتلا و نبرد قوام یافته است، لطفی که در سکوت حفظ شود، بسی رُقدرت است.

باب چهل و ششم در بیان توکل تمام به خداوند

مسیح. فرزندم، گام استوار کن و بر من معتمد باش. چیست کلام، مگر الفاظ؟ پیش و پس می‌جهند اما چونان سنگ آسیب نمی‌رسانند. اگر قصوری ورزیده‌ای، بنگر که چگونه باید به رغبت در پی اصلاح باشی؛ اگر هم چیزی بر وجودانت سنگینی نمی‌کند، عزم خود جزم کن تا این را محض خاطر خداوند، راغبانه تاب آوری. حال که هنوز به تحمل ضربات سهمگین قادر نیستی، چندان ناگوار خواهد بود اگر گاه کلامی گزنه را تاب آوری. تو امور ناچیز را از آن سبب چنان سخت به دل می‌گیری که همچنان اهل دنیا بیش و بیش از آنچه باید، عقاید مردم را در حساب می‌آوری. بیم تو از تحقیر ایشان، موجب می‌گردد که به اصلاح خطاهای خویش مشتاق نباشی و در بهانه‌های باطل پناه جویی.

اگر در نفس خویش با دققی افزونتر نظر کنی، دل خود را همچنان آنکنده از هواهای دنیوی و دغدغه‌ای ابلهانه از برای خشنود ساختن خلق خواهی یافت. زیرا احتراز تو از تحقیر و ملامتی که بر خطاهای سزاوار است، عیان می‌سازد که هنوز به حقیقت متواضع نیستی، نه تو از دنیا مرده‌ای و نه دنیا بیت بر صلیب آویخته شده.^۱ تنها به کلام من

گوش بسپار، تا ده هزار کلمه خلائق را اعتنایت نباشد. حتی اگر تو را به جنایاتی متهم می‌ساختند که پلیدانه جعل شده بودند، از آن چه زیانی بر تو می‌رسید اگر نادیده‌اش می‌انگاشتی و به آن مطلقاً هیچ اعتنا نمی‌کردی؟ آیا طوفان چنان سخنافی را یارای آن بود که مویی از سر تو برکند؟^۱

اما آن کس که قلب خویش را پاس نمی‌دارد و خداوند را در نظر نمی‌آورد، با کلمه‌ای ملامت‌بار به آسانی پریشان می‌شود؛ و آن کس که بر من توکل دارد و به قضاوت خویشن تمسک نمی‌جوید، از آدمی بی‌یعنی به دل نخواهد داشت. زیرا قاضی و دانای اسرار همانا منم؛ به اغراض جمله اعمال آگاهم؛ می‌دانم کیست که زخم می‌زند و کیست که از آن رنج می‌برد. وقایع به اذن و اراده من حادث می‌گردد، تا تیاتی که در بسیاری دلهاست، بر ملا شود.^۲ من بر گناهکاران و بی‌گناهان داوری خواهم کرد، اما ابتدا دوست می‌دارم که ایشان را بر محک حکم پنهان خویش بیازمایم.

شهادت آدمیان اغلب دورغین است، اما حکم من حقیقت دارد: پابرجا خواهد بود و ملغی نخواهد شد. بر بسیاری پوشیده است و در تمامیت خود فقط بر محدودی کسان آشکار می‌گردد. حالیا هرچند بر ابلهان ناعادلانه جلوه می‌کند، اما خطای بر آن نمی‌رود و نمی‌تواند که رود. پس همواره عدالت را از من طلب کن و در عقاید شخصی اعتناد مبنید.

انسان صالح، هر اتفاق هم که خدا بر او روا دارد، هرگز قرار از کف نمی‌دهد.^۳ حتی آن‌گاه که اتهامی بی‌بایه بر او وارد آید، چندان نگران نمی‌گردد. اگر هم دیگران به انصاف تبرئه‌اش کنند، دچار شعف مفرط نمی‌شود، زیرا نیک می‌داند منم که قلوب و حواس را می‌کاوم و به

ظواهر بیرونی حکم نمی‌کنم.^۱ زیرا آن چیزها که بر خلائق ستودنی می‌غاید، در چشم من اغلب سزاوار ملامت است. مرید خداوندگارا، ای عادلترین قاضی که قادر و صبوری، و به ضعف و پلیدی انسان علم داری، تو قوت و همه پناه من باش، زیرا که وجдан من در خود بستنده نیست. تو به آنچه بر من پوشیده است، آگاهی، و از این روی حق آن بوده که هرگاه مقصرم دانستند، خصوص پیشه کنم و آن را فروتنانه تاب آورم. از سر لطف و رحمت، همه آن مواقعي را که چنین نکردم، بر من بیخشای و بار دیگر مرا فیضی عطا کن تا شکیبایی ام را افزون گرددام. آمرزش من با رحمت بیکران تو بهتر می‌سیر می‌شود از اینکه کُنه ضمیرم با خیال واهی بی‌گناهی راضی گردد. زیرا جهل من به خطاهایم، موجب برائتم نمی‌شود.^۲ اگر تو رحمت خویش دریغ داری، هیچ انسان ذیروحی آمرزیده نمی‌تواند شد.^۳

۱. یوحنا، ۷:۲۴. ۲. قرتیان اول، ۴:۴. ۳. مزمایر، ۱۴۳:۲.

۱. لوقا، ۱۸:۲۱ و اعمال رسولان، ۲۷:۲۴. ۲. لوقا، ۲:۳۵. ۳. امثال، ۲۱:۱۲.

باب چهل و هفتم

لزوم تحمل مشقّات از برای وصال حیات جاوید

مسیح. فرزندم، مگذار آن کار که محض خاطر من بر عهده گرفته‌ای، روحت را خُرد کند، یا که مشقّات نومیدت سازد. بگذار تا همواره وعده من قوّت و تسلای تو باشد؛ من تو را پاداشی بی حساب عطا توانم کرد. تقلای تو اینجا طولانی غنی‌گردد و قسمت تو همواره رنج نخواهد بود. اندکی صبر کن تا مصائب تو زود پایان پذیرد. زمانی فرا خواهد رسید که هرچه مشقت و مصیبت هست، به پایان رسد: هر آنچه در بند زمان است، عمری کوتاه دارد و اعتباری اندک.

با همه توان خویش بکوش؛ در تاکستان من مخلصانه خدمت کن.^۱ من خود پاداش تو خواهم بود.^۲ قلم بزن، کتاب بخوان، نیایش کن، صبور باش، خاموشی گزین و به دعا بنشین. با همه مصائب خود چونان یک مرد مواجه شو: [وصل] حیات جاوید را این همه و حقی ستیزه‌هایی بزرگتر سزاوار است. تنها خدا می‌داند که چه هنگام آرامش فرا خواهد رسید؛ آن هنگام، روز و شب آشنای ما نخواهد بود.^۳ بل نوری است جاودان، جلالی بیکران، صلحی پاینده و آرامشی بی خلل. آن هنگام نخواهی گفت، «کیست که مرا از این پیکر

فانی وارهاند؟»^۴ و نه فریاد بر می‌کشی که «دریغا، غربت من چه طولانی است!» زیرا قدرت مرگ یکسره در هم خواهد شکست^۵ و رستگاری کامل، حتمی است. دیگر هیچ دغدغه‌ای نخواهد پایید و تنها سُرور فرخنده‌ای می‌ماند که از همنشینی نیک و دلانگیز قدیسان حاصل می‌شود.

اگر تو را می‌سیر بود که قدیسان را در اوج شکوه و جلال بیکرانشان رؤیت کنی،^۶ در دم سر خضوع بر خاک می‌ساییدی و خدمتگزاری هیگان را از ولایت بر یک تن خوشت می‌داشتی. زیرا اکنون قدیسان به همان قدر ترقع یافته‌اند که پیشتر در این جهان، کوچک و خوار و عاجز از زندگانی شان می‌پنداشتند. تو در این زندگانی طالب خوشوقتی غنی بودی و در عوض، به رنج بردن از برای خدا، دل خوش می‌داشتی و این را که خلائق ناچیزت انگارند، عظیمترین منفعت می‌دانستی. اگر شادمانی راستین تو با امور الٰهی حاصل می‌گشت و این امور تا کُنه ضمیرت نفوذ می‌کرد، هرگز زبان نیست؟ وصال یا محرومیت از ملکوت پروردگار، امر کوچکی نیست. دیدگانت را به جانب آسمان فراز کن. بین که من اینجا هستم و در جوار من همه قدیسانم که در این دنیا به مبارزه‌ای سهمگین تن در دادند.^۷ اکنون لبریز از سرور و تسلایند؛ اکنون این و آسوده‌اند؛^۸ و ایشان تا ابد با من در ملکوت پدرم سکنی خواهند داشت.^۹

۱. رومیان. ۷:۲۴. ۲. اشیاع. ۸:۲۵. ۳. حکمت، ۱:۲۰. ۴. عبرانیان، ۱۰:۲۲ و ۱۱:۲۴. ۵. مکافثه، ۱۳:۱۴. ۶. یوحنا، ۳:۱۴. ۷. سفر تکوین، ۱:۲۵. ۸. مکافثه، ۵:۲۲.

۹. متی، ۷:۲۰. ۱۰:۲۰. ۱۱. سفر تکوین، ۱:۲۵. ۱۲. مکافثه، ۵:۲۲.

باب چهل و هشتم

در بیان ابدیت، و قیود این زندگانی

مرید. آی، قصرهای همیشه مسعود شهر آسمانی!^۱ آی، روز پرشکوه ابدیت که هرگز به سایه‌های شب تیره نمی‌گردی و نور جاویدت همان حق اعظم است! آی، روز شادمانی بی‌بایان، و امنیت جاوید و پایدار! چه عظیم است تئاتر من از برای فجر آن روز و ختم جمله امور دنیوی. این روز که از فروغ جلال جاودان درخشان است، هم‌اکنون نیز بر قدیسان نور می‌افشاند؛ اما بر ما که زائرانی بر روی زمینیم،^۲ تنها تار و در دوردست می‌نماید. اهل بهشت هم‌اکنون لذت این روز را در کام دارند؛ اما ما فرزندان غربت‌گزیده حوا، بر تلخکامی و فرسودگی خویش مویه می‌کنیم، زیرا روزهای این زندگانی، کوتاه و شوم است و در آن اندوه و رنج موج می‌زند.^۳ اینجا آدمی به انبوی از گناهان آلوده است، در دام هوای بسیار گرفتار می‌آید، و صید هراسهای بی‌شمار می‌گردد. معذب از دلوپسی‌های بسیار و پراکنده‌خاطر از سوی انبوی غرایب، به مخصوصه بیهودگی‌های فراوان درمی‌افتد. او در حصار خطاهای بسیار گرفتار آمده، از انبو مشقات فرسوده گشته، بارگران و سوسدها را بر دوش دارد، به لذایز از پای درافتاده و از فقر در عذاب است.

۱. مکافنه، ۲. ۲۱:۲. ۲. عبرانیان، ۱۱:۱۳ و قرنتیان اول، ۱۵:۲۸ و کولسیان، ۱۱:۳. ۳. متی، ۲۵:۳۴. ۷. ایوب، ۶:۱۲. ۱۲:۱۲.

دردا! همه این آفات چه هنگام به پایان می‌رسد؟ چه هنگام از ۲۴۷
بردگی فلاکت‌بار گناه رها خواهم شد؟ خداوندا، چه هنگام تنها سر
در گرو تو خواهم داشت؟^۱ چه هنگام لذایز تو به کمال از آن من
خواهد شد؟ چه هنگام با جسم و جانی آسوده و بی‌تشویش، طعم
آزادی راستین را خواهم چشید؟ چه هنگام آرامش حقیق برقرار
خواهد شد — آرامشی بی‌تشویش و این، آرامشی در درون و برون،
آرامشی از هر جهت مطمئن؟ عیسای نیک، چه وقت در محضر تو
حاضر خواهم شد؟ چه وقت جلال ملکوت تو را به چشم خواهم
دید؟ چه وقت تو همه چیز من خواهی بود؟^۲ چه وقت با تو در
ملکوت منزل خواهم کرد، آنجا که از ازل بہر محبویان خویش مهیا
ساخته‌ای؟^۳

من غریب و مسکین در سرزمین دشمنانم که هر روزش جنگ و
بلایای هولناک است، مهجور افتاده‌ام. در این روزگار فراق، تسلیم
ده و اندوهم را بکاه، زیرا همه خواهش و تمنای من تنها از برای
توست. هر آن تسلی که مرا از سوی دنیا می‌رسد، سراسر ناگوار
است. در آرزوی وصال تو به سر می‌برم اما مرا این وصل می‌سیر
نمی‌شود. می‌خواهم محکم بر امور آسمانی آویزم، اما امور و هواهای
دنیوی که در مهارشان نمی‌توانم آورد، بر من مسلط می‌شوند. آرزو
دارم که جانم فارغ‌البال از همه این چیزها بر شود، اما ناخواسته در
محبس تن اسیرم. بدین‌سان غمگنانه پنجه در پنجه خویشن می‌افکنم.
من بر خود باری گرامم، زیرا در آن حال که روح‌نم آهنگ عرش
دارد، تن میل آن می‌کند که در فرودست ماند.
آه اندوه من چه ژرف است! هرگاه برای تأمل در امور آسمانی جهد
می‌کنم، در دم سیلابی از افکار دنیوی به وقت نیایش بر سرم

۱. مزمیر، ۱۶:۱۶. ۲. قرنتیان اول، ۱۵:۲۸ و کولسیان، ۱۱:۳. ۳. متی، ۲۵:۳۴.

فرومی‌ریزد. خدای من، ترکم مگوی! از سر غضب، مرا به حال خود وامگذار.^۱ آن افکار را به ضرب صاعقه‌های خُرد و پراکنده ساز؛ تیرهایت را سوی دشمن پرتاب کن،^۲ جمله مکرها یش را سراپا درهم شکن. همه حواس مرا به سوی خود فراخوان و چنان کن تا جمله امور دنیوی را به طاق نسیان افکنم؛ مددی رسان تا همه سوانح رذیلت را به تحقیر از خود برام.

ای حقیقت جاوید، به یاری ام بشتاب و کبر را رخصت مده که بر من اثر کند. بیا، ای سُرور بهشت، و ناپاکی‌ها را هزیت ده! مرا آمرزش عطا فرما، و آنگاه که وقت عبادت، به چیزی غیر تو می‌اندیشم، از سر رحمت خود با من به مهر سلوک کن؛ زیرا به طیب خاطر اقرار می‌کنم که اغلب از تشتبث خیال به ستوه می‌آیم. واقع امر آن است که اغلب ابدأ در قالب تن نمی‌مانم و افکارم مرا از خود درمی‌ربایند. آنجا که افکارم قرار یابند، من نیز همانجا می‌یابم، و آنها پیوسته همنشین علّقدهای من‌اند. زیرا هر آنچه فی نفسه سُرور آفرین است یا از رهگذر آداب و رسوم، مقبول طبع افتاده باشد، بی‌درنگ بر خاطر می‌گذرد.

از همین سبب، تو که عین حقیقتی، آشکارا فرموده‌ای، «گنج شما هر جا که باشد، دل‌تان نیز همانجاست».^۳ اگر دل من در گرو آسمان باشد، از روی طبع به امور آسمانی می‌اندیشم. اگر به دنیا عشق و رزم، به لذایذ دنیا سرمست و از مصائب آن فسرده می‌گردم. اگر به تن خویش شیفتنه باشم، خیال من اغلب در متعلقات تن خانه می‌کند. اگر دل به عشق روح بسته باشم، دوستدار تأمل در امور روحانی ام. زیرا من مشتاق به گفت و شنود در باب آن چیزهایم که دوستشان دارم، و این علّقدها همواره در دل من جای دارند.

سعادتند آن کسی که محض خاطر تو، ای خداوند، هر مخلوق را وداع گوید، قدرتندانه بر سائقه‌های طبع خویش چیره گردد و به مدد شور و حرارت روح خود، هواهای تن را بر صلیب آویزد^۱ تا با ضمیری آرام، نیایشی مخلصانه نزد تو پیشکش آورد. پس از طرد جمله تعلقات دنیوی از دل و از زندگانی خود، او سزاوار آن خواهد بود که در همسُرایی فرشتگان شرکت جوید.

می‌کنند، فعل ایشان تنها از بهر رضای او نیست. متن‌های تو نیز، که چنان مخلصانه‌شان می‌پنداری، اغلب چنین‌اند. زیرا هیچ شوق که در آن شایه منفعت شخصی باشد، خالص و بی‌نقص نمی‌تواند بود.

طالب آن چیز مباش که برای خودت خوشایند و سودمند باشد، بلکه آنچه را مقبول من و در جهت رضای من است، طلب کن؛ زیرا اگر امور را در نور حقیق شان نظاره کنی، طریق مرا بر هواهای خود، هرچه که باشد، ارجح خواهی دانست و این طریق را خواهی پیمود.

من متنای تو را می‌دانم و اغلب فریادت را شنیده‌ام. تو آرزوی آزادی پرشکوه فرزندان خدا^۱ را در سر داری، و در همین حال منزلگاه ابدی تو و شادی‌های وطن آسمانی، دلت را شیفته می‌سازد. اما موعد آن هنوز فرانزیسیده است؛ آنچه باقی است، پیکار و تلاش و ابتلاست.

هوای آن داری که از خیر اعلیٰ آکنده شوی، اما تو را وصال این سعادت، اکنون میسر نمی‌تواند شد. من همان خیرم؛ سرورم می‌گوید که تا رسیدن ملکوت پروردگار، به انتظارم بنشین.

تو را هنوز باید که در این زندگانی آزموده شوی، و ابتلاءات بسیاری در انتظار توست. گه‌گاه فیض تسلی به تو می‌رسد، اما نه به تمام و کمال. پس در انجام و نیز تحمل آنچه به ذات منفور توست، قدرت و شهامت داشته باش.^۲ تو واجب است که انسانی نوشوی^۳ و به شخص دیگری بدل گردد.^۴ اغلب بر ذمّة توست که خلاف میل خویش عمل کنی و از آرزوهای خود چشم بپوشی. کارهای دیگران رونق می‌گیرد، در حالی که آرزوهای تو نقش بر آب می‌گردد. کلام دیگران را گوش می‌سپارند، اما به کلام تو هیچ اعتنایی نیست. دیگران طلب می‌کنند و حاجاتشان روا می‌شود، اما طلب تو را اجابتی نیست. دیگران را بسیار می‌ستایند، اما تو مغفول می‌مانی.

۱. رومیان، ۲۱:۸. ۲. یوشع، ۷:۱۱. ۳. افسیان، ۲۴:۴. ۴. سموئیل اول، ۶:۱۰.

باب چهل و نهم

در بیان شوق حیات ابدی و اعجاز و عده‌های پروردگار

مسیح. فرزندم، آن‌گاه که سرچشم‌آسمانی شوق خود را به سعادت ابدی بازشناختی، و گریز از زندان تن را توانایی کردی تا بتوانی به نظاره جلال پاینده من نایل آیی،^۱ دل خویش بگشای و با میل و رغبت این اهام قدسی را دریاب. سخاوت الهی مرا شکرانه‌ای پُرشور به جای آور، که چنان با تو مهر می‌ورزد، از سر رحمت به دیدارت می‌آید، آتش شور در تو برمی‌افروزد، و قدرتمندانه تو را پاس می‌دارد تا مبادا با دست طبیعت خویش، از نو به دنیا پرستی فرولغزی. به عزم و سعی خودت نیست که این عطیه را دریافت می‌کنی، بلکه تنها به مدد و لطف ملکوت و عنایت پروردگار است. این عطیه را به تو بخشیده‌اند تا پارسایی و خضوع تو افزونتر و ژرفتر گردد، و خود را برای کشمکش‌های بیشتر مهیا سازی، با اخلاصی از دل و جان، محکم در من آویزی و با حُسن ارادتی چاکرانه بندگی ام کنی.

فرزند، آتشها بسیارند، اما هیچ شعله‌ای بی معیت دود به هوا زبانه نمی‌کشد. به همین سان، کسانی هستند که آتش اشتیاقشان به سوی امور آسمانی زبانه می‌کشد، در حالی که خود هنوز از بند شهوت‌های تن نرسته‌اند. از این روی، آن‌گاه که چنان مجده‌انه از خدا [معنویت] طلب

۱. یوحنا، ۲۴:۲۷.

دیگران را بر فلان یا بهمان منصب می‌نشانند، در حالی که تو را به هیچ [منصبه] برازنده نمی‌دانند. طبیعت تو از این سلوک به فریاد می‌آید، اما اگر خاموشی بیشه کنی، توفیق عظیم از آن تو خواهد شد، زیرا بر این شیوه و شیوه‌های مشابه است که خدمتگزار صدیق خداوند آزموده می‌شود، تا بیاموزد که خویشتن را نادیده انگار و در همه حال مطیع باشد. دشوار بتوان چیزی یافت که در آن بیش از مشاهده و تحمل آنچه خلاف امیال ماست، به ایشار حاجت افتاد، خاصه آن‌گاه که ما را امر به انجام کاری دهند که آزاردهنده یا بی‌فایده می‌غاید. و از آنجا که در حال اطاعت، زهره آن نداری که از قدرت برتر سربیچی، سرفورد آوردن در برابر خواست دیگری و انصراف از عقیده خود، بر تو دشوار می‌آید.

فرزندم، نتایج عمل خویش را در نظر آور؛ همان پایان قریب الوقوع و پاداش بیکرانش را. آن‌گاه دیگر اندوه در دلت نمی‌شاند و در کمال قدرت، عزم تو را استوارتر می‌سازد. به جبران تسلیم اراده خویش، در بهشت همواره صاحب اختیار خود خواهی بود. آنجا به همه آرزوهای خویش نایل می‌گردی، و نیز به هر آنچه طلب توانی کرد؛ آنجا از جمله چیزهای نیکو متنعم می‌شوی، بدون بیمی که از خسaran به دل داشته باشی. آنجا خواست تو همواره در واقع با اراده من است، و هوای مرا در سر داری، نه هوای منفعت خویش را. آنجا کسی با تو در نزاع نمی‌افتد، از تو شکوه نمی‌کند، مانع و رادع تو نمی‌گردد. هرچه طلب کنی نزد تو مهیا است، و عشق تو را بر می‌انگیزد و لبریزش می‌کند. به جبران اهانتهایی که اینجا به رنجت می‌افکند، صاحب عزّت و جلال خواهی شد؛ به جای اندوه، خلعت عزّت^۱، و به جبران مرتبه‌ای دون که بر زمین داری، تاج و تختی در

ملکوت آسمان من نصیب تو خواهد شد. آنجا اطاعت تو میوه می‌آورد، رنج توبه‌هایت به سُروری بدل می‌گردد، و آن اطاعت خاضعانه که پیشتر ورزیده‌ای، قرین شکوه و جلال می‌شود.

پس در این هنگام، با همه تواضع کن و پروای آن نداشته باش که متکلم یا آمر چه کسی است؛ بل مراقب باش که خواست یا توصیه دیگران را، خواه بالادست تو باشد، زیردست یا هم‌رتبه تو، به سمعه صدر پذیرا شوی، و در تحقیق خواسته آنان صادقانه بکوشی. بگذار خلائق چیزهای گوناگون طلب کنند، هر یک به چیزی سرخوش و به خاطر آن از تحسین بسیار بهره‌مند شود. اما سرخوشی تو نه به هیچ یک از این امور، که تنها باید به خوارداشت خویشن، و رضای من و عزّت من باشد. این را خواهش مدام خود قرار ده - که در حیات و مرگ، موجب سرافرازی خداوند باشی.^۱

حال من دیگر چونان روزگار گذشته نیست که نور تو بر سرم تابان ۲۵۵ بود،^۱ و در سایه بالاهاست، از وسوسه‌های مهاجم، در امان بودم.

ای پدر پاک که تسبیح تا ابد توراست! اکنون هنگام ابتلای خدمتگزارت فرارسیده است. ای پدر که سزاوار عشق! حق آن است که اکنون محض خاطر تو به رنج درافتم. ای پدر که ستایش تا ابد تورا سزد! آن موعد،^۲ که از ازل در علم غبی تو مقدّر شده است، اکنون فرارسیده تا خدمتگزارت مدقی سراپا شکستخورده بناشد؛ با این حال، بگذار تا در اندرون خویش، حضور تو را احساس کند. او بدنام و خوار خواهد شد، درماندهای در چشم خلق و پریشان از رنج و مرض، تا که بتواند با تو در فروع پگاهی تازه، از نو بrixیزد و در بهشت از شکوه و جلال متنعم شود. این را، ای پدر بس مقدس، تو مقدّر کرده‌ای، و همه چیز به فرمان تو اخجام می‌پذیرد.

دوستان خود را این نعمت عطا می‌کنی که به خاطر عشقت، هر آن مصیق را به اذن تو بر ایشان رسد، تاب آورند، زیرا چیزی در این عالم رخ نمی‌دهد که در علم غبی و به تأیید تو نباشد. خدایا به صلاح من بوده که مرا خوارم کرده‌ای، تا که عدالت تو را فراگیرم^۳ و هرچه کبر و گستاخی است، از دل خویش بیرون کنم. به صلاح من است که دچار خفت شوم،^۴ تا نه در خلائق، که در تو تسلي بجویم. بدین‌سان آموخته‌ام که از احکام اکتناهان‌پذیر تو در هیبت فروشوم، که هم صالحان و هم شریران را به عدل و انصاف اصلاح می‌کند.

مرا سپاس می‌گویم که از گناه‌ام چشم نپوشیدی و به رنجی ناگوار مکافاتم دادی، به اندوهم درافکندي، و همه گونه مصیبت بر سرم باریدی. زیر گند آسمان، غیر تو چیزی نیست که تسلیم تواند داد، ای خداوندگار و پروردگار من، زیرا ارواح را تو طبیب آسمانی

باب پنجم

در بیان توکل به خدا به وقت مشقات

مرید. ای پروردگار، پدر آسمانی، نامت تا ابد فرخنده باد. به هرچه فرمان دهی، همان می‌شود، و هرچه کنی، همواره نیکوست. بگذار تا سُرور من تنها به تو بازبسته باشد، نه بر خودم یا هیچ چیز دیگر، زیرا من بندۀ تو هستم. خدایا، تنها از تو براستی سرم‌ست؛ ای امید من، عزّت من، و ای شادی و شرفم. این بندۀات را هیچ بضاعتی نیست که عطیه تو نباشد، و هیچ حُسْنی را از پیش خود ندارم.^۱ هرچه هست از آن توست، هم آنچه را که عطا کرده و هم آنچه را که آفریده‌ای. از همان جوانی، در فلاکت و مشقت بوده‌ام،^۲ و روحمن اغلب از فرط اندوه به اشک می‌نشیند؛ گه‌گاه نیز از رنج‌هایی که بر من هجوم می‌آورند، جفا می‌کشد. من لذت آرامش تو را تمناً می‌کنم و آسودگی فرزندات را که از نور تسلای تو طراوت می‌یابند، مجدانه استدعا دارم. مرا این آرامش عطا فرما و قلبم را از سُرور قدسی سرشار کن؛ آن‌گاه روح این خدمتگزارت، آکنده از سرود و سراسر وقف تسبیح تو خواهد شد؛ اما هرگاه خود را دریغ می‌داری، چونان که اغلب چنین می‌کنی، از رهروی طریق شریعت تو عاجز می‌مانم.^۳ در عوض، بر خاک می‌افتم و بر سرسینه می‌کویم، زیرا

^۱. ایوب، ۲۹:۳. ۲۹:۲. یوحنان، ۳۲:۱۶. ^۲. مزمیر، ۷۱:۱۱۹. ^۳. همان، ۷:۶۹.

^۱. قرطیان اول، ۴:۷. ^۲. مزمیر، ۱۵:۸۸. ^۳. همان، ۳۵:۱۱۹.

هستی که هم درد می‌دهی و هم درمان، هم بر خاک می‌نشانی و هم به افلک می‌بری.^۱ به تأدیب تو اصلاح می‌گردم و هم به تازیانهات شفای می‌یابم.^۲

ای مهربانترین پدر، من خود را سرپا به دست تو می‌سپارم. تأدیب تو را گردن می‌نمهم؛ آنقدر مجازاتم کن تا لجاجتِ عنانگ‌سیخته‌ام، تسلیم اراده تو گردد. چونان که رسم توست، مرا مرید راستین و فروتن خود گردان، تا در همه کار رضای تو را بجویم. خدایا، خویشتم و سراسر وجودم را به تأدیب تو می‌سپارم؛ زیرا مكافات این زندگانی، بهتر از عقوبات حیات اخروی است. همه چیز در حیطه علم توست و ذره‌ای در ضمیر آدمی نیست که از چشم تو پوشیده باشد. به هر چیز پیش از آنکه حادث شود، علم داری و تو را حاجت آن نیست که کسی از وقایع زمین با خبرت سازد. تو می‌دانی که ارتقای مرا چه چیزی ضرور است، و در زدون زنگار پلیدی‌ام، مشقّات چه اندازه کارگر می‌افتد. با من همان کن که رضای توست، و حیات گناه‌آلوده‌ام را که بر هیچ‌کس چون تو به این کمال و وضوح آشکار نیست، به حال خود و امگذار.

خدایا، مرا فیض معرفت به هر آنچه باید بدانم، دوستی آنچه باید دوستش بدارم، حرمت آنچه بسیار پستنده‌تولست، و بیزاری از آنچه در چشم تو ناپاک است، عطا کن. مگذار که بی‌عمق بر ظواهر حکم دهم، یا که آنچه از زیان مردم نادان می‌شنوم، در من کارگر افتاد، بلکه در تمیز میان امور معنوی و امور مادی، بحق قضاوت کنم، و در همه اوقات و برتر از هر چیز، خواست و رضای تو را بجویم. ضمیر آدمی اغلب در قضاوت خود به کثره می‌رود، و دنیادوستان به خاطر علاقه‌شان که تنها معطوف به امور مادی است،

۲۵۷ گمراه می‌شوند. آیا کسی هست که به صرف تجلیل و افر رفقایش از او، نیکوتر گردد؟ هرگاه کسی دیگری را تملّق گوید، چنان است که فریبکاری، فریبکار دیگری را می‌فریبد؛ متکبری، متکبر دیگری را اغوا می‌کند، سست‌عنصری، سست‌عنصر دیگر را به کثره می‌برد؛ و هرچه این تملّق فریبه‌تر باشد، عمق شرم‌ساري ای که در پی می‌آورد، افرونتر است. قدیس متواضع، فرانسیس^۱، می‌گوید که، «خدایا، هر انسان همان است که در دیده تو آید و نه بیش.»^۲

۱. قدیس بوناواتوره، حیات قدیس فرانسیس، فصل ششم.

۲. مزمایر، ۲:۶. ۳۵:۱۸.

باب پنجاه و یکم

در بیان قناعت به کارهای کوچک، آنگاه که از
اعمال بزرگ عاجزیم

مسیح. فرزندم، تو را میسر نیست که همواره با شور و حرارت پارسایی ورزی، یا مدام در اوج مراقبه مقام‌گزینی. ضعف طبیعت انسانی گاه آمیز، گاه تو را مجبور می‌سازد که به جانب امور کم‌ارزشتر نزول کنی، و بارهای گران این حیات کنونی را به رخ تاب آوری. تا هنگامی که در کسوت این تن فانی به سر می‌بری، ملال و اندوه بر دلت عارض می‌گردد. پس در این زندگانی، اغلب از بار این تن ماتم‌زده‌ای، زیرا تو را از تسلیم تمام به حیات معنوی و مکاشفه الهی مانع می‌شود.

هرگاه چنین شود، شرط عقل آن است که به کارهای کوچک بیرونی توسل جویی و خود را به مدد اعمال نیک جانی تازه بخشی. با اطمینانی راسخ، ظهور مرا به انتظار بنشین، و غربت خود و مهجویت روح را صبورانه تاب آور، تا من بیایم و تو را از جمله دغدغه‌ها وارهانم. آن روز همه دشواریهای پیشین را از یاد خواهی برد و از آرامش باطنی بهره‌مند می‌شوی. دشتهای زیبای کتب مقدس را پیش چشم تو می‌گسترانم، و تو با دلی فارغ و رها، در طریق شریعت من پیش می‌تازی.^۱ پس خواهی گفت، «در قیاس با جلالی که بر ما مکشوف خواهد شد، رنجهای این روزگار هیچ است.»^۲

باب پنجاه و دوم

هیچ کس شایستهٔ تسلیٰ پروردگار نیست

مرید. خداوندا، من نه سزاوار تسلای تو و نه شایستهٔ هیچ‌گونهٔ تسلای معنوی‌ام. آنگاه که مرا مسکین و مهجور و امی‌نمی، سلوک تو با من به عدل است. حتی اگر دریایی از سرشک ببارم، هنوز شایستهٔ تسلای تو نمی‌توانم بود. مرا تنها تازیانه و مجازات سزد، زیرا به گونه‌ای شنبیع و به تکرار، حرمت تو شکسته و پلیدی‌های بسیار را تن در داده‌ام. بنابراین، با نظر به این‌همه، من لایق کوچکترین تسلی نیستم. اما ای خداوند بخشناینده و مهربان، ارادهٔ تو بر تباہی هیچ‌یک از مخلوقات تعلق نمی‌گیرد. به قصد آنکه سخاوت و احسان خویش بر آنان که رحمت تو را در می‌یابند، آشکار کنی،^۱ به سوی بنده‌ات خم می‌شوی تا او را ورای لیاقتش و به طرق که در علم آدمی نمی‌گنجد، تسلی دهی، زیرا تسلیٰ تو همچون کلام پوچ آدمیان نیست.

چه کرده‌ام که فیض تسلیٰ تو از آسمان به من رسد؟ هیچ فعل نیکوبی در خاطر ندارم، بلکه همواره مستعد گناه بوده‌ام و کاهل در اصلاح. حقیقت همین است و انکار آن نمی‌توانم. اگر به غیر این مدعی شوم، تو روی در روی من قرار خواهی گرفت و کسی را یارای دفاع از من نخواهد بود. سزای گناهان من چیست جز دوزخ و آتشی تا ابد

^۱. رومیان، ۹:۲۳.

^۲. رومیان، ۱۱۹:۳۲.

سوزان؟ صادقانه اقرار می‌کنم که مرا تنها خفت و خواری زیبنده است. شایسته آن نیستم که در زمرة خدمتگزاران صادق تو به حساب آمیم.

هرچند تکرار آن بر من ناگوار است، اما محض خاطر حقیقت، به تصریح خود اقرار می‌کنم، باشد که بهتر سزاوار رحمت تو گردم. در حال تصریح و سرگشتنگی، چه باید بگویم؟ تنها می‌توان گفت «خدایا من به گناه آلوده‌ام،^۱ به گناه آلوده‌ام، از سر رحمت مرا عفو کن. قدری مجال ده تا پیش از فروشدن در تاریکی و سایه مرگ، بتوانم اندوه خود آشکار سازم.»^۲ از چه روی برگناهکاری تصریکار و مقلوک، فرض می‌دانی که توبه کند و خویشتن را به جبران گناهانش خوار سازد؟ زیرا در توبه حقیق و خضوع دل است که امید بخشايش زاده می‌شود؛ وجدان ناآسوده به صلح و آرامش می‌رسد؛ فیض از کفرفته، بازمی‌گردد؛ آدمی از غضب خداوند نجات می‌یابد؛^۳ و در این حال خداوند و روح تائب، بوسه‌زنان یکدیگر را در آغوش می‌کشند.^۴ خدایا تأسف بر گناه، اگر با خضوع و خشوع قرین شود، کفاره‌ای است از برای گناه که مقبول تو می‌افتد، و رایحه‌اش در نظر تو، از انبوهی بوی خوش، دلاویزتر است. این همان روغن گرانبهای است که روزی رضا دادی تا پاهای مقذست را به آن آغشته کنند.^۵ زیرا تو هرگز در دل توبه‌کار و خاضع، به تحقیر نظر نکرده‌ای. اینجا در پای تو، از کینه دشمن بزرگ، این می‌توان بود؛ این همان مقامی است که در آن می‌توان تدارک مافات دید و از ننگ هر گناه طاهر شد.

۱. مزمیر، ۳:۶۰. ۲:۲۱. ایوب، ۱۰:۲۱. ۳:۷. متی، ۷:۲۱. ۴:۴. رومیان، ۱۶:۱۶. ۵:۵. لوقا، ۷:۴۶. نسبت این تلمیح با توبه آن است که پاهای عیسی (ع) را زنی بدکاره با اش چشمانش و عطری گرانبهای شستشو داد و همین کار موجب آمرزش شد. — م. ۱۱:۱۷. ع. مزمیر، ۵۱:۱۷

باب پنجاه و سوم

دنیاپرستان را از لطف خدا نصیبی نیست

مسیح. فرزندم، لطف من بس گرانبهاست و با علایق و لذایذ دنیوی در هم نمی‌آمیزد. پس اگر آرزوی کسب آن داری، باید همه موانع را از پیش پای لطف [خدا] مرتفع سازی. خلوقی بجوي و دوستدار عزلت باش. در مکالمه خلق داخل مشو، بلکه نیایشی برطبق اخلاص نزد خدا آور، باشد که ضمیرت را خاضع و وجودانت را پاک نگاه داری. سراسر عالم را به هیچ انگار، و خدمت خداوند را بر جمله امور ظاهری، اولی قرار ده. زیرا تو را میسر نباشد که در عین خدمتگزاری من، از امور دنیوی نیز کامیاب شوی. از آشنایان و دوستان، و نیز از اتکا بر تسللاهای این دنیا، دور بمان. از همین روست که حواری سعادتمند، پطرس، از همه مؤمنان به مسیح، به اصرار می‌خواهد که در این دنیا خویشتن را چونان غریبان و مسافران نگاه دارند.^۱

آن کس که هیچ مهری از دنیا بر دلش نیست، با چه اطمینانی به استقبال مرگ می‌شتابد! اما روح سست‌سرشت را توان آن نیست که بدین سان از همه چیزها جدایش سازند، و آزادی اهل معنا، در فهم دنیاپرستان نمی‌گنجد.^۲ با این حال، هرگاه کسی صادقانه بخواهد که اهل معنویت باشد، باید از همه کس، آشنا و غریب، چشم پوشد، و

^۱. پطرس اول، ۲:۱۱. ۲:۲۱. قرتیان اول، ۲:۱۴.

احدی را بیش از خویشتن تحت مراقبت نیاورد. اگر بتوانی بر نفس خود به کمال مسلط شوی، تو را تسلط بر هر چیز دیگر آسان خواهد بود. پیروزی کامل، همانا غلبه بر نفس است. زیرا هر آن کس که چنان بر خویشتن عنان زند که هواهای نفسش به اطاعت از عقل او گردن نمی‌نمند، و عقلش نیز یکسره مطیع من باشد، هم ارباب خود است و هم ارباب جمله عالمیان.

اگر شوق عروج به این بلندای کمال را در سر داری، باید که دلیرانه آغاز کنی. تیشه را بر ریشه زن^۱ تا همه عشق مفرط و نهانی به نفس و به منفعت شخصی و مادی را از میان برداری و نابود سازی. همین رذیلت خودپرستی مفرط، سرچشمۀ تقریباً جملگی معابی است که باید یکسره مغلوب گرددن. اما به محض آنکه بر این آفت غالب آیم و به اطاعت‌ش واداریم، صلحی عظیم و آرامشی پایدار، حاصل می‌شود. اما معدودی کسان در هلاک کامل نفس و عروج تمام از آن جهد می‌ورزند؛ و عاقبت آن می‌شود که در خویشتن غرقه می‌مانند و به اعتلای روحی خود از نفس سراپا ناتوان. آن کس که می‌خواهد در آزادی حقیق، با من همگام شود، باید جمله هواهای نامتعارف و سرکش را به ریاضت کشد، و نتای خودخواهانه‌ای از برای هیچ مخلوق، در او نباشد.

باب پنجاه و چهارم

در بیان تخلاف آثار لطف[♦] و طبیعت

مسیح. فرزندم، سوائق طبیعت و لطف را بدقت هوش‌دار، زیرا که در تخلاف‌اند و چنان به ظرافت عمل می‌کنند که حق انسانی اهل معنا، پارسا و روشن‌ضمیر را به دشواری توان تیز آنهاست. همه کس در واقع طالب خیر است، و در قول و فعل خود داعیه نوعی احسان دارد، و از همین روست که بسیاری به جلوه پارسایی ایشان فریب می‌خورند.

طبیعت، مکار است و بسیاری را اغوا می‌کند، در دام گرفتار می‌آورد و فریشان می‌دهد، و هماره تنها به غایات خود می‌اندیشد. اما لطف به صفا و سادگی سلوک می‌کند، و از همه غودهای شر می‌برهیزد. به فریب کسی نمی‌کوشد، و همه کارش مطلقاً محض خاطر عشق خداست که بر او تکیه دارد چون مقصود غایی اوست.

طبیعت، دوست نمی‌دارد که به ریاضت کشیده شود، در مهار آید، مغلوب گردد، مطیع باشد یا راغبانه تن به تسليم در دهد. لطف خویشتن را به ریاضت می‌سپارد، در برابر شهوت استقامت می‌ورزد، قید و بند را تن در می‌دهد، و طالب آن است که تحت سلطه آید. مقصودش آن نیست که از آزادی خویش لذت برد، بلکه انضباط را

دوست می‌دارد؛ و آرزوی سلط بر احمدی را در سر نمی‌پروراند. در عوض، طالب آن است که در فرمانبرداری از خداوند، زندگی کند؛ روزگار به سر برد، و همواره چنین باند، و محض خاطر او پیوسته آماده اطاعت از همهٔ خلق است.^۱

طبيعت از برای منفعت خويش عمل می‌کند و نفعی را که از دیگران به او می‌تواند رسید، در حساب می‌آورد. لطف به سود و فراغت خود نمی‌اندیشد، بلکه تنها مصلحت مردمان را در نظر دارد.^۲ طبيعت مشتاق افتخار و پاداش است: لطف در کمال وفاداری، همهٔ افتخار و عزت را از آن خدا می‌داند.^۳ طبيعت از شرمساری و خواری می‌هراسد: لطف به ملامتی که محض خاطر عیسی به او رسد، شادمان می‌شود.^۴ طبيعت راحت و فراغت تن را دوست می‌دارد؛ لطف را طاقت بطال نیست، و کار و کوشش را شادمانه خوشنامد می‌گوید.

طبيعت، دوستدار حظ از نوادر و زیبایی‌هast و از چیزهای کم قدر و زشت بیزار. لطف از چیزهای ساده و کم‌بها محظوظ می‌شود، نه از زخچی بیزاری می‌جوید و نه از پوشیدن جاماهای کنه و مندرس ابا دارد. طبيعت به امور زمان‌گند التفات دارد، از ثروت اين دنيا سرمست می‌گردد، بر هر خسرانی افسوس می‌خورد، و با هر اشارهٔ توهین آمیز عنان خشم از کف می‌دهد. اما لطف را عنايت سوي امور جاويد است و به آنچه در قيد زمان باشد، تعلقش نیست. به فوت اموال، متأثر نمی‌گردد، و به کلام عناب آلد خشمگین نمی‌شود، زیرا او گنجینه و شادي اش را در بهشت انبوخته و آنجا هیچ چیز از کف نمی‌رود.^۵

۲۶۵ طبيعت حريص است، به ستاندن مهياتر است تا به بخشیدن، و دوست می‌دارد که همهٔ چيز را از برای منفعت خويشن در اختيار داشته باشد. اما لطف مهربان و سخاوند است، از نفع شخصی گریزان و به اندک قانع است. و بخشیدن را از ستاندن خوشنتر می‌دارد.^۱ طبيعت آدمی را سائق به مخلوقات است – به جانب تن، نخوتها، بی‌قراری، اما لطف او را سوی خداوند و فضيلت می‌کشاند. مخلوقات را نادide می‌انگارد، از دنيا می‌گریزد، شهوات تن گوشتش را منفور می‌دارد، گشت و گذارش را محدود می‌سازد، و از ظاهر شدن در جمع ابا دارد. طبيعت شايق به بهره‌مندي از هر تسلی بيرونی است که حواس را راضی می‌کنند. لطف تنها تسلی پروردگار را طالب است، و بتر از جمله امور پیدا، در خير اعلى به وجود می‌آيد.

طبيعت، هر کاري را از برای سود و منفعت خويش اخبار می‌دهد؛ بی‌مزد، هیچ نمی‌کند و به پاداشی همسنگ یا افروزنتر از خدمات خود و یا به تحسين و عنایت [دیگران] چشم دارد. اما لطف خواهان مزد دنيوي نیست و بجز خداوند، هیچ پاداشی نمی‌طلبد. از ميان ضروريات حيات، بيش از آنچه را که برای تحصيل امور جاويد به کار آيد، تمنا نمی‌کند.

طبيعت، به كثرت دوستان و خويشان دل خوش می‌دارد؛ به مرتبه والا و اشرفزادگي خويش می‌نازد؛ خويشن را در چشم اقويا مقبول جلوه می‌دهد، توانگران را تملق می‌گويد، و از کسانی که چون او بیند، استقبال می‌کند. اما لطف، دشمنان خود را ييز دوست می‌دارد،^۲ به عدد دوستانش غره نمی‌شود، و شريفزادگي را به هیچ می‌انگارد مگر آنکه با پارسايی بيشتر همراه باشد. با فقiran بيش از توانگران مهر می‌ورزد، و بيشتر با صاحبان عزت و شرف همگام است تا با

^۱ اعمال رسولان، ۲۰:۳۵. ۲۰:۳۵. متى، ۴:۵ و لوقا، ۷:۲۷.

^۲ اعمال، ۱۰:۲۲. ۱۰:۲۲. قرنتیان اول، ۲:۱۳. ۳ مزمیر، ۲:۹۶. ۷:۹۶. ۴ اعمال رسولان، ۲۰:۵. ۵:۲۱. متى، ۶:۲۰.

صاحبان قدرت. مایه شادی او، انسان صادق است، نه یک فریبکار؛ پیوسته صالحان را به سعی محلصانه از برای مواهب برتر ترغیب می کند،^۱ تا به مدد این فضایل، چونان پسر خدا شوند. طبیعت، زود از فقر و مشقت به شکوه می آید؛ اما لطف، تنگدستی را دلیرانه بر خود هموار می سازد. طبیعت که از برای خاطر خود تقلا و تلاش می کند، همه چیز را در جهت منفعت خویش قرار می دهد؛ اما لطف، جمله امور را به خدا حوالت می دهد که منشا آنهاست. او هیچ خیری را از خود نمی داند؛ اهل کبر و گستاخی نیست. در محضر دیگران از برای اثبات عقاید خود جدل نمی کند و بزرگشان جلوه نمی دهد، بلکه همه قوای عقلی و حسی خویش را مطیع حکمت و حکم از لی پروردگار می سازد. طبیعت، مشتاق علم به اسرار و نیوشیدن اخبار است؛ دوست می دارد که در انتظار غایبان شود و از شور و هیجان [جمع] بهره مند گردد. طالب شهرت است و خواهان اینکه به کارهای دست زند که تمجید و تحسین نصیش کند. اما لطف را به اخبار یا تعبیره های تازه اشتیاق نیست، زیرا اینها همه از تباہی دیرین آدمی سرچشمه می گیرد، و در این عالم هیچ چیز تازه یا ماندگار نیست.

از این روی لطف به ما می آموزد که چطور حواس را در مهار آوریم و از خود پسندی متکبرانه بپرهیزیم؛ چگونه هر آنجه را محتمل است تمجید و تحسین برانگیزد، متواضعانه پوشیده داریم؛ و چطور در جمله امور و معارف، افزون بر ثمره ای نیکو، تحسین و تجلیل پروردگار را طلب کنیم. او بهر خویشن یا کارهایش، خواهان تحسین نیست، بلکه دوست می دارد خداوند که از سر عشق محض همه چیز عطا می کند، به خاطر عطا یا یاش ستوده شود.

لطف نوری مافوق طبیعی و عطیه خاص پروردگار است،^۲ همان نشان برگزیدگان او و میثاق رستگاری،^۱ که آدمی را از تعلقات خاکی به جانب عشق امور آسمانی بر می کشد و او را که دوست دنیاست، اهل معنا می گرداند. پس هرچه بیشتر طبیعت در مهار آید و مغلوب شود، لطف که عطا می گردد، فروتنر خواهد بود، و در آن حال آدمی هر روز به میان دیدارها و دل gioیهای تازه، شبیه خداوند می شود و نو^۲ می گردد.

باب پنجاه و پنج

در بیان فساد طبیعت و قدرت لطف

مرید. ای خدا و پروردگار من، تو مرا بر صورت و شباخت خویش آفریدی. این لطف عظیم را که از برای رستگاری ام تا بدین حد ضرور است، به من عطا کن تا بر عناصر پست طبیعت خود که مرا به کام گناه و عذاب ابدی می‌کشاند، چیره شوم. در اندرون وجود خویش، قدرت گناه را احساس می‌کنم که با قانون عقلمن پنجه درا فکنده است و مرا به جایی راهبر می‌شود که برده مطیع همه نوع شهوت باشم. مرا توان استقامت در برابر تاخت و تازش نیست، مگر آنکه فیض قدسی تو بر دل من آتش بیارد تا یاری ام کند.

من لطف تو را به تمام و کمال محتاجم تا آن طبیعت را که از جوانی تا کنون مرا پیوسته به سوی پلیدی سوق داده است^۱، به تکین و ادارم. زیرا طبیعت در آدم که نخستین انسان بود، هبوط کرد و به گناه آلوده گشت، و مكافات همان خطأ بود که بر سر نوع انسان نازل شد. بدین سان طبیعتی که نیک و شریف آفریدی، اکنون عین نشان تباہی و سستی است، زیرا هرگاه به خود و انها ده شود، همواره سوی پلیدی و پستی میل می‌کند. آن اندک رمق که می‌ماند، تنها بسان بارقهای است که به زیر خاکستر مدفون شده. با این حال، همین عقل طبیعی،

هرچند در ظلمات ژرف مستور افتاده، هنوز هم صاحب قوه معرفت نیک و بد و تمیز حقیقت از کذب است. اما بر عمل به آنچه نیکش می‌داند، قدرت ندارد؛ نه به تمامی از نور حقیقت برخوردار است و نه از عواطف سالم پیشین خود.

بدین سان، ای پروردگار من، چنین اتفاق می‌افتد که وقتی در باطن از شریعت تو به وجود می‌آیم^۲، و به نیکوبی و عدل و قداست^۳ احکامت، هم درباب نکوهش پلیدی و هم درباب پرهیز از گناه، عالم می‌شوم، با تن خویش به قانون گناه گردن می‌سپارم^۴، و اطاعت حواس را بر عقل رجحان می‌دهم. از همین سبب، در حالی که واقعاً واجد اراده‌ای سائق به خیرم، خود را از پیروی آن عاجز می‌یابم^۵. بدین طریق، عزم خود را بر انجام بسیاری امور نیکو جزم می‌کنم، اما به خاطر محرومیت از لطف که سستی ام را پشتیبان شود، با هر مانع کوچکی، به یأس و ناکامی دچار می‌آیم. و باز، به همین نحو، طریق کمال را می‌شناسم و به تکلیف خویش، نیک آگاهم؛ اما از گرانی بار تباہی خویش، بر خاک می‌افتم و از تقرب به کمال باز می‌مانم.

پروردگارا، برای تقبل هر عمل نیکو و انجام و به تمامت رساندن آن، عجب حاجت مُبرمی به لطف تو دارم! بی مدد آن به هیچ نایل نمی‌توانم شد؛ اما با تو و به قدرت لطف تو، همه چیز میسر می‌گردد.^۶ آی لطف حقیق و آسمانی که بی تو شایستگی‌های ما هیچ است و قرایع طبیعی‌مان بی قدر و قیمت! نه فنون و نه ثروتها، نه زیبایی و قدرت، نه نبوغ و زیان‌آوری، هیچ‌یک را در چشم تو، ای خداوند، قدر و ارزشی نیست مگر آنکه با لطف پیوندد. زیرا نیکان و بدان به یکسان از قرایع طبیعی سهمی دارند اما لطف یا عشق، عطیه خاص

^۱ رومیان، ۱:۷، ۲:۲۲. همان، ۳:۷، ۲:۲۵. همان، ۴:۷، ۱۸:۱. فیلیپیان، ۵:۷.

توست به برگزیدگان، و آنان که این نشان را بر خود دارند، سزاوار حیات جاویدشان دانند. این لطف را چنان علوی است که، نه موهبت غیبگویی، و اعجاز و نه هیچ تأمل، هر قدر هم که عالی باشد، بدون آن ارزشی ندارد. براستی که نه حتی ایمان یا امید، یا هر فضیلت دیگر، بی‌عشق و لطف، نزد تو مقبول نمی‌افتد.

آی لطف بس خجسته، که فقیران در روح را غنی در فضایل می‌کنی و کسانی را که از سعادت وافر برخوردارند خضع دل می‌بخشی. بیا و بِرْ من فرود آی! مرا از تسلایت سرشار کن،^۱ مبادا که روحمن از فرط خستگی و ملالت خاطر، از پای درافتند. خداوندا، دعایم آن است که مشمول رحمت تو قرار گیرم، زیرا لطف تو مرا بسنده است،^۲ حتی اگر به هیچ یک از آن چیزها که پستدیده طبیعت است، نایل نگردم. تا آن هنگام که لطف تو با من بماند، هر قدر هم که به تکرار در وسوسه و مصیبت گرفتار آیم، از هیچ آفتی نمی‌هراسم.^۳ لطف تو، قوت من، ناصح من و بار من است. از جمله دشمنانم، توانانتر و از همه فرزانگان، دانانتر است. آموزگار حقیقت، تعلیم دهنده اصول دین، نور جان، و تسلی بخش رنجهاست. غم را می‌زداید، بیم را دور می‌سازد، اخلاص می‌پروراند، و سوی توبه ره می‌سپارد. بی‌لطف، من تنها درختی خشکم، تنہای بی‌برگ و بار^۴ که فقط سزاوار نابودی است. پس ای خداوندگار، بگذار تا لطف تو همواره هادی من باشد و در پی ام آید،^۵ و از رهگذر پسرت، عیسی مسیح، مرا همواره به کارهای خیر متوجه ساز. آمين.

یافت.^۶

اگر آرزو داری که به حیات داخل شوی، احکام مرا مراعات کن.^۷
اگر آرزوی معرفت به حقیقت را در سر داری، مرا ایمان آور. اگر خود

۱. متی، ۹:۹. ۲. یوحنا، ۱۴:۶. ۳. همان، ۸:۳۲. ۴. همان، ۸:۱۲ و تیموتیوس اول، ۱۲:۶. ۵. متی، ۱۹:۱۷.

باب پنجاه و ششم

در بیان تأسی به طریق صلیب مسیح در ایثار

۱. مزمیر، ۱۴:۹. ۲. قرتیان دوم، ۹:۱۲. ۳. مزمیر، ۲:۲۲. ۴. سفر یشوع بن سیراخ، ۳:۶. ۵. Collect, Trinity 17

را کمال یافته می‌خواهی، همه چیز را در باز.^۱ اگر می‌خواهی پیرو من باشی، بذل خویشتن کن.^۲ اگر آرزو داری که صاحب حیات خجسته شوی، در زندگانی کنونی به تحقیر نظر کن. اگر عظمت در بهشت را خواستاری، در این دنیا متواضع باش. اگر می‌خواهی که همراه با من سلطنت کنی، صلیب را با من بر دوش کش. زیرا به غیر از خدمتگزاران صلیب، احدی به کشف طریق سعادت و نور حقیق توفیق غنی‌یابد.

مرید. سرورم عیسی، چونان که به حیات کوتاه تو، اهل دنیا به حقارت نظر کردن، فیضی عطا کن تا من نیز در تحمل تحقیر دنیا، به تو تأسی جویم. زیرا نه بنده را بر خواجه‌اش برتری است و نه شاگرد را برابر استاد.^۳ بگذار تا خدمتگزارت از زندگانی تو تعلیم یابد، زیرا سرچشمۀ رستگاری و پارسایی واقعی همان است. غیر آن، خواندن و نیوشیدن هیچ چیز مرا صاحب قوت تازه یا سُرور کامل نمی‌سازد. مسیح. فرزندم، حال که به این امور آشنا شده و در آنها مطالعه کرده‌ای، اگر به کارشان بندی، سعادت از آن توست.^۴ آن کس که مرا براستی عاشق باشد، به احکام من آشنا و مطیع آنهاست. من او را دوست خواهم داشت و خود را بر او مکثوف خواهم ساخت,^۵ و او در ملکوت پدرم، با من سلطنت خواهد کرد.^۶

مرید. سرورم عیسی، بگذار چنان شود که گفتی؛ و باشد که من تحقق وعدة تو را سزاوار باشم. من صلیب را از دستان خود تو پذیرا شده‌ام؛ آن را که بر دوشم نهادی، قبول کردم و تا هنگام مرگ با خود خواهم داشت. زندگانی راهب صالح، براستی یک صلیب است، اما ما را به فردوس نیز راهبر می‌شود. ما سیر خویش آغاز کرده‌ایم؛ از آن

۲۷۳ باز نمی‌توانیم گشت، و نه ترکش بر ما میسر است. پس ای برادران،
برخیزید! بباید تا با یکدیگر پیش تازیم! عیسی با ما خواهد بود. ما
محض خاطر عیسی، صلیب را به جان خریده‌ایم؛ محض خاطرش،
بباید بر آن استقامت ورزیم. همان که مقدای ماست، دستگیرمان نیز
خواهد بود؛ او پیش از ما عزیت کرده است. چشم بگشاید و بنگرید
که پادشاهان از پیش می‌تازد و بهر ما نبرد می‌کند! بباید مردانه
راهش بپویم؛ به هیچ بیمی مشوش نخواهیم شد. باید آماده باشیم که
در نبرد دلیرانه عیريم،^۱ و هرگز با ترک صلیب، بجد خویش را لکّدار
نسازیم.^۲

۱. مکاییان اول، ۹:۱۰. ۲. همان، ۳:۵۹.

۱. همان، ۹:۲۱. ۲. همان، ۲۴:۱۶. ۳. همان، ۲۴:۱۰. ۴. یوحنا، ۱۷:۱۲. ۵. همان، ۲۱:۱۴. ۶. مکائیف، ۲:۲۱.

خواهد گشت تا درد درونت را درمان کند. سرورمان می‌گوید «اگر
بر من توکل کنید و با اخلاص مرا بخوانید، من حتی و حاضرم تا بیش
از همیشه شما را باری و تسلی دهم.»^۱

دلگرم باش،^۲ و خود را مهیا کن تا مصائبی بزرگتر را تاب آوری.
هر قدر هم در وسوسه یا مشقّتی جانگداز گرفتار آیی، اما همه چیز بر
باد نمی‌رود. تو انسانی، نه خدا؛ بشری، نه فرشته. چگونه انتظار داری
که مدام در مقام پارسایی بمانی، در حالی که این حتی بر یکی از
فرشتگان آسمان میسر نبود، و نه بر نخستین انسان در باغ عدن؟ من
آنم که رنجیدگان را شفا و تسلی می‌بخشم^۳ و آنان را که به ضعف

خود معترفاند، به جانب مقام الوهی خوبیش عروج می‌دهم.
مریید. سرورم، کلامت مبارک است و در کام من از شهد و عسل
گوارا تر.^۴ چه می‌کردم اگر در میانه چنین ابتلایات و مشقّاتی از
این سان که بر من می‌رود، با کلام قدسی خود حمایتم نمی‌کردی؟ نوع
یا بزرگی رنجهای مرا چه اهمیت است اگر عاقبت به مأمن فلاح
و اصل شوم؟ مرا فرجامی مقدس و گذری شادمانه از این دنیا، عطا
کن. مرا در یاد آور، ای خدای من، و در طریق صلاح که ره به سوی
ملکوت تو می‌برد، هدایتم کن.

باب پنجماه و هفتم

در بیان دوری از نومیدی

مسیح، فرزندم، صبر و تواضع به وقت مشقّت، مرا خوشتراست از ایمان
و اطمینان عظیم در دوران آسودگی. از چه روی آن گاه که در
مسئله‌ای ناچیز بر تو خُرد می‌گیرند، چنین پریشان می‌شوی؟ حتی
اگر از این هم براتب مهمتر می‌بود، آشتفتگی تو موجه نیست. بدگذار
تا بگذرد. این نخستین خطای تو یا امری تازه نیست؛ و اگر عمر تو
طولانی باشد، آخرین خطای نیز خواهد بود. آن گاه که با هیچ مخالفتی
رویدرو نیستی، شجاعت تو به حد کفايت است؛ دیگران را پند نیکو و
دلگرمی می‌توانی داد، اما آن گاه که مصیبی ناخوانده بر در خانه تو
می‌کوبد، قدرت و نیز قوه داوری ات تو را تنها به حال خود وامی نهند.
این ضعف بزرگ را که به وقت مشقات کوچک، تجربه می‌کنی، در
خاطر بسیار؛ با این حال، اینها همه به صلاح تو رخ می‌دهد.

تا جایی که در توان داری، یأس را از دل بیرون کن و آن گاه که تو
را مصیبی می‌رسد، هرگز مگذار که به مدت طولانی پریشان خاطرت
سازد یا مانع [سیروس] تو گردد. اگر تو را توان آن نیست که
شادمانه بر خود همارش سازی، لااقل دلیرانه با آن مدارا کن. حتی
اگر به تحمل آن رغبت نداری و برآشنهای، باز هم خویشن را در
مهار آور و مگذار کلامی شتابزده از دهانت بیرون جهد که طفلان
مسیح را رنجه سازد. هیجان تو زود فروخواهد نشست، و لطف باز

^۱. اشیعای ۱۸:۴۹. ^۲. باروخ، ۳:۹. ^۳. ایوب، ۱۱:۵. ^۴. مزمیر، ۱۰:۱۹ و ۱۰:۱۱۹.

نمی‌گردد و حتی در چشم خود قدیسان ناپسندیده است. من نه خدای تفرقه، که خدای صلح و آشتی‌ام.^۱ و صلح من بر خضوع بنا می‌گردد، نه بر خودستایی.

بعضی کسان، در اوج شور و حرارت، زبان می‌گشایند و قدیسی را بیش از دیگری متعلق تعهد و ایمان خود اعلام می‌کنند. اما منشأ این تعهد، نه الهی که بشری است. من آنم که جملگی قدیسان را آفرید؛ ایشان را لطف عطا کردم؛ شکوه و جلالشان بخشیدم. به شایستگی‌های هریک آگاهم؛ من با فیوضاتم به استقبال آنها شتافتم.^۲ پیش از آغاز زمان، عزیزان خود را می‌شناختم.^۳ از میان همه عالیان، ایشان را برگردیدم.^۴ آنها نبودند که ابتدا مرا انتخاب کردند. من از سر لطف فرایشان خواندم. ایشان را با [رسیمان] رحمت به سوی خود کشاندم. در میانه وسوسه‌های بسیار، راهنمایشان گشتم؛ تسلّهایی اعجاب‌انگیز بر ایشان فروفرستادم؛ آنها را استقامت عطا کردم و شکیبایی‌شان را کمال بخشیدم.

من اولین و آخرین ایشان را می‌شناسم و همه آنها را در آغوش عشق بیکران خود می‌گیرم. حق آن است که در جمله قدیسانم ستوده شوم. باید برتر از هرچیز، تسبیح‌گویند و در هریک از این قدیسان عزیزم دارند، در آنها که از ازل مقدّر داشته بودم تا به چنین شکوهی رفعتشان بخشم، در حالی که هیچ شایستگی‌ای از پیش به خود متعلق نداشتند. پس هر آن کس که یکی از کوچکترین^۵ قدیسان مرا کم قدر شمارد، ابدًا چنین نیست که با این کار بر شکوه قدیس بزرگتری بیفزاید، زیرا کوچک و بزرگ، همه به یکسان مخلوق من‌اند.^۶ و هر کس که درباره یکی از قدیسانم، زبان تحقیر بگشاید، از من و جمله

باب پنجاه و هشتم

در احکام اکتناه‌ناپذیر خداوند تحقیق جایز نیست

مسیح. فرزندم، از بحث و جدل در باب امور عالی و احکام خداوند، حذر کن. میرس که چرا یکی چنان مغفول افتاده، در حالی که دیگری را موهبت‌های عظیم عطا شده است؛ یا از چه روی، یکی چنان در محنت می‌سوزد و دیگری را نعمت فراوان داده‌اند. این امور و رای فهم انسانی است، و استدلال و برهان را توان تبیین احکام خداوند نیست. پس هرگاه دشمن این چیزها را بر ذهن تو تلقین می‌کند، یا آن‌گاه که بوقضolan در این ابواب پرسش می‌کنند، هم‌صدا با رسول خداوند پاسخ ده: «خدایا، تو عادلی و احکامات بر حق است».^۷ احکام من شایسته ستایش‌اند، نه متعلق بحث و جدل، زیرا آنها و رای گنجایی عقل انسان‌اند.^۸

در باب شایستگی‌های قدیسان، که کدام یک پارساتر و کدام در ملکوت آسمانها عزیزتر است، بحث و جدل ممکن. این اغلب موجد نزاع و جدلهای بیهوده^۹ است، و خوراک غرور و لافزنی‌های گراف که از آن به نوبه خود حسادت و تفرقه بر می‌خیزد، در حالی که یکی با تکبر این قدیس را می‌ستاید و یکی هم آن قدیس دیگر را. حالیا، شوق به دانستن و کاوش در این امور را هیچ فایده‌ای حاصل

۱. قرتیان اول، ۱۴:۳۳. ۲. مزامیر، ۲۱:۳. ۳. رومیان، ۸:۲۹. ۴. یوحنا، ۱۵:۱۹. ۵. غلاطیان، ۱:۱۵. ۶. متی، ۱۰:۱۸. ۷. حکمت، ۷:۶.

۱. مزامیر، ۱۱:۳۳. ۲. رومیان، ۱۱:۳۷. ۳. تیموتائوس دوم، ۲:۲۳.

ملازماتم در عرش، به تحقیر سخن گفته است. در میثاق احسان، همه یکی و همان‌اند. افکار و آرزوها یشان یکی است، و یکدیگر را چونان دوست می‌دارند که گویی یک تن بیش نیستند.^۱

اما آنچه از این هم والاتر است، آن است که ایشان مرا بیش از خویشن و شایستگی خود عاشق‌اند. در حالی که دل از خود برکنده و از خودپرسی برگذشته‌اند، یکسره مستغرق در عشق من‌اند که قرارگاه آرامش و سرورشانم. چیزی را یارای آن نیست که خاطرشن را پراکنده یا رنجه سازد، زیرا از حقیقت سرمدی سرشارند، و جانشان در آتش همیشه سوزان احسان می‌گدازد. بگذار تا فرمایگان و دنیادوستان از بحث درباب مقام قدیسان کناره گیرند، زیرا ایشان را جز اراضی خویشن، هوای دیگری در سر نیست. بهر منفعت خود، وقایع را بزرگتر یا کوچکتر از آنچه هست، جلوه می‌دهند، و به حقیقت سرمدی هیچ اعتنا ایشان نیست. در بسیاری کسان، به سبب جهل است که چنین می‌شود، خاصه در آنان که بصیرتی ناچیز دارند و بندرت می‌توانند کسی را به عشق خالص و معنوی دوست بدارند. چنین کسانی از رهگذر عاطفة غریزی و رفاقت بشری، همچنان سخت شیفتۀ این یا آن شخص‌اند. و گمان دارند که قدیسان اهل بهشت را نیز می‌توانند به همان‌سان بنگرند که با مردم روی زمین رفتار می‌کنند. اما افکار آنان که کمال نایافتداند، به غایت فروتن است از اندیشه‌هایی که به مدد مکائفات الهی در خاطر روشن ضمیران جای گرفته است.

پس فرزندم، از کنگاکاوی مفرط درباب اموری که ورای معرفت توست، بر حذر باش. در عوض بگذار تا هدف و مقصد تو چنان باشد که در ملکوت پروردگار حتی از کوچکترین‌ها به حساب آید.

۲۷۹ حق اگر کسی می‌توانست دریابد که در ملکوت آسمان چه کسی از همه مقدس‌تر و بزرگتر است، او را از این دانش چه فایده حاصل می‌آمد اگر به جایی رهنمونش نمی‌گشت که خاکساری درگاه من‌کند و با خلوصی افزونتر به تسبیح نام من برخیزد؟ نزد خدا بسی مقبولتر آن است که آدمی بزرگی گناهان خویش، ناچیزی پارسایی‌اش و دوری خود را از کمال قدیسان در نظر آورد، تا آنکه بر سر بزرگی و کوچکی قدیسان جدل کند. به جای آنکه با کنگاکاوی متکبرانه، اسرار قدیسان را بکاویم، بهتر آن باشد که با دعا و اندوهی مخلصانه، دست تضرع به درگاه ایشان فراز کنیم و با لابه و زاری، دعای پرشکوه ایشان را تناکنیم.

قدیسان از خرسندي نیکو و بی‌خلل بهره‌مندند؛ ای کاش آدمیان را قناعت می‌بود و می‌توانستند بر یاوه‌سرایی‌های خویش لگام زنند! قدیسان به شایستگی‌های خود نمی‌نازنند؛ هیچ حُسنی را به خود نمی‌بینند و همه را از آن من می‌دانند، زیرا من بودم که همه چیز را از سر عشق بیکران خود به ایشان عطا کردم. از چنان عشق ژرفی به خداوند سرشارند و از چنان سُروری لبریز، که نه خشنودی‌شان را خلی است و نه سعادتشان نقصی می‌تواند داشت. هرچه قدیسان در شکوه خود بیشتر رفعت یابند، خود را کوچکتر می‌انگارند، و به من نزدیکتر می‌شوند و بیشتر دوستشان می‌دارم. چنین است که در کتاب مقدس آمده: «ایشان تاجهای خویش را در پیشگاه خداوند فروافکنند و پیش بره^۱ سیای خود بر خاک ساییدند؛ و آن کس را ستودند که تا ابد‌الآباد حی است».^۲

بسیاری می‌پرسند، «کیست که در ملکوت آسمان از همه بزرگتر

۱. the Lamb، در انجیل عیسی مسیح خویشن را بره می‌خواند و معصومیت وجه تشابه آنهاست. — م. ۴:۱۰. ۲. مکائفة، ۱۷:۲۱.

است؟^۱ در حالی که نمی‌دانند آیا آنجا خودشان هرگز حق در میان کوچکترین‌ها به حساب خواهد آمد. آنجا در بهشت که همگان گرانقدرند، حق کمترین بودن نیز عزّت بزرگی است، زیرا همه را فرزندان خدا خواهند خواند،^۲ و براستی هم فرزندان خدا خواهند بود. کوچکترین را به قدر هزار ساله‌ای ارج می‌نهند اما گناهکار، صد سال هم اگر داشته باشد، هلاک می‌گردد.^۳ آنگاه که حواریون پاسخ شنیدند: اگر چونان طفلان خردسال شوید، در ملکوت آسمان داخل نخواهید شد. پس هر آن کس که خود را همچون این طفل، کوچک سازد، در ملکوت آسمان از همه بزرگتر خواهد بود.^۴

بُدا به حال کسی که از فرط غرور نمی‌تواند به آسانی خود را چون طفلان کوچک سازد، زیرا در واژه‌های کوچک ملکوت آسمان به روی او گشوده نخواهد شد تا داخل شود. و نیز بُدا به حال توانگران که در این دنیا از لذایذ کامیاب‌اند؛^۵ زیرا آن هنگام که تهیستان به ملکوت خدا گام می‌نهند، آنها باید غرق در اشک بیرون بمانند. ای اهل تواضع، خشنود باشید! از شادی جست و خیر کنید، ای فقیران! اگر فقط در دامن حقیقت زندگی به سر برید، ملکوت خدا از آن شما خواهد شد.^۶

باب پنجاه و نهم

تنها باید به خدا امیدوار و متوکل بود

مرید. سرورم، در این زندگانی بر چه چیز می‌توانم معتمد باشم؟ بزرگترین تسلّی من بر روی زمین چیست؟ آیا آن خود تو نیستی، ای خداوندگار، که رحمت را حَدَّ و حصری نیست؟ آیا هرگز بِ تو به توفیق نایل آمده‌ام؟ و آیا آنگاه که تو به نزدیک من بودی، هرگز به رنجی درافتادم؟ خوشت آن دارم که محض خاطرت تهیست باشم، تا توانگری مهجور از تو. بهتر آن می‌دانم که آواره‌ای بر روی زمین اما با تو باشم، تا صاحب آسمان، و بِ تو. زیرا بهشت آنجاست که تو باشی؛ و مرگ و دوزخ آنجا که از تو خبری نیست. تنها هوای تو در سر دارم؛ در تمنای تو آه می‌کشم، نیایش و زاری می‌کنم. بر هیچ انسان میرایی اعتقاد تمام نمی‌توانم کرد که برای رفع حاجاتم، بتواند به قدر کفايت مددم رساند، و این تنها از تو برآيد، ای خداوندگار من. تو امید منی^۱، تکيه‌گاه من، قوت من و بسیار امین در همه چیز.

خلائق در طلب منفعت خویش‌اند.^۲ اما تو خدایا، تنها رستگاری و عافیت مرا می‌خواهی و همه چیز را به جانب مصلحت من می‌گردانی.^۳ حتی آن هنگام که مرا به وسوسه‌ها و مشقات گوناگون

۱. مزمیر، ۲:۹۱. ۲. فیلیپیان، ۲۱:۲. ۳. رومیان، ۲۸:۸.

۱. متی، ۱:۱۸. ۲. همان، ۹:۵. ۳. اشیعیا، ۲۲:۰ و ۲۰:۶۵. ۴. متی، ۳:۱۸. ۵. لوقا، ۵:۱۱. ۶. یوحنا دوم، ۴:۲۶.

دچار می‌سازی، یکسره از برای خیر من است که به وقوعشان امر می‌دهی، زیرا این شیوه توست که خدمتگزاران برگزیدهات را به مصائب بسیار بیازمایی. به وقت این گونه مصائب، عشق و ستایش من همان قدر حق توست که وقتی جانم را از تسلای آسمانی می‌آکنی.

از وطن در سرزمین سایه مرگ^۱، به غربت گرفتار آمده. در میانه مخاطرات بسیار این حیات تباہی پذیر، روح خدمتگزارت را مراقب و محافظت باش. بگذار تا لطف تو با من باشد و در طریق آرامش که به وطن همیشه روشنای من منتهی می‌شود، هدایتم کند.

باری، ای خداوندگار، امید و توکل من یکسره به توست. همه سختیها و پریشانی خود را بر دوش تو می‌نهم؛ زیرا به هر جایی دیگر که نظر می‌کنم، همه چیز را سست و بی ثبات می‌یابم. از تعدد دوستانم فایده حاصل نمی‌آید؛ یاران پرقدرت از یاری عاجزند؛ مشاوران دانا به پاسخی مفید قادر نیستند، کتابهای عالمنه نیز تسلایی نمی‌بخشند؛ هیچ گوهر گرانبایی را یارای بازرخید و رهاندن من نیست و هیچ مکان پنهان و دلانگیزی، پناهگاه من نمی‌تواند شد، مگر آنکه خود تو در کنار من باشی و کمک کنی، قوّتم بخشی، سرخوشم داری، تعلیم دهی و حمایتم کنی.

اگر با من نمانی، همه آن چیزها که آرامش آفرین و سعادت برانگیز می‌غایند، به پشیزی نمی‌ارزند، زیرا قادر به افاضه سعادت راستین نیستند. تنها توبی غایت جمله امور نیکو، غنای حیات، ژرفنای حکمت؛ و بزرگترین تسلای خدمتگزارانت آن است که برتر از هر چیز دیگر بر تو توکل کنند. خدای من، ای پدر رحمتها، چشم امید من به توست و بر تو توکل دارم.^۱ با فیض آسمانی خود، روح مرا قداست و برکت عطا کن، باشد که منزلگاه قدسی تو و مستد جلال جاودان تو گردد. در این معبد جلال خود، ذره‌ای باقی مگذار که حضرت الوهیات را ناخوش آید. از سر احسان عظیم و رحمت وافر خویش، بر من نظر کن و نیایش این خدمتگزار کوچک خود را بشنو که دور

دفتر چهارم

در بیان آیین عشای ربانی

ندای مسیح

سرورمان می‌فرماید: ای همه زحمتکشان و گرانباران، به سوی من بستایید تا شما را جانی تازه بخشم.^۱ آن نان که عطا خواهم کرد تا عالم به آن زنده بماند، همانا گوشت من است.^۲

آن را برگیرید و تناول کنید؛ این تن من است بهر شما داده می‌شود؛ این را به یاد من انجام دهید.^۳ هر آن کس که از تن من تناول کند و از خون من بنوشد، در اندرون من خانه دارد و من در اندرون او.^۴ اینها که بر شما باز گفتم، همانا روح و حیات است.^۵

مرید. مسیح ای حقیقت سرمدی اینها کلام خود توست، هرچند در زمان یا مکانی واحد بر زبان نرانده باشی. و حال که آن کلام تو و از این روی، صادق است، مرا باید که با حق‌شناصی و اعتقاد پذیرایش شوم. اینها کلمات تو هستند و تو بر زبانشان آورده‌ای؛ و نیز از آن من اند، زیرا بهر رستگاری ام به من عطا‌یشان کرده‌ای. آنها را شادمانه از لیان تو می‌ستانم، باشد که بر قلب من عمیق‌تر حک شوند. کلام تو که چنین لطیف و سرشار از حلاوت و عشق است، مرا شهامت می‌بخشد. اما گناهانم مرا به وحشت می‌افکند و وجودان معذّب مرا از دریافت و فهم چنین آین و لاپی بازمی‌دارد.

مرا فرمان می‌دهی که اگر می‌خواهم حظی از تو برگیرم، مخلصانه به تو تقرب جویم، و اگر طالب حیات و جلالم، خوراک جاؤدانگی را بستانم. می‌گویی «ای همه زحمتکشان و گرانباران، به سوی من بستایید تا شما را جانی تازه بخشم.» ای سرور و ای پروردگار من! در گوش گناهکاران، چه دلنواز و مهرآگین است آن ندای دعوت تو از فقیران و حاجتمندان به سوی عشای ربایی تن مقدّست! اما، پروردگارا، من کیستم که زهره تقرب به تو را داشته باشم؟ همانا فلک الافلاک نیز گنجایی توراندارد؛^۱ و آن‌گاه تو می‌گویی «همگی به جانب من آید.»

۱. پادشاهان اول، ۸:۲۷.

۱. متی، ۱۱:۲۸. ۲. یوحنا، ۱۱:۵۱. ۳. لوقا، ۱۹:۲۲ و قرنتیان اول، ۱۱:۲۴. ۴. یوحنا، ۱۱:۶. ۵. همان، ۶:۶۳. ۶. یوحنا، ۱۱:۲۸.

این دعوت مهرآمیز را مراد چیست؟ در خویشتن کدامین نیکی را سراغ دارم تا به پشتونه اش جسارت کنم و به سوی تو آیم؟ با این همه گناه که در پیشگاه تو بدانها تن در داده ام، چگونه به خانه ام مهمنات کنم؟ فرشتگان و مقربانشان تو را بس حرمت می نهند؛ قدیسان و پارسایان در خشیت تو به سر می برند؛ و با این حال می گویی «همگی به سوی من آید»! اگر تو خود این را نگفته بودی، چه کس صادقش می انگاشت؟ و اگر فرمان تو نبود، که را زهره آن بود که به نزدیک تو آید؟

در خبر آمده است که نوح، آن نیکرد،^۱ یکصد سال در ساخت کشتی صرف کرد تا خود و معده دیگر نجات یابند.^۲ حال مرا چطور میسر باشد که به یک ساعت، خود را مهیا سازم تا خالق عالم را فراخور شائش پذیرایی کنم؟ موسی، خدمتگزار بزرگ و یار انبیاس تو، صندوق از چوب زوال ناپذیر^۳ بر ساخت و آن را به زرباب اندود، تا الواح شریعت^۴ [یهود] را در آن جای دهد: حال مرا که مخلوق فساد پذیرم، چگونه چنین جسارت سبکسرانه ای باشد که تو، خالق شریعت و معطی حیات را در خویشتن پذیرا شوم؟ سليمان، فرزانه ترین پادشاه بني اسرائیل،^۵ هفت سال در عمارت معبدی باشکوه برای ستایش نام تو، صرف کرد. در وقف آن هشت روز عید گرفت و هزار قربانی تقدیم کرد. در آن حال که نوای سُرناها به گوش می رسید، او به متانت و سُرور، صندوق عهد^۶ را به جایگاه مقرر ش بُرد. حالیا من که بی ارزش ترین و بینوار ترین خلائقم، چگونه تو انم تو را در خانه خود خوشامد گویم،^۷ در حالی که حق نیمی از ساعت را به عبادت سپری نمی توانم کرد؟ ای کاش می توانستم حقی به قدر نیمی از ساعت چنان باشم که مرا بایسته است!

۲۸۹ ای خدای من، اینها جملگی بہر خوشایند تو چه جهdi ورزیدند!
و دریغا که از دست من چه اندک برآید! چه وقت قلیل را به تدارک خود برای عشای ریاضی صرف می کنم! چه بندرت خاطری سراسر جمیع دارم و از پراکندگی ها رهایم! اما در حضور نجات آفرین تو، ای برو رودگار، هیچ اندیشه ناشایسته ای را روا نباشد که به خاطر راه یابد، زیرا آن کس که به خانه ام مهمن شود، نه یک فرشته، که سرور فرشتگان است.

صندوق عهد و یادگارانش را با تن بس مقدس تو و قدرت‌های وصف ناپذیر آن، چه تفاوت عظیمی است: میان قربانی های شریعت قدیم که از قربانی آینده حکایت داشتند^۱ و تن تو که عین حقیقت قربانی است و آینه های قدیم را محقق می سازد!

افسوس، چرا جان من در حضور دلربای تو نمی گذارد؟ چرا خویشتن را از برای قبول عشای مقدس مهیا نمی سازم، در حالی که آبای^۲ و آنبیای قدیم، پادشاهان و شاهزادگان با همه رعایای خود، چنان شور اخلاصی در نیایش مقدس تو نشان می دادند؟

پادشاه پارسا، داود، با همه توان خود پیش صندوق [عهد]^۳ به رقص آمد،^۴ در حالی که همه الطاف تو به نیاکانش را در ذکر می آورد؛ مزمایر را نگاشت، و به قوم خویش آموخت که شادمانه سرود سر دهنده؛ ملهم از فیض روح القدس، اغلب آواز می خواند و چنگ می نواخت. قوم اسرائیل را آموخت که از صمیم دل خدای را ستایش کنند و هر روز تسبیحش گویند. حال که اینان در برابر صندوق عهد، چنان آینه های ستایش و عبادتی به جای می آورند، اخلاص و اکرام من و جمله مسیحیان در حضور این نان و شراب مقدس و قبول تن

۱. کتابهای عهد قریم از جمله اشیاعا و داتیال، به ظهور مسیح و عده داده بودند و عیسی مسیح با مصلوب شدنش، همه آن وعده ها را محقق ساخت و نیز آینه های قدیمی قربانی، در قربان شدن او عینیت یافتند. — م. ۲. ۳. سموئیل دوم، ۱۴: ۶.

۲. سفر تکوین، ۶: ۹. ۲. ۶: ۹. ۱. ۲۰: ۲۰. ۳. ۲۵: ۱۰. ۴. Tablets of the Law. ۵. پادشاهان اول، ۵: ۷. ۶. مراد همان الواح شریعت موسی است که در قالب ده فرمان چونان عهدی میان قوم یهود و خداوند بر کوه سینا مقرر شد. — م. ۷: ۶. ۷. لوقا، ۶: ۷.

مسيح که دلرباترین تن هاست، چقدر باید در عظمت افزونتر باشد؟ بسياري کسان برای زيارت يادگارهای قدیسان، به مكانهای گوناگون سفر می‌کنند و از حکایت زندگانی و شوکت بقعه‌هایشان در عجب می‌شوند؛ استخوانهای آنان را که در حریر و زر پوشیده شده، نظاره و تکريم می‌کنند. اما اينجا بر محراب، خود تو هستي، اي خدای من، مقدس‌ترین مقدسان، خالق آدميان و سرور فرشتگان! به وقت زيارت آن مكانها، انگيزه مردم اغلب کنجکاوی و شوق سياحت است، و بندرت شنیده‌aim که [اين زيارتها] به اصلاح سلوک حيات راه بerde باشد، خاصه که گفت و شنود ايشان بي مايه و بي انايه است. اما اينجا در نان و شراب مقدس محراب، تو به تمامی حضور داري، اي خدای من و اي انسان، عيسی مسيح؛ اينجا ما به همان دفعاتي که تو را به شايستگی و به اخلاص پذيراشويم، به رايگان از میوه رستگاري ابدی بهره‌مند می‌گردیم. باید آنچه ما را به خود می‌ريابد، نه سبکسری، کنجکاوی یا احساسات بی‌عمق، بلکه ايان محکم و اميد خالصانه و عشق بی‌ريا باشد.

اي خداوند، اي خالق ناپيداي جهان، سلوک تو با ما چه شگفتانگيز است! برگزيرگانت را که در اين نان و شراب، خويشن را عطايشان می‌کنی، به چه ملايت و رائقی خوشامد می‌گوبي! اين [عشاء] و راي جمله فهم‌هast؛ عشق برمی‌افزوهد و قلوب اهل ايان زندگانی‌شان جهد می‌کنند، در اين نان و شراب گرافایه، لطف ايان و عشق به پارسایي را دريافت می‌کنند.

آي لطف حيرت‌آور و غبي اين آين مقدس، که بر مؤمنان به مسيح چنان آشکار و از چشم بي ايانان و بندگان گناه، پوشیده‌اي! در اين آين، لطف معنوی افاضه می‌شود، تقوای از کف‌شده، به روح باز می‌گردد و زيباibi ويران‌گشته از گناهش از نو پدیدار می‌شود. لطف اين آين چنين است که از رهگذر کمال اخلاص می‌تواني هم به باطن و هم به تن نحيف خود، قوایي بزرگتر ببخشی.

از ما بجز ندامت و افسوس بر سهوها و کاهلهای خود که قاطع طريق دريافت عاشقانه‌تر مسيح است، برني تواند خاست، زيرا همه قابلیت و اميد ما از برای رستگاري، در اوست.

همانا او مايه تطهير^۱ و خلاصي^۲ ما از گناه است:^۳ غمگسار سالکان و سرور جاويد قدیسان. چه غمگنانه است که مردمان بسياري، به اين سرّ نجات‌بخش که طرب بهشت و نگاهدارنده کل کائنات است، چندان اعتنا نمی‌کنند. افسوس، چشان آدمي چنان نابينا و دلش چنان سخت است که اين موهبت شگرف را پرمایه‌تر قدر نمی‌نهد، و با بهره‌مندي مكرر از آن، حتی در تكریم‌ش سست‌تر می‌شود!

اگر اين آين بسيار مقدس را تنها در يك مكان گرامي می‌داشتند و در سراسر عالم، تنها يك کشيش بود که آن را به جاي آورد، مردمان به همان‌جا و به جانب آن کشيش خدا می‌شناختند تا در آن اسرار الهی حضور یابند. اما اکنون کشيشان بسياری هستند و در مكانهای بسيار مسيح را پيشکش می‌کنند؛ و بهر آنکه خلق را با فيض و عشق پروردگار آشنايي بهتر حاصل‌گردد، آين عشای ربانی در سراسر گيتي پراکنده شده است. اي عيسای نيك، شبان^۴

۱. Sanctification. ۲. Redemption. ۳. قرتبان اول، ۱:۳۰. ۴. عيسی مسيح، بر طريق تمثيل، خود را شبانی خوانده است که رمدها را هدایت می‌کند و گناهکاران را رمدهای گمشده می‌داند. — م.

۱. از آنجا که در مراسم عشای ربانی، باور بر حضور گوشت و خون عيسی است، نگارنده از حضور كامل مسيح سخن می‌گويد، که با هر دو جنبه الوهي و انساني‌اش در اين آين حضور دارد؛ تأكيد بر خدا بودن و انسان بودن مسيح در اينجا از همين اعتقاد مسيحيان حکایت می‌کند. — م.

جاوید، تو را سپاس می‌گوییم که از سر فضل و کرم، ما غریبان بینوا
را با گوشت و خون گرانبهاخ خود، جان تازه می‌بخشی و با این
كلمات به دریافت اسرار^۱ فرا می‌خوانی: «ای همه زحمتکشان و
گرانباران، به سوی من بشتابید تا شمارا جانی تازه عطا کنم.»

باب دوم

در بیان احسان و عشق عظیم خدا در این آیین

مرید. با اطمینان کامل به کرم و رحمت عظیم تو، ای خداوندگار، بیار و
نزار به سوی منجی خود می‌شتابم و گرسنه و تشنه به جانب چشمۀ
حیات؛^۱ در حالی که نیازمند سلطان ملکوتم، نیازی که مخلوق به
خالق خود دارد، و مهجور از غمگسار مهریان خویشم. اما از کجا
این نعمت به من رسید که تو به نزدم آیی؟^۲ چیست که تو خویشن را
عطایم کنی؟ گناهکار را چه زهره باشد که در پیشگاه تو رخ نماید؟ و
چگونه است که کرم می‌غایی و به دیدار گناهکاری می‌آیی؟ تو
بندهات را می‌شناسی و می‌دانی که از پیش خود هیچ حُسْنی ندارد تا
لایق این نعمت باشد. این چنین بر بی مقداری خویش معترف می‌شوم؛
احسان تو را اذعان می‌دارم، مهرت را می‌ستایم، و عشق بیکران تو را
شکرانه به جای می‌آورم.^۳ تو به خواست خویش چنین می‌کنی؛ نه به
خاطر شایستگی‌های من، بل فقط از آن سبب که احسانت بر من
عیانتر و عشقت بیشتر نصیب شود، و خضوع را در من کاملتر به
ودیعت سپاری. پس حال که رضای تو در این است و چنین فرمان
دادهای، به خواست تو مسرورم؛ باشد که هیچ شرارتی در من، راهش
نباشد.

^۱ مزمیر، ۹. ۲:۴۶. لوقا، ۱:۴۳. ۳:۲۰. افسسیان، ۴:۲.

^۲ مراد از اسرار همان آیین قربانی مقدس است که حضور مسیح در نان و شراب را
چونان سری بر مؤمنان می‌گشاید. — م.

ای عیسای رحیم و پر عطوفت، آنگاه که تن مقدس را پذیرا
می‌شویم، تکریم بی‌حدّ و حصر و شکرانه و ستایش ابدی، عجب بر تو
سزاوار است؛ زیرا احدی بر روی زمین نیست که از عهده ستایش
جلالش برآید. آنگاه که در عشای ربانی به خدای خود نزدیک
می‌گردم، چه افکاری در سر خواهم داشت؟ اکرام او چنان که
شایسته است، در توان من نمی‌گنجد و با این حال آرزو دارم که
محلصانه پذیرایش شوم. چه آرزویی نیکوتر و مفیدتر از این در سر
می‌توانم داشت که خود را در پیشگاه تو سراپا خاضع گردانم و کرم
بی‌متہایی را که بر من روا داشتی، بستایم. پس خدای من، حمد و
ثنایت می‌گویم و تا ابد ستایش می‌کنم، در حالی که در اعماق
ناچیزی خویش، خود را در پیشگاه تو خوار و کوچک می‌دارم.

خداآوندا، تو از جمله مقدسان، پاکتری؛ و من بدترین گناهکاران. با
این حال، به سوی من خم می‌شوی که حق شایسته آن نیستم تا
چشم به جانبی فراز کنم. خدایا به سوی می‌آمی و دوست می‌داری
که با من باشی؛ مرا به خوان خود می‌خوانی؛ خوش داری که با
خوراک بهشتی، غذایم دهی، همان که نان فرشتگان است. این
خوراک، چیزی نیست مگر خود تو، همان نانِ حقی که از آسمان به
زمین فرود آمد تا آن را حیات بخشد!

بین که سرچشممه این عشق کیست! بین که نور این جلال از کجا
تابان است! تو را به خاطر همه این نعمتها، چه شکرانه عظیم و چه
ستایش والایی سزاوار است! توصیه تو، وقتی این آین را بنا نهادی،
چه اندازه خیر و رستگاری برای ما به ارمغان آورد! ضیاقتی که در
آن ما را از تن خویش طعام می‌دهی، چه دلپذیر و پرسرور است!
خدایا، چه شگرف است شیوه‌های تو؛ قوای تو چه قهار و حقیقت تو

چه بی خطاست! تو گفتی و همه چیز آفریده شد؛^۱ فرمان دادی و محقق
گشت.

نکته‌ای براستی شگفت‌انگیز و شایسته ایمان و فراسوی فهم آدمی
است که تو خدای من و سرور من، خدای حقیق و انسان حقیق،
چگونه به تمام و کمال تحت صورت ساده نان و شراب حضور داری،
و آن کس را که می‌ستاند، طعام می‌شوی بی‌آنکه تو را به تمامی
فروخورد. ای پروردگار جمله اشیا، که از همه کس بینیازی و با این
حال تو را خوش آید که از رهگذر این نان و شراب مقدس، در ما
خانه کنی؛^۲ جان و تن مرا پاک و صیقلی نگاهدار تا بتوانم با ضمیری
شاد و بی‌غش، اسرار مقدس تو را عزیز دارم، و بهر رستگاری
خویش، آن چیزهایی را پذیرا شوم که تو بهر جلال خاص و چونان
یادگار ابدی خود، تبریک بخشیده و مقدار داشته‌ای.

شاد باش ای جان من، و خدای را به خاطر شریف‌ترین همه
عطایایش، از برای این تسلای بی‌هستا که در این درّه اشکها بر تو
ارزانی داشته است، سپاس گوی. زیرا هرچه بیشتر به این سرّ اعظم،
دل مشغول داری و تن مسیح را پذیرا شوی، رستگاری خویش را
پیش می‌اندازی و شریک جمله حُسن‌های مسیح می‌گردی. پس مدام
دل به نوسازی ضمیر خویش بسپار و در راز عظیم رستگاری ژرف
بیندیش. هرگاه عشای ربانی را برگزار می‌کنی یا که مستمع آن هستی،
نzd تو باید چنان شگرف و تازه و سروزانگیز باشد که گویی هم
امروز مسیح برای نخستین بار به رحم باکره مقدس درآمده و انسان
شده؛ یا بر صلیب آوینته و بهر رستگاری آدمی رنج کشیده و جان
باخته است.

دوانه نخواهم ساخت، مبادا که در راه از پای درافتند.^۱ اکنون با من نیز چنین کن، زیرا بقای تو در این نان و شراب، بهر تسلای مؤمنان است. تو همانا طراوت دلاویز روحی، و هر کس تو را به شایستگی پذیرا شود، شریک و وارث جلال ازلی خواهد بود. بر من که پایی چنین لغزان دارم و چنین آسان به سهو و سستی می‌گرایم، واجب است که با دعا و اعتراف همیشگی و از رهگذر مهمانی مقدس تن تو، خود را تازه و طاهر سازم و [در عشق] بگدازم؛ اگر مدقی طولانی از اینها غفلت ورزم، چه بسا که از مقصود مقدس خویش دور افت.

حوال آدمی، از همان آغاز جوانی، مستعد پلیدی است،^۲ و بی مدد این دوای الهی، زود به شیطنت‌هایی بزرگتر درمی‌لغزد. عشای ربائی، هم انسان را از گناه باز می‌دارد و هم او را بر طريق احسان استوار می‌سازد. زیرا حال که به وقت برگزاری یا قبول عشای ربائی، اغلب چنین بی مبالغات و کاهم، بر من چه می‌رفت اگر از این دارو غافل می‌شدم و این یاری پُر قدرت را طلب نمی‌کردم؟ و هرچند نه شایسته و نه بدرستی مهیای آنم که هر روز برگزارش کنم، اما در اوقات مناسب می‌کوشم تا اسرار الهی تو را پذیرا شوم و خود را آماده قبول این موهبت عظیماً گرددام. زیرا برای روحی مؤمن، تا بدان هنگام که مهجور از تو در این کالبد فانی آشیان دارد، تسلی اصلی آن است که در حال توجه مدام به پروردگارش، بتواند اغلب معشوق خویش را خلصانه پذیرا شود.

ای خداوند، ای خالق و معطی حیات به جمله نفوس، چه شگفتانگیز است مهر و رحمت تو بر ما، که بهر عبادت روح فقیر و خاضع، خم می‌شوی و گرسنگی‌اش را با تمام الوهیت و بشریت^۳

^۱. متی، ۱۵:۳۲. ^۲. سفر تکوین، ۸:۲۱. ^۳. اشاره به هر دو جنبه الوهی و بشری عیسی مسیح که در عشای ربائی حاضر است. —م.

باب سوم

در بیان اهمیت مداومت بر عشای ربائی

مرید. سرورم، به سوی تو می‌شتابم تا از موهبت عطیه تو نصیبی برم و از ضیافتی که کریمانه بهر قفیران تدارک دیده‌ای، بهره‌مند گردم. همه آنچه را که می‌توانم یا باید طلب کنم، در تو می‌یابم؛ تو منجی^۴ و رهایی‌بخشن من از گناه،^۵ امید و قوت من، و عزّت و سرافرازی منی. پس ای سرورم. عیسی، امروز روح بندهات را شاد کن، زیرا به جانب توست که روح را بر می‌کشم.^۶ دوست می‌دارم که تو را با اکرام و اخلاص پذیرا شوم؛ هوای آن دارم که تو را در خانه‌ام مهمان کنم تا چون زَکَّی^۷ از لطف تو ب Roxوردار شوم و در زمرة برگزیدگانت به حساب آیم.^۸ روح من تن تو را طلب می‌کند و دلم هوای وصال تو دارد.

خود را به من عطا کن و این مرا بستنده است؛ جز تو به هیچ راضی نمی‌توانم شد. بی تو دیگر نمی‌توانم بود؛ و بی لقای تو زنده نمی‌مانم. پس مرا باید که اغلب به نزدیک تو آیم و بسان نوشداروی رستگاری بستانت، مبادا که با محرومیت از این خوراک آسمانی، در راه از پای درافتمن. زیرا ای عیسای رحیم، تو خود بودی که به وقت موعلظه و مداوای دردهای بسیار مردم، گفتی که، ایشان را گرسنه به خانه‌هایشان

^۴. مزمیر، ۴. ^۵. Zaccheus. ^۶. Redeemer. ^۷. ماریا، ۴. ^۸. لوقا، ۹. ^۹. Saviour.

خود فرومی‌نشانی! خزم و فرختنده آن روحی که شایسته قبول
مخلصانه تو و پُر شدن از سُرور معنوی به وقت قبول توست! روح
عجب خداوند بلندمرتبه‌ای را می‌ستاندا چه مهان عزیزی را
خوشامد می‌گوید! چه رفیق روح انگیزی را به درون می‌خواند! چه
یار باوفایی از آن خود می‌کند! چه همسر خوب و اصیلی را در
آغوش می‌کشد که بیش از همه باید دوستدار و مشتاقش بود! ای
خداآوند محبوب و بس دوست‌داشتنی، بگذار تا آسمان و زمین با همه
زیبایی خود، در پیشگاه تو خاموش بماند؛ زیرا هر مدح و نیکویی
که به آنها تعلق می‌گیرد، از احسان سخاوتمندانه توست. آنها را یارای
برابری با زیبایی نام تو نیست و حکمت تو تناهی ندارد.^۱

باب چهارم

در بیان نعمات بسیاری که ستاننده مخلص عشا ربانی را افاضه می‌گردد

مرید. سرور و خدای من، بندهات را با برکات احسان خود^۱ چنان
هدایت کن، تا به شایستگی و اخلاص، نزدیک نان و شراب
شکوهمند تو آیم. در دلم شوری برانگیز تا تو را طلب کنم و از خواب
و سستی بیدارم کن. مرا فرین رستگاری^۲ فرما تا مگر روحم حلوات
تو را در کام چشد، همان که در این نان و شراب، چونان که در دل
چشم‌های، گنجواره از نظرها نهان شده است. مرا نوری عطا کن تا این
سرّ عظیم را حرمت گذارم: قوّتی که به مددش بر سر ایمان خویش
تلرزم. زیرا این کار توست و در قدرت آدمی نگنجد. رسم قدسی
توست و نه جعل آدمیان. احدي را استطاعت درک و فهم این گونه
امور نیست که حتی از معرفت والای فرشتگان نیز بر می‌گذرد. حالیا
مرا که گناهکاری فرماید و سرشنه از خاک و خاکسترم، چگونه
توان کاویدن و فهم سرّی چنین ژرف و مقدس خواهد بود؟
خداآوندا، با دلی بی‌غش،^۳ ایمانی استوار و صادقانه و در استئال
فرمان تو، با امید و اکرام به نزدیکت می‌آیم. ایمانی راسخ دارم که، در

۱. مزامیر، ۳. ۲۱: ۲. ۲. همان، ۴. ۱۰: ۳. ۳. تواریخ اول، ۱۷: ۲۹.

۱. مزامیر، ۵. ۱۴۷: ۵.

هر دو مرتبه خدایی و بشری، به حقیقت در این نان و شراب حضور داری. این خواست توست که من پذیرایت شوم و در عشق به وصل تو نایل آمیم. پس رحمت تو را تنا می‌کنم و به القاس می‌خواهم که مرا لطف خاص عطا کنی تا سرایا بگدازم و از عشق تو لبریز شوم، و از این پس به غیر تو هیچ تسلایی نخوبیم. زیرا این نان و شراب بس والا و مقدس، همانا مایه سلامت روح و تن، دوای جمله دردهای روح است. به مدد آن، رذایل ما درمان می‌گردد، هواهای نفسانی مان در مهار می‌آید، وسوسه‌ها فرومی‌کاهد، لطف فروتنر می‌گردد، تقوی همین که پا گرفت، می‌بالد؛ ایمان تثبیت می‌شود، امید قوت می‌گیرد، عشق شعله‌ور و زرف می‌گردد.

ای خدای من، نگاهبان روح، مداواگر ضعف انسان، معطی هر تسلای روحی، تو همانا در این نان و شراب، خدمتگزاران محبوت را که مخلصانه پذیرایت می‌شوند، بسی نعمتها عطا کرده و همچنان به کرات عطا می‌کنی. بزرگ‌اند آن تسلالاها که آدمیان را به وقت مصائب عدیده‌شان ارزانی می‌داری، و ایشان را از قعر فلاکت به سوی امید به حمایت خود بر می‌کشی. حیات دویاره‌شان می‌بخشی و با الطاف تازه دلشان را روشن می‌گردانی، تا آنان که پیش از عشای ربای شوریده و ناصاف بودند، در طراوت این خوراک و شراب آسمانی، بهبود یابند. تو بھر بندگان محبوت که عزمی جزم دارند، چنین می‌کنی تا ضعف خویش را براستی آشنا، و صبورانه متتحمل شوند و [ابداند] که چه الطافی از تو به ایشان می‌رسد؛ زیرا ایشان از پیش خود، سرد و بی‌شور و بی‌اعتنایند؛ اما به مدد تو، سورمند و مشتاق و مخلص می‌گرددند. آیا آن کس که خاضعانه به نزدیک چشم‌سار حلاوت آید، قدری از شیرینی‌اش را با خود نخواهد برد؟ و یا آن کس که در قرب آتشی بزرگ باشد، از گرمی آن بهره نمی‌برد؟ و تو ای خداوندگار، چشم‌ساری همیشه پُر آب و سرشاری؛ تویی آن آتش همیشه فروزان که هرگز خاموشی نمی‌گیرد.

حال اگر نمی‌توانم به کمال جرعم‌نوش آن چشم‌باشم،^۱ یا که عطش خود را یکسره فرونشانم، باز هم لب‌هایم را به این چشمۀ آسمانی نزدیک می‌کنم تا چند قطره‌ای بستانم و تشنگی‌ام را تسکین دهم. و هرچند مرا توان آن نیست تا سرایا افلaki شوم و چونان کروبیان^۲ و فرشتگان مقرب،^۳ از شور لبریز باشم، اما تن به اخلاص می‌سپارم و دل خویش مهیا می‌سازم تا از رهگذر قبول خاضعانه این نان و شراب حیات‌بخش، لااقل حصه‌ای از آتش الهی نصیب خود کنم. ای عیسای نیک، ای منجی بسیار قدسی، استدعا دارم که از سر رحمت و لطف خویش، هر آنچه را که فاقدم، عطا می‌کنی؛ زیرا تو بر انسانها منت نهاده و ایشان را با این کلمات به سوی خویش می‌خوانی: ای همه زحمتکشان و گرانباران، به سوی من آید تا شما را جانی تازه بخشم.

من به عرق جبین می‌کوشم^۴ از اندوه دل در عذابم؛ گناهاتم بر من باری گران است؛ مبتلا به وسوسه‌ها و گرفتار و دچار جفای بسی تمناهاهی پلیدم. جز تو ای خداوندگار و منجی من، احدي را یارای آن نیست که دستگیرم شود، و نه هیچ‌کس که مرا وارهاند و نجات بخشد: پس خود و هر آنچه را که از آن من است، به دست تو می‌سپارم، باشد که مرا نگاهبان باشی و به حیات ابدی رهمنمون شوی. محض خاطر حمد و ثنای نامت، ای کسی که از گوشت و خون خود مرا خوراک و شراب داده‌ای، پذیرایم شو. ای خدا و منجی من، تفضلی فرما که از رهگذر دریافت اسرارت، آتش ایمان در من شعله‌ور شود.

می شود.^۱ در نظر آور. تو کشیش شده و در سلک ایشان درآمده‌ای تا آین نان و شراب مقدس را بربای داری: پس مراقب باش که این قربانی را با ایمان و نظم و اخلاص، به خدا پیشکش کنی و حیاتت به خطای نیالاید.^۲ اکنون تکالیف تو بزرگتر است: ناگزیری که در خویشتنداری سخت‌تر ممارست کنی و تقوایی از مرتبت بالاتر را مقصود خود قرار دهی. کشیش را باید که به جمله فضایل آراسته، و برای دیگران اسوه حیات پارسایانه باشد.^۳ زندگانی او باید چونان زندگی اهل دنیا، که باید بسان زندگانی فرشتگان،^۴ یا انسانهای کامل روی زمین باشد.

کشیشی که ردای روحانیان به تن کرده، بر مستند مسیح تکیه می‌زند و می‌تواند خاضعانه بهر خود و همه انسانها نزد خدا شفاعت کند.^۵ بر پیش و پس جامه خود نشان صلیب دارد تا همواره مصائب سرورش را در نظر داشته باشد. بر دامن لباده‌اش،^۶ نشان صلیب است تا در آثار مسیح بعد تأمل کند و صمیمانه در پیروی آنها بکوشد. شانه‌هایش نیز نشان صلیب دارد تا از سر مهر و به عشق پروردگار، هر آزاری را که از دیگران به او رسد، تاب آورد. او بر پیش جامه صلیب می‌پوشد، تا بر گناهان خود غم خورد؛ بر پس آن، تا بر گناهان دیگران، دلسوزانه زاری کند، و همواره به یاد داشته باشد که به وساطت میان خدا و گناهکاران منصوب شده است، و تا وقتی شایسته کسب لطف و رحمت نگشته است، از دعا و قربانی مقدس دست نشوید. و آن‌گاه که کشیشی آین عشای ربانی بر پای می‌دارد، خدا را حرمت می‌گذارد و فرشتگان را مسرو رمی‌گرداند؛ کلیسا را مهدب می‌کند، زندگان را یاری می‌دهد، رفتگان را قرین آرامش می‌سازد، و خویشن را در جمله امور خیر سهیم می‌کند.

^۱. تیموتیوس اول، ۴:۱۴. ^۲. همان، ۲:۲ و پطرس دوم، ۳:۱۲. ^۳. تیطوس، ۷:۲. ^۴. فیلیپیان، ۲:۲۰. ^۵. عبرانیان، ۵:۲ و ۷:۲۷. ^۶.chasuble، پطرس اول، ۲:۲۱.

باب پنجم

در بیان شأن این آین مقدس و منزلت کشیشان

مسیح. اگر به معصومیت فرشتگان و به پارسایی یحیای تعمیددهنده بودی، باز هم شایستگی دریافت یا لمس این نان و شراب مقدس را نمی‌داشتی. زیرا لیاقت خود انسان نیست که او را به تبرّک و لمس نان و شراب مسیح و دریافت خوراک فرشتگان،^۱ مجاز می‌دارد. کشیش را چه مقام رفیع و چه شأن عظیمی است که آنچه فرشتگان را اعطای نشده، به او ارزانی شده است. تنها آن کس که به شایستگی در سلک کشیشان درآمده، قدرت آن دارد که آین عشای ربانی را بربای دارد و تن مسیح را تبرّک کند. کشیش خادم خداست و به امر و انتصاب از جانب او، کلماتش را به کار می‌بندد: اما مباشر اصلی و کاردار غبی، همانا خود خداوند است که همه چیز در سیطره اراده‌اش^۲ است، و جمله مخلوقات مطیع امر او بیند.

در جمله اموری که با این عشای والا نسبتی دارند، باید کلام خدا را التفات ورزی و نه حواس خود یا نشانهای پیدا را. پس آن‌گاه که به نزدیک محراب می‌آیی، بگذار تا در حال خشیت و احترام چنین کنی. مصدر این مقام روحانی را که با نهادن دستان اسقف بر عهده تو نهاده

^۱. مزمیر، ۱۸:۲۶. ^۲. حکمت، ۱۸:۱۲.

باب ششم

در بیان آمادگی برای آیین عشا

باب هفتم در بیان معاينة نفس، و غرض اصلاح

مسیح. شایسته است که کشیش پیش از هر چیز به خضوع دل و حرمتی ژرف آراسته باشد، و آنگاه که این نان و شراب مقدس را تقدیس، لس، یا تناول می‌کند، با ایمانی راسخ و به قصد مقدس تکریم خداوند، به آن مبادرت ورزد، پس تا جایی که در توان داری، ضمیر خود را بدقت وارسی کن و با توبه‌ای راستین و اعتراضی خاضعانه، به تطهیر و تهدیبیش همت گمار. بدین‌سان دیگر هیچ کدوری در آن نخواهد ماند که تو را از تقرب به نان و شراب مقدس باز دارد. از برای گناهان خود به نحو عام، و معایب بنیادین خویش، به طور خاص، اندوه‌گین باش. و اگر فرصتی دست داد، از اعماق دل خویش، همه رنج حاصل از هواهای نفسانیات را نزد خدا به اعتراف بنشین.^۱

غم بخور که هنوز چنین در بند شهوت و دنیابی؛ این چنین عنان‌گسیخته در هواهای نفس، و چنان لبریز از تناهای جسمانی؛ در حواس ظاهر، چنین نایین؛ و این همه مسحور خیالات باطل؛ بدین‌سان غوطه‌ور در امور دنیا و چنین بی‌التفات به امور معنوی؛ چنین آسان به خنده و شوخی درمی‌افتد، و به اندوه و ندامت چنین بی‌رغبتی. به این‌سان مشتاق عافیت و تن آسانی، و چنین بیزار از

مرید. سرورم، هرگاه به منزلت والای تو و درماندگی خویشن نظر می‌کنم، از وحشت و سرگشتنگی مالامال می‌گردم. زیرا اگر تو را پذیرا نشوم، از حیات تن زده‌ام؛ و اگر خود را به ناحق در میان اندازم، مایه ناخشنودی‌ات را فراهم آورده‌ام. پس ای خدا و یاری‌دهنده و راهنای وقت دشواری‌ام، مرا تکلیف چیست؟ طریق صواب را بر من بنای و تکالیق مختصر پیش راهم قرار ده که عشای ربانی را مناسب باشد. باید بیاموزم که دل خویش را به اخلاص و اکرام، مهیای توگردانم، هم از برای دریافت پُر برکت نان و شراب تو و هم بهر تقدیم شایسته چنین قربانی قدسی و الامقامی.

غیرت و خویشتنداری؛ چنین دلواپس نیوشیدن خبرهای تازه و تماسای مناظر چشم نواز، و بدین سان بی رغبت به امور کوچک و بی آلایش؛ این چنین طماع بر ثروتهای کلان و چنین تنگ نظر در بخشش و سرسخت در حفظ [مال]؛ در سخن گفتن تا بدین حد بی اعدال، و تا بدین مایه بی میل به حفظ سکوت؛ چنین آشفته در سلوک، و شتابزده در عمل؛ چنین حریص بر خوراک، و از این سان ناشنوا بر کلمه خدا؛ چنین مشتاق فراغت، و کاهل در کار؛ از برای شنیدن حکایات بسیهوده، چنین بسیدار با چشماني گشوده، و در شب زنده داری های عابدانه، چنین خواب آلوده. در انجام تکاليف عبادی خویش، چنین شتابزده، در مراقبه چنان پریشان خاطر؛ چنین بی دقت در تلاوت ادعیه مخصوص ساعات شبانه روز، چنین بی شور و شوق در آیین قربانی مقدس و چنین بی بهره از اخلاص به هنگام عشای ربانی؛ خاطرت چنین آسان پراکنده می گردد؛ چنین بندرت حواس و خاطر جمع داری؛ چنین به ناگاه غضب می کنی، و زود رنجه می گردی؛ در قضاوت شتابکار و در نکوهش چنین سختگیر؛ به وقت خوشی، چنین دلشاد، و در مشقت چنین ناتوان. اعمال نیک را چنین به کرات توصیه می کنی، و چنین بندرت آنها را جامه عمل می پوشانی.

آنگاه که بر این خطایا و دیگر خطاهای خویش معترف شدی و به اندوه و پشمایی ای ژرف از سستی هایت، بر آنها موبه کردی، آنگاه بر اصلاح شیوه زندگانی و ارتقا در پارسایی، عزم خود جزم کن. سپس خویشتن خویش و ارادهات را یکسره به من واگذار، و بر محراب قلبت، خود را چونان قربانی ای همیشگی، به عزت نام من تقدیم کن. با جان و تن، خویشتن را وفادارانه به من سپار، تا بتوانی چنان که سزاوار است، به نزدیک این قربانی مقدس آیی و به خدا پیشکش کنی، و عشای تن مرا بهر سلامت روح خویش، بستانی. برای تطهیر از گناهان، هیچ پیشکشی گرانقدرتر و هیچ فدیدهای

کاملتر از آن نیست که انسان خویشتن را سراپا و بی غش به خدا
تقديم کند و به همراه آن نيز تن مسيح را در آيین قربانی مقدس و
عشای ربانی. هرگاه انسان براستی توبه کار شود و بيشترین سعی
خود در کار بندد، وقتی برای طلب آمرزش و رحمت، به نزد من آيد،
ديگر گناهانش را در ياد نخواهم داشت و جمله را خواهم بخشود.
سرورمان می گويد، «من زنده می مانم و بهر گناهکار طلب مرگ
نمی کنم، بلکه می خواهم که به راه حق آيد و زنده بماند.»^۱

قربانی ات کامل خواهد بود و نه وصل ماتمام و کمال. پس اگر ۳۰۹
می خواهی که به آزادی و لطف نایل آیی، باید پیش از جمله
کارهایت، خویشن را به رغبت تقديم دستان خداوند کنی. قلت
کسانی که از نور و آزادی باطنی بهره دارند، از آن سبب است که
نمی توانند به تمامی از خود چشم بپوشند. کلام من نغیر نمی بذیرد:
هر آن کس که از همه چیز دست نشود، رهو من نتواند بود.^۱ حال
اگر آرزو داری که پیرو من باشی، از دل و جان. خوستش را به من
پیشکش کن.

باب هشتم

در بیان قربان شدن مسیح بر صلیب

مسیح. من عربان با بازوافی گشوده بر صلیب، خود را از برای گناهان
تو، با طیب خاطر به خدای پدر تقديم می کنم.^۲ سراپای شخص من^۳
کفارهای بهر تسکین خشم خداست: تو نیز باید هر روز در آین
قربانی مقدس، خویشن را با همه قوا و عواطف خود، راغبانه چون
قربانی ای پاک و مقدس به من پیشکش کنی. از تو کمتر از این
نمی خواهم که بکوشی تا خود را سراپا تسلیم من سازی. هر آنچه غیر
خود را که پیش من نمی، به هیچ می انگارم؛ من نه هدایای تو، که
خودت را طالبم.^۴

اگر در این عالم، غیر من همه چیز را در مملک داشتی، به آن راضی
نمی شدی؛ مرا نیز اگر خودت را عطیه نکنی، هیچ عطیه‌ای از تو مقبول
نمی افتند. خویشن را به من تقديم کن و خود را سراپا به خدا بسپار؛
بدین سان عطیه تو پذیرفته خواهد شد.^۵ من محض خاطر تو، خود را
سراپا تقديم پدر کردم: گوشت و خون خویش را بخشیده‌ام که
خوراک تو شود، تا من به تمامی از آن تو باشم و تو تا ابد از آن من.
اما اگر بر خود تکیه کنی و خویشن را راغبانه به اراده من نسپاری، نه

۱. اشیاء، ۷:۵۲ و عبرایان، ۹:۲۸. ۲. مسیحیان خدا را یک موجود در سه شخص
می دانند. — م. ۳:۱۷. ۳. فیلیپیان، ۴:۲۱. ۴. سفر یشوع بن سیراخ، ۷:۳۵.

به کفاره گناهاتم چه می توانم کرد، جز آنکه خاضعانه به اعتراف و
ماقشان بنشیم و مدام رضایت تو را به التاس طلب کنم؟ ای خدای
من، حال که در پیشگاه تو ایستاده‌ام، استدعا می‌کنم که به رحمت
خود، صدایم را بشنوی. از جمله گناهان خویش مطلقاً بیزارم و عزم
کرده‌ام که دیگر هرگز به آنها تن نیالایم؛ از آنها شرم‌سارم و تا وقتی
زنده‌ام، اندوهشان را در دل خواهم داشت. آمده‌ام تا کیفر بیشم و به
هر اصلاحی که در تو انم باشد، تن دردهم. ای خداوند، مرا
محض خاطر نام مقدس است، بخشای^۱ و روح را که با خون گرانبهای
خود^۲ باز خریده‌ای، رستگار کن. من خویشن را سراپا به رحمت تو
تسليم و به دستان تو می‌سپارم؛ با من چنان کن که شایسته احسان
توست، و نه چنان که خبث و پلیدی ام را سزاوار است.^۳

هچین، نیکی‌هایم را، هرجنداندک و ناقام باشد، پیش تو
می‌نمم، تا مگر آن را قوت و قداست بخشی، محبوب و مقبول خویش
سازی و پیوسته به جانب کمال ارتقا دهی؛ و مرا که بنده‌ای لجو و
بی‌فایده‌ام، به غایقی ارجمند و فرخنده رهنمون شوی.

و جمله آرزوهای پاک اهل ایمان را نیز به پیشگاه تو می‌آورم؛
حاجات پدر و مادرم، دوستانم، برادران و خواهران و همه آنان که
عزیزانم می‌ام؛ و نیز حاجات همه آنان را که از من تمنا کرده و
خواسته‌اند تا عایشان کنم و بهر ایشان و خویشاوندانشان، اعم از
زنده یا وفات‌یافته، عشای ربانی به جای آورم. استدعا دارم که همه
آنها از دستگیری لطف تو، امداد تسلایت، مصونیت از خطرها و
خلاصی از رنجهای آتی، بهره‌مند گردد؛ و رها از جمله پلیدیها، بتوانند
تو را شادمانه تسییح گویند و شکر گزارند.
و نیز دعاها و قربانی صلح را خاصه از برای کسانی پیشکش

۱. مزمیر، ۲۵:۱۱. ۲. پطرس اول، ۱۹:۱۱. ۳. مکاییان اول، ۴۶:۱۲.

باب نهم

در بیان تقدیم خویشن به خداوند و دعا از برای همه خلق

مرید. سرورم، هرچه در آسمان و زمین است، از آن توست.^۱ دوست
می‌دارم که چونان قربانی خودخواسته، به تو پیشکش گردم و تا ابد
از آن تو باشم. ای سرورم، با دلی صاف و بی‌غش، هم امروز خود را
تقدیم تو می‌سازم تا برای همیشه خدمتگرارت باشم.^۲ من این کار را
بهر بیعت با تو و ستایش جاودانت انجام می‌دهم: مرا به همراه قربانی
مقدس تن گرانبهای خویش بذیر، همان که امروز در حضور غبی
فرشتگان ستدند تو، بهانه قرار داده‌ام تا مگر بهر رستگاری من و
همه مردمانت کارگر افتند.

خدایا، همه گناهان و بی‌حرمتی‌هایی را که از همان روز نخستین
گناهم تاکنون، در پیشگاه تو و فرشتگان قدسی‌ات ارتکاب ورزیده‌ام،
بر محراب آشتبی تو می‌نمم تا جمله را در آتش عشق خود بسوزانی و
از میان برداری. لکه‌های گناه مرا از من بزدای و ضمیرم را از همه
بی‌حرمتی‌ها پاک و طاهر گردان:^۳ لطف را که با گناه از کف شده،
بازگردان: مرا آمرزشی تمام عطا کن، و از سر رحمت خود، با بوسه
آشتبی پذیرایم شو.

۱. تواریخ اول، ۲۹:۱۱. ۲. تواریخ دوم، ۲۹:۱۷. ۳. عبرانیان، ۱۴:۹ و یوحنای اول، ۱:۷.

می آورم که به طریق بر من زخم زده، دلم را خراشیده یا بدمگویی ام
کرده‌اند، یا آنان که به نحوی زیانم رسانده و رنجیدم ساخته‌اند؛ و بر
هین طریق، از برای هر آن کس که زمانی اندوه بر دلش نهاده‌ام، به
دشواری اش افکنده و با قول یا فعلی، به عمد یا به سهو، آزارش داده
و رنجیده ساخته‌ام؛ باشد که تو از سر رحمت، همه گناهان و
بی‌حرمتی‌های ما را در قبال یکدیگر، بیامرزی. خداوندا، جمله بدگانی
و عداوت و خشم و نزع و هر آنچه را که بر محبت و عشق برادرانه
لطمه می‌زند، از قلوب ما بزدای. رحم کن ای خداوندگار، بر همه
آنان که طالب رحمت تو هستند، رحم کن.^۱

لطف خویش را بر آنان که بجد نیازش دارند، عطا فرما؛ و همه ما
را یاری ده تا چنان زندگی کنیم که شایسته بهره‌مندی از لطف تو
باشیم و عاقبت به حیات جاودان راه بریم.

باب دهم

از عشای ربانی سبکسرانه غافل نباید شد

مسیح. پیوسته به چشم‌های لطف و رحمت الهی، به این چشم‌های احسان
و همه پاکیها، بیا تا هواهای نفسانی و رذایلت شفا یابد، و برای
پایداری در برابر وسوسه‌ها و مکره‌های شیطان، هوشیارتر و تواناتر
گردی. زیرا دشمن دیرینه تو، به ثرا وافر و داروی پُر قدری که عشای
ربانی در خود دارد، نیک آگاه است و می‌کوشد تا به هر شیوه که
می‌تواند، اهل ایمان و اخلاق را از دریافت آن دلسوز سازد و
بازدارد.

سخت‌ترین حملات شیطان بر مردم، اغلب آن هنگام بر ایشان
وارد می‌آید که در تدارک عشای ربانی‌اند. چنان که در کتاب ایوب
مکتوب است، آن روح خبیث به میان فرزندان خدا^۱ می‌آید تا با
خبائت معهود خویش، آنها را آشفته سازد، یا دچار بیم و تردید کند.
بدین طریق در پی آن است که از عشق ایشان به خدا بکاهد، یا
ایانشان را نابود سازد تا شاید عشای ربانی را یکسره و انهنند یا که با
اخلاصی اندک به نزدیکش آیند. اما تو دامها و اوهام مکاراندش را،
هر قدر هم زشت و هولناک باشند، هیچ اعتنا مکن، و این خیالات را
به سوی خودش باز افکن. با این موجود خبیث به همان تحقیر و

تمسخر که سزاوار است، رفتار کن، و با اهانتها و فتنه‌های او، عشای ربانی را ترک مگو.

مردم اغلب با دلواپسی بجهت از برای خلوص عواطف، و با دغدغه اعتراف، [از عشای ربانی] باز می‌مانند. در این حالات، به توصیه راهنمایی دانا عمل کن، و جمله تردیدها از خود بران، زیرا آن مانعی بر ... را، لطف خداوند و هالک تمام اخلاص، نفس است. با هر نگرانی، شک ناچیز، دریافت عشا را به تعویق مینداز، و بی درنگ به اعتراف پشتاپ و همه آنان را که بر تو بد روا داشته‌اند، راغبانه بیخشای، و نیز اگر از تو بر کسی زیان رفته است، خاضعانه متعلق عنایت خاص خدادست، تنایش را قوت خواهد گذاشت.

هرگاه کسی به ناگزیر از عشا ربانی منع شده باشد، تا وقتی که از برای آن، حُسن نیت و تنایی پاک در دل نگاه دارد، از برکات نان و شراب مقدس بی نصیب خواهد بود. زیرا هر آن کس که آن را مخلصانه طلب کند، هر روز و هر ساعت می‌توان بهر سلامت روح خویش، بی‌هیچ قید و بندی عشاگری معنوی را در باطن با مسیح به جای آورد. با این حال، بر او واجب است که در اعیاد و ایامی خاص، تن منجی خویش را در آیین عشا مقدس با عشق و اکرام پذیرا شود، و عزّت و ستایش خداوند را بر تسلّای خود اولی نهد. زیرا به تعداد دقعاتی که انسان عشاگری و طراوت معنوی می‌ستاند، بی‌تجسد^۱ و مصابی^۲ مسیح را با اخلاص و ایمان به یاد می‌آورد، و از نو به عشق او برانگیخته می‌شود. اما کسی که تنها به

طلب آمرزش کن تا خدا شادمانه عطایت کند.^۱
تو را چه سود از تعویق اعترافات، یا تأخیر در عشا ربانی؟ خویشتن را بی‌درنگ طاهر ساز؛ زهر را به شتاب از دهان بپرون کن، و بی‌تعلّل دارو بستان؛ تعجیل در عمل، تو را بهتر از تعلّل مدد خواهد رساند. اگر امروز به دلیل تأخیرش اندازی، چه بسا فردا تو را آفتشی بزرگتر رسد؛ بدین شیوه، چه بسا مدقی مدید از عشا ربانی دور مانی و بیش از پیش بهر آن ناشایسته شوی. پس گرد این رخوت و سستی را هرچه زودتر از خود بیفکن، زیرا هیچ خیری در این نیست که مدقی طولانی در اضطراب و پریشانی درنگ کنی، یا به سبب دشواریهای معمول هر روز، از اسرار مقدس غایب شوی. به عکس، تأخیر طولانی در عشا ربانی، بس زیانبار است، زیرا نتیجه آن اغلب رخوت و سردی معنوی است.

افسوس که بعضی مردمان بی‌شور و بی‌مبالات، زود در بهانه‌ای می‌آویزند تا اعتراف خویش به تأخیر افکنند و طالب آن‌اند که به همین سبب عشا ربانی را نیز معوق سازند، زیرا رغبتی ندارند که

۱. Incarnation، تجسد از اصول مسیحیت است و ناظر به اینکه لاهوت در پیکر عیسیٰ ناصری به نزد آدمیان آمد. تجسد یکی از اسرار هفتگانه در مسیحیت کاتولیک و ارتدکس است. تقریباً همه مسیحیان اتفاق نظر دارند که دو سرّ اصلی تعمید و عشا ربانی است، حتی فرقه‌های پروتستان که در تعداد اسرار اختلاف دارند. البته شمار اندکی از کلیساهای پروتستان هیچ یک رانعی پذیرند. — م. ۲. ۵: ۲۲.

وقت نزدیکی یکی از اعیاد، یا بنا به تجویز آداب و رسوم، می‌خواهد کسب آمادگی کند، اغلب سرایا نامه‌یاست.
سعادتفند آن کس که به وقت برگزاری آیین عشای ربانی یا دریافت نان و شراب، خویشن را چونان یک قربانی زنده، به سرورمان پیشکش می‌کند. و هنگام برگزاری، نه چندان کندرقتار و نه چندان شتابزده باش، بلکه شیوه معمول آنان را که در میانشان به سر می‌بری، مراعات کن. مراقب باش که آشفتگی یا ملالت دیگران را سبب‌ساز نگردی، بلکه آداب مقرر از سوی آبای کلیسا^۱ را مراعات کن و پیش از علاقه و میل خویشن، صلاح دیگران را در حساب آور.

باب یازدهم

در بیان نیاز میرم روح مؤمن به ثن مسیح و کتب مقدس

مرید. ای عزیزترین سرور، عیسی، چه عظیم است شُرور روح مؤمن که در ضیافت تو عیش و نوش می‌کند، و خوراکی که آنجا پیش او می‌نهند، همانا چیزی جز خود تو نیست که یگانه معشوق اویی و دلخواه‌تر از هر آنچه خواهش دل اوست! عجب آرزو دارم که در حضر تو از صمیم جان اشک بیارم، و چون آن مؤمن اهل مجده،^۲ پاهایت را به آپ دیده بشویم.^۳ اما کجاست ایمان من؟ و کجاست آن سیلاخ اشکهای پاک؟ هر آینه، در پیشگاه تو و فرشتگان قدسی‌ات، قلب من باید که از فرط لذت سراسر بسوزد و آب شود! زیرا اینجا در نان و شراب مقدس، به حقیقت با منی، هر چند صورتی دیگر بر تو حجاب افکنده باشد.

مرا تاب آن نبود که بر جلال و جبروت مقام الوهی‌ات، چشم بدوزم، و همه عالم نیز طاقت درخشش و شکوه حضرت را نداشت. از این روست که تو با ضعف من مدارا می‌کنی و خود را در این عشای مقدس مستور می‌داری. اینجا به حقیقت، برخوردار و ستایشگر کسی می‌شوم که فرشتگان در ملکوت ستایشش می‌کنند؛^۴

۱. متکلمان بنیانگذار شعائر در کلیسا‌ای دوران متقدم مسیحیت. — ۲. لوقا، ۷:۲۸ و یوحنا، ۱۲:۳. ۳. عیرانیان، ۱۶.

اما من هنوز تنها به مدد ایمان، و ایشان به رأی العین و نامستور.^۱ مرا باید که به نور ایمان حقیق قناعت کنم و در این حال بآنم تا وقتی که صبح جلال ابدی سپیده زند و سایه‌های صورت بگریزند.^۲ آن‌گاه که آن موجود کامل بباید،^۳ رسم عشای ربانی به پایان می‌رسد، زیرا تبرک یافته‌گان عالم قدس را به شفای دین و آیین نیاز نیست. ایشان تا ابد از حضور خدا بهره‌مند و جلالش را بی‌حجاب نظاره‌گردند؛^۴ در حالی که از مرتبه جلال خود به مرتبه جلال الوهیت مجھول‌الکُنْه خدا راه می‌یابند.^۵ طعم کلمه خدا را که انسان شد، چونان که از ازل بوده^۶ و تا ابد خواهد باید، در کام می‌چشند.^۷

هرگاه این شگفتی‌ها را در نظر می‌آورم، حتی تسلّهای معنوی نیز ملال آور می‌شود، زیرا تا وقتی که رؤیت جلال بی‌حجاب پرورده‌گارم را نتوانم، هر آنچه در این دنیا می‌بینم و می‌شنوم، در چشم من بی‌ارزش است. سرورم، تو خود گواه منی^۸ که به غیر تو، ای خداوندگار، که نظاره جاودات را تنا می‌کنم، نه چیزی مایه تسلّیم تواند شد و نه به هیچ مخلوق قانع می‌شوم اما در این حیات فانی، مرا چنین می‌سیر نمی‌شود، پس باید صبری حقیق بپرورانم و جمله آرزوهایم را به تو واگذارم. قتدیسان پارسای تو که اکنون در ملکوت آسمان شریک شرور تو هستند، طی زندگانی خویش با ایمان و صبری عظیم به انتظار ظهور و جلال تو نشستند.^۹ آنچه را ایشان ایمان داشتند، من نیز مؤمنم؛ آنچه را به بهره‌مندی اش امید بسته بودند، من نیز امید دارم؛ و مقامی را که از رهگذر لطف تو بدان رسیده‌اند، مرا نیز امید وصال است. تا آن روز، من با وقتی که از اسوة قتدیسان

برگرفته‌ام، راه ایمان می‌بیم؛ کتابهای مقدس، مایهٔ تسلی و آینته زندگانی ام خواهد بود، و برتر از هر چیز، تن بس مقدس تو، چاره و پناه بی‌همتای من.

اکنون دریافت‌هایم که مرا دو چیز بس ضرور است و در غیبت‌شان این حیات پُر رنج را تاب تحمل ندارم. تا وقتی در زندان‌سرای این کالبدم، نیاز خود به دو چیز را اقرار دارم — غذا و نور.

به این سبب تو مرا در ناتوانی‌ام، از تن مقدس خود عطا کرده تا روح و جسمم را طراوت بخشد، و نیز کلمه‌ات^۱ را چرا غرام قرار داده‌ای.^۲ بدون این دو، به صواب نتوانم زیست؛ زیرا کلمه خدا، روشنایی روح من و عشای تو، نان جان من است.^۳ این دو را می‌توان به دو خوان وصف کرد که هریک در طرفی از گنج خانه کلیساي مقدس، گسترانده شده. یکی خوان محراب مقدس که بر روی آن، نان قدسی،^۴ همان تن گرانبهای مسیح، است؛ و دیگری خوان شریعت خدا، که آیین مقدس را پاس می‌دارد، ایمان راستین می‌آموزد، و مصون از خطأ، گامهای ما را حتی در اندرون سراپرده^۵ قدس‌الاقداس هدایت می‌کند.

سرورم عیسی، ای نور سرمدی، به خاطر خوان تعلیم مقدس که از رهگذر خدمتگزارانت یعنی انبیا، حواریون و نیز مرشدان دیگر، عطا‌یام کرده‌ای، تو را شاکرم.^۶ ای خالق و منجی آدمیان، از برای آنکه اعمق محبت خویش را بر همه عالم نایابان سازی، ضیافتی عظیم تدارک دیده‌ای که در آن، نه بزه شریعت عهد قدیم، بل تن و خون بس مقدس خود را پیشکش می‌کنی تا خوراک ما باشد. در این

۱. در سنت آگوستینی که این متن را نیز شامل می‌شود، با استناد به انجیل یوحنا، هر انسانی مجهز به نور کلمه به این دنیا می‌آید و در برتو آن حقیقت را از کذب تمیز می‌دهد: این اشراق هم معرفتی است و هم اخلاقی. — م. ۲. مازمیر، ۱۱۹:۱۰۵. ۳. یوحنا، ۹:۳. ۴. سموئیل اول، ۲۱:۴. ۵. عبرانیان، ۱۹:۶ و ۹:۳. ۶. افسسیان، ۱۱:۲۵.

۱. فرتیان دوم، ۵:۷. ۲. غزلهای سلیمان، ۲:۱۷. ۳. فرتیان اول، ۱۰:۱۲. ۴. همان، ۱۲:۱۳. ۵. فرتیان دوم، ۳:۱۸. ۶. یوحنا، ۱:۱۴. ۷. پطرس اول، ۱:۲۵. ۸. رومیان، ۱:۱۲. ۹. عبرانیان، ۱۲:۱۹.

جشن قدسی، همه مؤمنان را شادی می‌بخشی و فیض جرعة‌نوشی و مست شدن از جام رستگاری^۱ عطایشان می‌کنی که جمله لذت‌های بهشت را در خود دارد، و در همان حال فرشتگان عالم قدس نیز با شعف حتی ژرفتر، در این ضیافت با ما شریک‌اند.

وَهُ، مقام کشیشان را چه رفعت و عَرَقَ است که قدرت آن عطایشان شده تا با کلامی مقدس، خداوند صاحب جلال را تقدیس کنند، او را بالبان خود بستایند، در دستان خویش گیرند، در کامشان پذیرا شوند، و دیگران را نیز به وصالش رسانند. کشیش را دستانی چه طاهر، لبه‌ای چه پاک، بدنه چه پرهیزگار، و دلی چه مصفاً باید تا آفریننده جمله پاکیها، چنین مکرر به اندر و نوش آید. از دهان کشیش که اغلب عشای عشای مقدس مسیح را می‌ستاند، جز کلام پاک و صادق و آموزنده نباید برون خیزد. چشمان او که به کرات بر تن مسیح نظر می‌کند، بادا که بیریا و عفیف باشد و دستانش که خالق آسمان و زمین را بر می‌گیرد، بی‌غش و جانب بالا به دعا.^۲ زیرا کلام شریعت که خاصه کشیشان را خطاب قرار می‌دهد، می‌گوید، «مقدس باشید، زیرا که من، سرور و خدای شما، قدوسم».^۳

ای خداوند قادر، بگذار تا لطف تو دستگیرمان شود، تا ما که وظيفة کشیشی را بر دوش گرفته‌ایم، بتوانیم تو را به شایستگی و تقوی، با همه اخلاص و با ضمیری پاک، بسندگی کنیم. و هرجند نمی‌توانیم چنان که باید و شاید در معصومیت به سر بریم، فیضی رسان تا بر گناهان خویش خالصانه غم خوریم. و از آن پس با روحیه خضوع و با اراده و نیقی خیر، تو را مؤمنانه تر خدمت گذاریم.

باب دوازدهم

در بیان ضرورت تدارک دقیق از برای پذیرایی مسیح در عشای ربانی

مسیح. همانا من عاشق صفا و معطی پارساپی ام. دلی مصفاً می‌جویم و در آن آشیان می‌کنم.^۱ بهر من اتاق بزرگ در بالاخانه آماده ساز تا به همراه مریدانم در آنجا با تو شام فصح^۲ تناول کنیم.^۳ اگر می‌خواهی که با تو هم خانه شوم، خود را از خمیر ماية کهنه^۴ پیروای^۵ و سرای دل خویش را پاک کن. از همه دنیا و هیاهوی گناه‌آلوده‌اش چشم بپوش؛ چونان گنجشکی بر بام،^۶ تنها بنشین، و با جانی حزین، به گناه‌آلودگی خویش بیندیش.^۷ زیرا هر شخص عاشق، بهترین و آراسته‌ترین اتاق را از برای یار محبوب خود مهیا می‌کند و بدین‌سان محبتش را به او می‌غایاند.

با این حال، بدان که حتی بهترین مساعی تو، تدارکی شایسته من نخواهد دید، اگرچه همه سال را به چیزی غیر آن مشغول نباشی. تنها رحمت و لطف من است که تو را به نزدیک خوان من رخصت می‌دهد؛ چونان گدایی که به ضیافت توانگری خوانده می‌شود و این

۱. اعمال رسولان، ۷:۴۹ و اشعیا، ۱:۶۶. ۲. ایلیا، ۱:۷. ۳. مرقس، ۱۵:۱۴ و لوقا، ۱۲:۲۲. ۴. مراد خمیر ماية گناه است که پس از عصيان آدم، به طبیعت بشر راه یافت. — م. ۵. قرتیان اول، ۷:۵. ۶. مزمیر، ۷:۱۰-۱۲. ۷. اشعیا، ۱۵:۳۸.

۱. مزمیر، ۵:۱۰-۱۲. ۲. تیموتاپوس اول، ۸:۲. ۳. سفر لاویان، ۲:۱۹.

مهربانی را جز با حق شناسی فروتنانه، جبران نمی تواند کرد.^۱ هر آنچه در توان داری، مخلصانه انجام ده، نه از سر عادت یا اجبار، بل با خشیت و عشق آمیخته با احترام، تن سرور و خدایت را که کریمانه به سوی تو می آید، پذیرا شو. این دعوت و امر من است: هر آنچه را که در تو نیست، فراهم می آورم. پس بیا و مرا بستان. آن گاه که تو را فیض ایمان عطا می کنم، خدای را سپاس گوی، نه از آن روی که خود سزاوار بهره مندی آن بوده، بل به آن سبب که مشمول رحمت من قرار گرفته ای. و اگر ایمان را در اندرون خویش احساس نمی کنی و به سردی روح دچار آمده ای، بر عبادت مداومت کن، آه بركش و بر در بکوب.^۲ پاییردی کن تا وقتی شایسته آن شوی که از لطف نجات بخشن، ذره یا قطره ای بستانی. تو به من نیازمندی؛ مرا به تو نیازی نیست.^۳ تو به تقدیس من نمی آیی، بل این منم که به تقدیس و ترفع تو می آیم. تو می آیی تا پاک شوی و به وصال من نایل گردد؛ از لطف تازه حظی بری و از نو بهر اصلاح حیات خویش، شوری در تو به پا شود. از این فیض غافل مشو،^۴ بل خویشتن را با همه دقت مهیا ساز و معشوق را به سرای دل خود مهمان کن.

نه فقط پیش از عشای رباعی، تدارکی مخلصانه بر تو واجب است، بلکه باید پس از دریافت نان و شراب مقدس نیز در حفظ و پرورش اخلاص خویش، دقت ورزی. پس از عشای رباعی، به همان اندازه هوشیاری و آمادگی حاجت است که به تدارک مخلصانه پیش از آن. زیرا هوشیاری مدام پس از عشای رباعی، بهترین تمهد است برای دریافت فیوضات افزونتر؛ و آن کس که بی درنگ به جانب لذایذ ظاهری روی می کند، به این کار یکسره بی میل می گردد. از پرگویی

۳۲۳ بیرهیز؛^۱ در گنجی خلوت گزین و از حضور خدا لذت بیر؛ زیرا تو کسی را در بر داری که جمله عالم نمی تواند از تو دورش سازد. من آنم که باید خویشتن را یکسره به او پیشکش کنی، تا با رهایی از تعلقات، از این پس دیگر نه در خود، که در من به سر بری.^۲

۱. امثال، ۱۰:۱۹. ۲. یوحنا، ۱۵:۴ و غلاطیان، ۲:۲۰.

۱. لوقا، ۱۲:۱۲. ۲. متی، ۷:۷ و لوقا، ۹:۱۱. ۳. مکابیان دوم، ۱۴:۳۵. ۴. تیموთائوس اول، ۵:۱۴.

باب سیزدهم

روح مؤمن باید در نان و شراب مقدس،
وصل مسیح را تمنا کند

حقیق و غایب از نظری،^۱ که نه با شریران، بل تنها با اهل خضوع و صفا رفاقت می‌کنی.^۲ چه لطیف است روح تو ای خداوندگار، که بهر غایاندن رأفت خویش بر فرزندان، ایشان را به گواراترین نان که از بهشت نازل می‌شود، جان تازه می‌بخشی.^۳ هیچ قومی، هرقدر هم بزرگ باشد، خدایانش این چنین در قرب آن به سر نمی‌برند،^۴ چونان تو، خدای ما، که نزد همه مؤمنانت حضور داری و ایشان را بهر تسلای هر روزه و اعتلای قلوبشان، خویشن را چون قوت و سُرور، عطا می‌کنی.

کدامین قوم به قدر مسیحیان، مشمول لطف و عنایت قرار گرفته است؟ یا زیر گنبد آسمان، کدام مخلوق به قدر جان مؤمن، محبوب است که خدا به اندر و شن آید و با تن شکوهمند خویش طعامش دهد؟ آی لطف وصف ناپذیر، آی رحمت حیرت آور، آی عشق بیکران، که تنها بر آدمی ارزانی می‌گردی! اما این همه لطف و عشق سرشار خداوند را، چگونه پاسخ تو انم داد؟^۵ نزد او هیچ پاسخی پسندیده‌تر از آن نخواهد بود که دل خویش یکسره عطایش کنم، و در حال تسلیم مطلق، با روح خویش به او بپیوندم. آن‌گاه که روح من به کمال وصل او نایل آید، سراسر وجودم از شادی لبریز خواهد شد. آن زمان مرا خواهد گفت که «هم خانه‌ام اگر شوی، هم خانه‌ات می‌شوم.» و من او را پاسخ خواهم داد که، «سرورم، استدعا می‌کنم که با من هم منزل شوی، زیرا که شادمانه با تو به سر خواهم برد. تنها تمنای من آن است که دلم با تو پیوندد.»

۱. امثال، ۳:۳۳. ۲. اشیعیا، ۴۵:۱۵. ۳. حکمت، ۲۰:۱۶. ۴. سفر تثنیه، ۷:۴. ۵. مزمیر، ۱۲:۱۱۶.

مرید. سرورم، کیست که مرا فیضی رساند تا تنها تو را بیابم، سراسر قلب خویش بر تو بگشایم، و به قدر تمنای جانم از تو کام گیرم، تا از این پس دیگر کسی خوارم ندارد، و هیچ مخلوق آرامشم را بر هم نریزد و اعتنایم نکند؛ تا تنها تو با من سخن بگویی و من با تو، چونان عاشق که با معشوق و یاری که با یار خویش؟^۱ زیرا دعا و تمنای من آن است که به کمال وصل تو نایل آیم و دل از جمله مخلوقات برکنم؛ و از رهگذر عشای ربانی و تقديم مدام نان و شراب مقدس، بتوانم در امور آسمانی و سرمدی، هرچه فروونتر به وجود آیم. ای سرور و خدای من، چه هنگام با تو یکی و در تو غرقه و به خود بی‌اعتنای خواهم شد؟ تو درون من و من در تو؛^۲ پس ما را رخصت ده تا در این یگانگی تا به ابد بیاییم.

از میان هزاران^۳ [دلربای دیگر]، براسقی تو را به معشوق خود برگزیده‌ام و روحمن دوست می‌دارد که همه روزهای عمرم را در تو آشیان کند. تو آن معطی آرامشم راستینی که صلح کامل و فراغت حقیق در اوست، و بیرون از او مشقت و رنج بی‌پایان. تو یگانه خدای

۱. سفر خروج، ۱۱:۳۳. ۲. یوحنا، ۲۱:۱۷. ۳. غزلهای سلیمان، ۱۰:۵.

قلبها یشان از فرط شوق می‌گدازد.^۱ درینگا که چنین ایمان و محبتی، ۳۲۷
چنین عشق و شور بیریایی را بندرت در خود می‌یابم. ای عیسای
نیک و مهربان، بر من رحم آور و این درویش ققیر خود را فیضی
رسان تا لاقل گه‌گاه قدری از این شوق خالصانه به عشق تو را در
عشای مقدس احساس کند، باشد که ایامن قوت یابد؛ امیدم به احسان
تو پر و بال گیرد؛ و عشق که یک بار با چشیدن طعم نان بهشت،
سراسر شعله‌ور شد، دیگر هرگز فرونشنیست. خداوندا، رحمت تو
آن قدر فراخ است که حق این موهبت را که حسرتش را دارم، عطا‌یم
کند؛ و استدعا می‌کنم که هرگاه رضای تو بود، از سر لطف و کرم
خویش، در من شور برانگیزد. زیرا هرچند به قدر کسانی که چنان
ایمان والا بی به تو دارند، در هوایی پرشور نمی‌گدازم، اما به لطف تو
سوگند که آن تمنای عظیم و سوزان، آرزوی من است: به التماس و دعا
می‌خواهم که با عاشقان راستین تو شریک گردم و در جمع مقدس
ایشان به حساب آیم.

باب چهاردهم

در بیان تمنای پُرشور تن مسیح

مرید. سرورم، چه بیکران است آن محبت که از برای عاشقان خود
محفوظ نگاه می‌داری!^۱ هرگاه به مسیحیان مؤمنی می‌اندیشم که با
عظیمتین اخلاص و با عشق، مکرر به سوی نان و شراب مقدس تو
می‌شتابند، از خویشن در شرم و حیرت می‌شوم که با دلی چنین
سرد و بی‌شور به نزدیک محباب و خوان عشای مقدس تو می‌آیم؛
چنین خشک و خالی از عشق می‌مانم؛ و دلم چنین سرد و خاموش
در حضور تو، ای خداوندگار؛ نه شیفتگی ام به شدت بسیاری از مردم
مؤمن است و نه به قدر ایشان عاشقانه مشتاقم. زیرا اینان، از سر
اشتیاق پُرشورشان به عشای ریانی و عشق خالصانه‌شان به تو، مهار
اشکهایشان را نمی‌توانستند، و از اعماق جانهایشان، با دل و تن، تو را،
ای خدا، طلب می‌کردند، که چشم‌سار زنده‌ای.^۲ به هیچ طریق
دیگری نمی‌توانستند گرسنگی خود را تسکین دهند یا فروبنشانند،
مگر آنکه با روحیه‌ای شاد و مشتاق، تن تو را می‌ستانندند.

چه راستین بود ایمان آتشین‌شان — همان نشان حقیق و آشکار
حضور قدسی تو! زیرا آنان خدای خود را براستی در آینه تقسیم نان
مقدس، باز می‌شناستند و آن‌گاه که عیسی با ایشان همراه می‌شود،

.۱. لوقا، ۲۴:۲۲.

.۱. مزمیر، ۲۱:۲۱. ۲. ارمیا، ۱۳:۲؛ مزمیر، ۲:۲۲ و مکافته، ۷:۱۷

باب پانزدهم

در بیان حصول ایمان به مدد خضوع و خویشتنداری

مسیح. تو را باید که مجذانه در پی لطف ایمان باشی و آن را به تمنای حقیق طلب کنی، با صبوری و توکل، به انتظارش بنشینی، آن را شاکرانه بستانی، با خضوع محفوظش داری، به جد و جهد در کارش بندی، و مجال و طریق [بهرمندی] از عطیه آسمانی خداوند را، به خود او واگذاری. مهمتر از همه آنکه، هرگاه خلوص ضمیر را ندک می‌یابی یا هیچش احساس نمی‌کنی، خویشتن را خاضع گردان، و غمگین و دلسوز مشو، زیرا خداوند اغلب آنچه را که مدت مدیدی دریغ داشته، به طرق العینی عطا می‌کند. و گدگاه، آن حاجتی را که با نخستین دعای تو تا مدقق روانکرده است، به وقت مناسب اجابت می‌فرماید.

اگر لطف همواره در دم افاضه می‌شد و با دعا به دست می‌آمد، ضعف آدمی یارای نگاهداری اش را نمی‌داشت. پس لطف ایمان را باید با امید استوار و شکیبایی فروتنانه به انتظار نشست. هرگاه افاضه نمی‌گردد یا باز پس گرفته می‌شود، خود و گناه‌آلودگی‌ات را مستحق آن بدان. گه‌گاه آنچه مانع یا حاجب لطف می‌گردد، امر ناچیزی است — البته اگر آنچه را که سبب‌ساز تأخیر چنان خیر عظیمی است، بتوان امری ناچیز، و نه خطیر در تعریف آورد. اما به محض آنکه این مانع کوچک یا بزرگ را از میان برداری، و به تمامی بر آن فایق آیی، به آرزوی دل خواهی رسید.

به مجرد آنکه با جان و دل، تسليم خدا شوی و هیچ چیز را بهر ۳۲۹
اراده و رضای خویش طلب نکنی، بلکه خویشتن را بی‌چون و چرا مطیع امر او قرار دهی، خود را واصل به او، و در آرامش خواهی یافت. هیچ چیز بیش از تحقق کامل اراده خداوند، برای تو لذت و رضایت حاصل نخواهد کرد. پس هر آن کس که با دلی بی‌غش، خدا را مقصود خویش قرار دهد و خویشتن را از هر عشق یانفرت مفرط به هر مخلوق، وارهاند، بس مهیای دریافت لطف، و شایسته موهبت ایمان خواهد بود. سرورمان، هرجا ظرفهایی تهی شده از برای دریافت نعمت‌هاش بیابد، عطا‌یشان می‌کند. و آدمی هرچه تمامتر از امور دنیوی عزل نظر کند، و با غلبه بر خویشتن، هرچه کاملتر از خود بیبرد، لطف زودتر افاضه می‌گردد، سرشارتر القا می‌شود و دل را که از قید دنیا رها شده، به عرش خدا نزدیکتر می‌سازد.
چنین کسی در پوست خود نمی‌گنجد و حیرت می‌کند، و قلب او در اندرونش دچار بسط می‌گردد^۱. زیرا دست پروردگار بر سر اوست، و او خود را برای همیشه سراپا به دستان خدا سپرده است. بدین‌سان سعادت‌مند آن کسی است که در سراسر دل خویش، خدا را می‌جوید؛^۲ او روحش را به عبث نستانده است. آن‌گاه که عشای مقدس را پذیرا می‌شود، بهر لطف عظیم وصال الهی شایسته می‌گردد، چرا که او را به پارسایی و عافیت خویش اعتنا نیست، بلکه فراتر از جمله چنین پارسایی‌ها و عافیتی، طالب عزّت و جلال پروردگار است.

^۱ اشیاع، ۵. ۱۱۹. ^۲ مزمیر، ۶۰. ۱۱۹.

تا به ابد، یگانه سُرورم باش، زیرا تها تو بی طعام و شراب من، عشق
من و سرمستی من، شادی و خیر اعلای من.

وای اگر مرا با آتش حضورت، سراپا می‌سوختی و به خود بدل
می‌ساختی، تا به لطف مکاشفه باطنی و وحدت برخاسته از عشق
پرشور، روحمن به تو می‌پیوست.^۱ مرا گرسنه و تشنده از درگاهت مران،
بلکه به رحمت خود با من رفتار کن، چونان شگفت‌انگیز که با
قدیسان سلوک کرده‌ای. چه عالی بود اگر من با تو سراپا در آتش
می‌شدم و از خود می‌مُردم، زیرا تو سُرورم، همان آتش همیشه
سوژانی که تا ابد افروخته است؛ تو آن عشق که دل را طاهر، و
اندیشه را روشن می‌گرداند.

باب شانزدهم

در بیان شرح حاجات‌مان بر مسیح و طلب لطف او

مرید. ای سرور بس محبوب و مهربان من که اکنون دوست می‌دارم با
همه ایمان پذیرایت شوم! تو به ضعف و به حاجات بسیار من آگاهی،
به گناهان و رذایل بی‌شماری که مبتلایم می‌سازد، و به اینکه چه
فراوان نومید می‌گردم، و سوسه می‌شوم، به مشقت می‌افتم و تن به
گناه می‌آلایم. بهر شفایم به سوی تو می‌شتابم؛ به التماس می‌خواهم که
تسلی و تسکینم دهی. دعایم را به درگاه کسی می‌برم که همه چیز را
می‌داند،^۱ نهانترین افکارم بر او ناپوشیده است و تنها او می‌تواند به
کمال تسلام دهد و مددم رساند. تو می‌دانی که مرا چه مواهی بس
حاجت است، و جمله خصال نیکو را چه اندازه فقیرم.

سرورم، بنگر که در پیشگاه تو عریان و مقلوک به گدایی لطف و
تنای رحمت ایستاده‌ام. گرسنگی این گدای درگاهت را فروبنشان؛
سردی‌ام را به آتش عشقت، گرم‌ما بخش، و با نور حضورت، کوری‌ام
را روشن کن. امور دنیوی را در کام من به تلغی، و همه غنها و آفات
را به شکیبایی بدل گرдан، و چنان کن تا جمله امور پست و مادی را
به تغیر بنگرم و از سر بیرون کنم. دلم را به سوی ملکوت که جایگاه
توست، برافراز، و دیگر مگذار که آواره روی زمین بمانم. از این پس

بس پارسایت، باکرۀ مقدس مریم، تو را طلب کرد و پذیرا شد آنگاه ۳۳۳
که به اخلاص و خضوع، فرشته حامل پیغام شادی بخش سرّ تجسد را
پاسخ داد: «بنگر که من خدمتگزار خدایم؛ بگذار بر من همان شود که
ازراده توست».^۱

و نیز چونان قاصد نیکبخت تو، یحیایی تعییددهنده،^۲ والاترین
قدیسانست، که حتی در رحم مادر، به شوق روح القدس شادی می‌کرد
و می‌جهید،^۳ و بعدها وقتی عیسی را در میان خلائق دید^۴ با اخلاص
و عشق، تواضع کرد و گفت، «دوست داماد^۵ که ایستاده است و
صدای او را می‌شنود، از طنین صدای او دلشاد است».^۶ من نیز آرزو
دارم که چون اینان، از آتش تناهای والا و قدسی، شعله‌ور باشم و
خویشن را با جان و دل به تو پیشکش کنم. همچنین، تناها، عشقهای
پُر تب و تاب، سورها و جذیه‌ها، اهامتات قدسی و مکاشفات آسمانی
جمله دهای مؤمن را به درگاهت می‌آورم و پیش روی تو می‌نمهم، و
به همراه آن، همه پارسایی‌ها و ستایشایی که از سوی جمله مخلوقات
در آسمان یا بر زمین، تقدیم تو می‌شود و تا ابد خواهد شد. من ایشان
را به شفاعت خویش می‌طلبم، و نیز به شفاعت همه آن کسانی که به
دعاهای من دل سپرده‌اند، باشد که تو تا ابد چنان که شایسته است،
تکریم و تجلیل گردد.

ای سرور و خدای من، نذرهايم را بپذير، و نیز شوقم را ببر
پیشکش حمد بی‌حد و ستایش بیکران تو؛ زیرا با عظمت
و صفت‌نایزیرت، به این تناها شایسته‌ای.^۷ اینها را به جای می‌آورم و
دوست می‌دارم که هر روز و هر لحظه چنین کنم؛ عاشقانه به عبادت
می‌نشینم و از همه لشگر آسمانی به اصرار می‌خواهم که در ستایش و

^۱. لوقا، ۱:۲۸. ^۲. لوقا، ۱:۳۳. ^۳. John the Baptist. ^۴. یوحنا، ۱:۳۶. ^۵. مراد از
داماد، عیسی مسیح است و دوستِ داماد، یحیایی تعییددهنده. — م. ^۶. یوحنا، ۲:۲۹.

^۷. مزمیر، ۲: ۱۵۰.

باب هفدهم

در بیان عشق پرشور و شوق بی‌تاب به پذیرایی مسیح

مرید. سرور محبوب، من با ژرفترین ایمان و عشق پُر شور، و با همه مهر
و محبت قلبی ام، پذیرایی تو را تمنا می‌کنم، آنچنان که قدیسان و
پارسایان بسیاری دریافت تو را در عشای ریانی تمنا کرده‌اند، هم
آنان که خاصه با حیات پارسایانه خود، تو را خشنود می‌ساختند و
در آتش ایمان می‌گذاشتند. ای خدای من، عشق ازلی، خیر اعلى و
سرور سرمدی ام، آرزو دارم که با پرشورترین ایمان و ژرفترین
احترامی که قدیسانست در دل داشته یا می‌توانستند داشته باشند، تو را
پذیرا شوم.

اگرچه سزاوار آن نیستم که به احساس ایمانی چون ایمان ایشان
نایل آیم، با این حال همه عشق را که در دل دارم به تو پیشکش
می‌کنم، چونان که گویی این تناهای بس زیبینده و پُر شور، تنها مرا
برانگیخته است. پس، هر آنچه را که دلی پارسا می‌تواند تصوّر کند و
مشتاق باشد، من آن را با همه احترام و عشق، تقدیم تو می‌کنم:
می‌خواهم که ذره‌ای از خویشن را دریغ نورزم، و با طیب خاطر و
دلی شاد، از همه آنچه که هستم یا در اختیار دارم، پیشکشی نزد تو
آورم. ای سرور و خدای من، خالق و منجی من، می‌خواهم امروز تو
را با همان محبت، احترام، ستایش و عزّت، با همان حق‌شناسی،
شایستگی و عشق، با همان ایمان و امید و صفاتی پذیرا شوم که مادر

شکرگزاری تو، به من و جمله مؤمنان پیوندند.

بگذار تا همه خلق، اقوام و زبانها،^۱ نام دلنواز و مقدس تو را با شور عظیم و ایمان پر شور، تسبیح گویند و تجلیل کنند. بادا که همه آنان که به احترام و اخلاص، نان و شراب والای تو را گرامی می‌دارند و آن را با ایمان تمام می‌ستانند. مستحق لطف و رحمت تو گردند و بهر گناهکاری چون من، خاضعانه شفاعت کنند. و آن‌گاه که به اخلاص دلخواه خویش و وصال پُر برکت تو نایل می‌آیند و خوان مقدس و آسمانیات را در حالی ترک می‌گویند که براستی تسلی و به‌گونه‌ای حیرت‌انگیز طراوت یافته‌اند، استدعا دارم چنان کنی که مرا، که این گونه درمانده‌ام، در یاد آورند.

باب هجدهم

در بیان تواضع هنگام تقرب به عشای مسیح و تسليم عقل به ایمان قدسی

مسیح. اگر می‌خواهی از غوطه‌ور شدن در اعماق شک و تردید بپرهیزی، از بولالضولی کنجکاوانه و بیهوده در اسرار این آیین مقدس حذر کن. زیرا آنان که می‌کوشند تا عظمت پروردگار را بکاوند، مغلوب جلال او خواهند شد.^۱ آن کارها که مقدور خداست، از گنجایی فهم آدمی فزون است؛ با این حال بر ما رواست که به تواضع و احترام، در جستجوی حقیقت باشیم، [البته] تا وقتی که جوینده، همواره به تعلم راغب باشد و تعالیم متین پدران کلیسا را پیروی کند.

خجسته آن صفا و سادگی که طارد کاویدن غوامض است و بر جاده استوار و فراخ احکام خداوند، پیش می‌تاخد.^۲ بسا کسان که با تلاش برای کنجکاوی در اموری فراتر از حدشان، ایمان خویش از کف داده‌اند. آنچه از تو انتظار می‌رود، ایمان و حیات پارسایانه است، نه عقل منبع و علم به اسرار ژرف پروردگار. زیرا اگر تو به فهم و درک امور مادون خود قادر نباشی، چگونه به آنها بی که بر فراز تو هستند، احاطه خواهی یافت؟ پس خویشن را مطیع خداوند و عقل را خاکسار درگاه ایمان قرار ده، و بدین‌سان نور

.۱. امثال، ۲۵:۲۷. ۲. مزمیر، ۳۵:۲۷.

معرفت، تا جایی که مفید و ضرور باشد، ارزانی تو خواهد شد.

برخی مردم در [وادی] ایمان و شعائر دینی، بشدت دچار وسوسه می‌شوند، اما این را سبب‌ساز همانا شیطان است، نه خود ایمان؛ دلنگران مباش؛ با افکار خوبیش پنجه می‌فکن، یا جهد مکن که شباهات القاشه از سوی شیطان را پاسخ گویی: بر کلمه خدا معتمد باش، به قدیسان و رسولانش ایمان آور، تا خصم پلید از تو بگریزد.^۱ اغلب بسیار به صلاح خدمتگزار خداست که به چنین شکوکی دچار آید، زیرا شیطان، بی‌ایمانان و گناهکاران را که از پیش در تملک او هستند، وسوسه نمی‌کند؛ اما اهل ایمان و دیانت را به هر طریق که می‌تواند، دچار وسوسه و ملال خاطر می‌سازد.

پس با ایمانی ساده و بی‌شائبه شک، پیش برو، و با احترامی خاضعانه به نزدیک این نان و شراب مقدس بیا، در حالی که با دل مطمئن، هر آنچه را که بر فهمش قادر نیستی، به خداوند قادر مطلق می‌سپاری. خدا هرگز فریب نمی‌دهد؛ اما آدمی هرگاه بیش از حد به خود تکیه کند، فریب می‌خورد. خدا با ساده‌دلان همراه می‌شود.^۲ خود را بر اهل تواضع آشکار می‌سازد، به طفلان فهم عطا می‌کند، رازهایش را بر اذهان پاک می‌گشاید، و لطف خوبیش را بر بوالفضولان و متکبران پوشیده می‌دارد.^۳

هر عقل و جستار عقلی باید پیرو ایمان باشد، نه آنکه از آن سبقت جوید یا دست تعدی به سویش فراز کند. زیرا در این آیین بس مقدس و والای عشای ربای، ایمان و عشق از هر چیز دیگر گوی سبقت می‌ربایند و به طرق کارگر می‌افتد که بر آدمی نامعلوم است. برووردگار سرمدی که متعال است و قدرتش کران ندارد، فعلش، در

آسمان و زمین،^۱ عظیم و ناکاودنی است،^۲ و از معجزات او نیز پرده برگی توان کشید.^۳ زیرا اگر افعال پروردگار، آسمان صید عقل انسان می‌شد، دیگر نه حیرت آور بود و نه وصف‌نایزیر.

۱. مزمیر، ۶. || ۲. ایوب، ۱۳۵:۶. || ۳. اشیعیا، ۵:۹. || ۴. ایوب، ۲۰:۲۸.

۱. یعقوب، ۷:۲. || ۲. مزمیر، ۲۰:۱۱۹. || ۳. متی، ۲:۲۵.